

عالم نذر،  
میعاد گاہ

علمکلام امام  
و  
علمکلام امام



اسماعیل شفیعی سروستانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به ساحت مقدّس حضرت اباعبدالله، امام جعفر صادق علیه السلام

عالم ذرّ، میعادگاه  
عهد امام و عهد با امام

اسماعیل شفیعی سروستانی

سرشناسه: شفیعی سروستانی، اسماعیل، ۱۳۳۷ -  
عنوان و نام پدیدآور: عالم ذر، میعادگاه عهد امام و عهد با امام / اسماعیل  
شفیعی سروستانی.

مشخصات نشر: تهران: موعود عصر، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص.؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س.م.  
شابک: ۷۰۰۰۰ ریال: ۴-۵۸-۲۹۱۸-۹۶۴-۹۷۸  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
یادداشت: کتابنامه.

موضوع: ازلیت و ابدیت — جنبه‌های مذهبی — اسلام  
موضوع: Eternity — Religious aspects — Islam  
موضوع: مهدویت  
موضوع: Mahdism  
موضوع: ولایت  
موضوع: Sainthoodx

رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ش ۲۱۸/۲/۲ ع ۷ BP  
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۴۸۲۹۱۳۷

## عهد امام و عهد با امام

نویسنده: اسماعیل شفیعی سروستانی  
ناشر: تهران، موعود عصر (عج)

ویرایش: واحد پژوهش موعود (عج)  
شابک: ۴-۵۸-۲۹۱۸-۹۶۴-۹۷۸

شمارگان: ۱۰۰

نوبت چاپ پنجم، ۱۴۰۲

قیمت: ۵۵۰،۰۰۰ ریال

نشانی ناشر: صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۸۳۴۷

تلفن: ۶۶۴۵۹۰۲۶ نمابر: ۶۶۴۵۹۰۲۳

فروشگاه اینترنتی: [shop.mouood.com](http://shop.mouood.com)

## فهرست مطالب

|         |   |
|---------|---|
| ۷.....  | به جای مقدمه.....                             |
| ۹.....  | فصل اول: عهد ابلیس و عهد با ابلیس.....        |
| ۱۱..... | عهد ابلیس و عهد با ابلیس.....                 |
| ۱۸..... | عهد چیست؟.....                                |
| ۱۹..... | عهد، لفظی بی معنا نیست.....                   |
| ۲۰..... | اعمال دنیوی شاهدان اخروی اند.....             |
| ۲۳..... | اثر پروانه‌ای.....                            |
| ۲۵..... | همه فرهنگ‌ها و تمدن‌ها فرزندان عهد هستند..... |
| ۲۷..... | دو دولت جاری در زمین.....                     |
| ۳۰..... | عهد ابلیس و عهد با ابلیس.....                 |
| ۳۴..... | فاستوس؛ روایتی از انسان و شیطان.....          |
| ۳۹..... | اراده معطوف به قدرت.....                      |
| ۴۳..... | میثاق فاستوس با شیطان.....                    |
| ۵۰..... | همه سعی خود را بر دفع شیطان گمارید.....       |
| ۵۳..... | فصل دوم: عهد امام و عهد با امام.....          |

|  |     |
|--|-----|
| سیر و سفر بر پهنه هستی با عهد آغاز شده است!                                      | ۵۵  |
| وعد و وعید خداوند  | ۶۱  |
| شرط وفای به عهد  | ۶۴  |
| پیمان الست، سه پیمان بود   | ۶۶  |
| پیمان، پیش نیاز هدایت  | ۷۰  |
| واسط هدایت، صراط هدایت و باب هدایت؛ اهل بیت <small>علیهم السلام</small>          | ۷۴  |
| هدایت به امر، از شئون امام <small>علیه السلام</small> است                        | ۷۷  |
| امامت، عهد معهود   | ۸۶  |
| عهد با امام  | ۸۸  |
| حق امام بر رعایای هر عصر و زمان  | ۹۶  |
| ۱. معرفت امام، حق امام است!  | ۹۸  |
| ۲. ماندن در عهد امام، حق امام است  | ۱۰۱ |
| اقتدای امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small> به هارون <small>علیه السلام</small> | ۱۰۲ |
| راز غیبت امام  | ۱۰۶ |
| عصر گرگی، عصر میش، عصر میزان   | ۱۱۰ |
| ۳. رفتن به سوی امام، حق امام است   | ۱۱۶ |
| ۴. آمادگی برای انجام تکلیف و یاری امام، حق امام                                  | ۱۱۹ |
| متن بیعت نامه امام زمان <small>علیه السلام</small> با مردم                       | ۱۲۲ |
| ۵. انتظار فرج، حق امام است!  | ۱۲۷ |
| فهرست منابع  | ۱۳۱ |

## به جای مقدمه

با حمد و ثنای خداوند یکتا و عرض ادب به پیشگاه عالی جناب، حضرت صاحب‌الزمان، ارواحنا لتراب مقدمه الفداء؛ برای ایراد سخنرانی در یکصد و سیزدهمین نشست، از سلسله نشست‌های ماهانه «موعود»، قرعه به نام بنده افتاده بود. عنوان پیشنهادی خودم، «عهد امام و عهد با امام» بود. همه دوستان نیز بر آن متفق شدند و عصر پنجشنبه، مورخ ۲۲ تیرماه ۱۳۹۶ ش. برنامه اجرا و سخنرانی ایراد شد.

ناگفته نماند برای تدارک مقدمات و مستندات سخنرانی، چند روز متوالی وقت صرف شده بود. دو، سه روز بعد از آن، از دلم گذشت که دست به قلم برده و نوشتاری با همین موضوع و مضمون قلمی کنم، به سرعت مقدماتش فراهم آمد و صبح پنجشنبه، مصادف با سالروز شهادت امام جعفر صادق علیه السلام - ملول از بی‌عملی - قصد عرض ادب و قربت به ساحت قدسی آن امام شهید کردم و به نیابت حضرت ولی عصر علیه السلام، نگارش این اثر را تقدیم جد بزرگوارشان، صادق آل محمد علیهم السلام نمودم.

به زودی متوجه شدم که قلم در دستم روان‌تر از قبل و مضامین سریع‌تر از همیشه، متبادر ذهنم می‌شوند. حسی غریب، مرا متذکر عنایات حضرت

امام صادق علیه السلام کرد. دیگر قلم را رها نکردم تا امروز عصر که دوم مرداد ماه است. به عبارتی، این اثر، در میان همه رفت و آمدهای روزانه‌ام، ظرف مدت یک هفته، به سرانجام رسید. الحمدلله رب العالمین.

امیدوارم این دو امام عالی مقام، اثر حاصل را از این حقیر سراپا تقصیر و عزیزانی که مرا در به سامان رساندندش یاری دادند، به احسن وجه پذیرا باشند. ان شاءالله.

اللهم تقبل منا

۰۲/۰۵/۱۳۹۶ ه.ش.

اسماعیل شفیعی سروستانی



فصل اوّل:

عهد ابليس و عهد با ابليس

## نخستین عهد

سؤال کننده‌ای (بکیر بن أعین) نزد حضرت اباعبدالله، امام صادق (علیه السلام) آمده و چند سؤال مطرح کرد تا از حیرانی خارج شود:

- چرا خداوند متعال «حجر الأسود» را در رکن فعلی [کعبه] قرار داده و نه در رکن دیگری؟

- به چه منظور [حجر الأسود] را استلام کرده و می‌بوسند؟

- چرا از بهشت اخراج شده؟ و سرانجام اینک، به چه منظور عهد و میثاق بندگان را خداوند در حجر قرار داده است؟

امام (علیه السلام) در پاسخ بکیر فرمودند:

«مسئله‌ای سخت و مشکل پرسیدی و در جست‌وجوی پاسخش هستی.

پس دل مشغول مباش و گوش فرا ده؛ ان شاء الله به تو خیر می‌رسانم»

و ادامه دادند:

«حجر الأسود سنگ گرانبهایی بود که خداوند تبارک و تعالی آن را از

بهشت بیرون آورده و نزد آدم (علیه السلام) قرار داد و از آنجا که عهد و پیمان همه

خلایق در آن قرار داده شده بود، در این رکن قرار داده شد و شرح ماجرا

چنین است که:

آن زمان که [در عالم ذر] از پشت آدم (علیه السلام) همه فرزندان و ذریه‌اش را [در هیئت ذره‌ای] خارج کردند تا از آنان پیمان و عهد گرفته شود، [مکان فعلی حجر در رکن کعبه] همان محلی است که از خلایق عهد و پیمان گرفته شده است. همچنین در همین مکان [حضرت جبرئیل (علیه السلام)] در هیئت پرنده‌ای فرود آمده و [در هنگامه قیام حضرت مهدی (علیه السلام)] اولین کسی است که با قائم آل محمد (علیه السلام) بیعت می‌کند و حضرت به همین مقام تکیه خواهد داد و آن تکیه‌گاه نیز حجت و برهان است بر حضرت قائم (علیه السلام)؛ چنان‌که شاهد است برای هرکسی که با آن جناب، در آن مکان وفا به عهد کرده و نیز شاهد است برای کسی که میثاق و عهدی را که خداوند از بندگان خود اخذ کرده درباره آن حضرت اداء کند.

اما اینکه حجر الأسود را بوسیده و استلام می‌کنند؛ علتش آن است که مردم به این وسیله، عهد خود را تجدید نموده و بیعت خود را نو می‌کنند. همان عهدی که [در روزگار گذشته]، در عالم ذر از آنها گرفته شده است. بدین سبب، مردم در هر سال، نزد حجر آمده و عهد و میثاق خود را با آن تجدید می‌کنند. آیا توجه نمی‌کنی وقتی به حجر رسیدی، می‌گویی: «امانت‌م را ادا کرده و میثاقم را تازه نمودم تا برایم شهادت دهی که به عهدم وفا کردم.»

به خدا سوگند! غیر از شیعیان ما احدی آن عهد را وفا نمی‌کند و اساساً هیچ‌کس غیر از ایشان آن عهد و میثاق را نگه نداشته است و هرگاه شیعیان نزدش [حجر الأسود] می‌آیند، ایشان را شناخته و تصدیقشان می‌کند و دیگران که به حضورش می‌رسند، انکارش کرده و از آنچه می‌گویند، تکذیبشان می‌نماید و علتش آن است که غیر از شما، شیعیان

کسی آن امانت و عهد [نخستین] را حفظ و نگهداری نکرده است و در نتیجه، [حجر] به نفع شما و علیه دیگران و به ضرر دیگران شهادت می‌دهد؛ یعنی شهادت می‌دهد که شما به آن عهد و میثاق وفا کردید و غیر شما آن را نقض و انکار کرده و درباره آن کفر ورزیدند و شهادت حجر در روز قیامت، حجت بالغه خداوند متعال علیه آنان است.

در روز قیامت، حجر در حالی حاضر می‌شود که زبانی گویا و دو چشم دارد و این هیئت او [در قیامت] همان صورت اولیه اوست. لذا تمام خلائق او را با آن صورت [که در عالم ذر نیز دیده بودند] شناخته و انکارش نمی‌کنند. باری هر کسی با آن در دنیا، به عهدش وفا نمود و پیمان و میثاق را با استلام حجر تجدید کرد و بدین وسیله نشان داد که آن عهد را حفظ کرده و امانت را به آن تحویل داده، البته حجر به نفعش گواهی می‌دهد و هر کسی که آن را انکار نموده و میثاق را فراموش کرده است، قطعاً حجر در حقیقت، شهادت به کفر و انکار می‌دهد.»

امام فرمودند: «آیا می‌دانی حجر الاسود در اصل چه بوده است؟»

سائل (بکیر بن اعین) عرضه داشت: خیر!

حضرت فرمودند:

«حجر، فرشته‌ای عظیم‌الشان و از بزرگان ملائک بود. آن زمان که خداوند از [همه] فرشتگان اخذ پیمان کرد، او اولین نفر از فرشتگان بود که اقرار نمود و ایمان آورد، بدین سبب خداوند متعال او را بر جمیع مخلوقاتش، امین و میثاق سایر خلائق را به رسم امانت در او قرار داد و از تمام مخلوقات اقرار گرفت که در هر سال، در نزد او [حجر] عهد و میثاقی را که خداوند از آنها اخذ کرده است، تجدید نمایند.

سپس خداوند تعالی، حجر را در «بهشت» با آدم (علیه السلام) قرین و همراه قرار



داد تا وی را متذکر میثاق مزبور نموده و همچنین هر سال، جناب آدم علیه السلام نزد او به عهد و میثاق گرفته شده اقرار و بدین وسیله، آن را تجدید نماید. آن زمان که آدم عصیان نمود و از بهشت بیرون رانده شد، خداوند متعال، عهدی را که از آدم علیه السلام و فرزندانش برای [رسالت] محمد صلی الله علیه و آله و وصی اش علیه السلام اخذ کرده بود، از یادش برد و وی را به نسیان انداخت و او را متحیر و مبهوت قرار داد تا هنگامی که حضرت حق، جل و علا توبه اش را پذیرفت و آن فرشته، حجر را به صورت درّی سفید از بهشت به سوی آدم، [که در زمین حیران و سرگردان بود] پرتاب کرد. در آن زمان، آدم علیه السلام در سرزمین «هند» بود. وقتی آن درّ را دید با آن انس گرفت؛ اما او را نشناخت. خداوند آن سنگ را به نطق درآورد.

حجر به آدم گفت: آیا مرا می شناسی؟

آدم علیه السلام گفت: خیر.

حجر گفت: مرا می شناسی! منتهی شیطان بر تو غالب آمد و پروردگارت را از یادت برد.

حجر به همان صورت اولی و اصلی که در بهشت بود، [ملک] در آمد و به

آدم علیه السلام گفت: کجا رفت آن عهد و میثاق که حق تعالی از تو گرفت؟

میثاق به یاد آدم آمد. از جای پرید و به سوی حجر رفت، گریست و او را بوسید، خضوع و خشوع کرد و دیگر بار عهد و میثاق گذشته را با او تجدید کرد.

دوباره خداوند متعال، آن فرشته را به سنگ درّی سفید و شفاف و نورانی

تبدیل کرد. آدم علیه السلام در مقام تجلیل و تعظیم برآمده و آن را به دوش

گرفت [و به راه افتاد] هرگاه خسته می شد، جبرئیل علیه السلام آن را از آدم علیه السلام

می گرفت و با خود حمل می کرد. به همین منوال می رفتند تا به «مگه»

رسیدند، پیوسته آدم (علیه السلام) با حجر مانوس بود و در «مگه» در کنارش به سر می برد و هر روز و شب، اقرار به میثاق و عهد [ماضی] می کرد و آن را تجدید می نمود.

آن زمان که حق تعالی، جبرئیل را به زمین فرستاد و «کعبه» را بنا نمود، جبرئیل بین رکن و باب بیت فرود آمد و این همان مکانی بود که حق تعالی [از خلایق] اخذ میثاق نموده بود و فرشته [حجر] عهد و میثاق را در خود فرو برده بود. بدین سبب خداوند، حجر را در آن رکن قرار داد و نه سایر رکن ها.

سپس خداوند متعال، آدم را از محلّ بیت به طرف «صفا» و حوّا را به جانب «مروه» راند و با قدرتش حجر را در جای خود [در همان رکن] قرار داد.

وقتی که آدم (علیه السلام) از [موقعیت] صفا چشمش به حجر افتاد که در رکن نصب شده، الله اکبر و لا اله الا الله گفت و خداوند را تمجید و تعظیم کرد. بدین سبب سنت شد که [حجّاج] در هنگام رو به رو شدن با رکنی که حجر در آن قرار گرفته، از صفا تکبیر بگویند؛ زیرا وقتی خداوند از فرشتگان درباره ربوبیت خود و نبوت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و وصی بودن حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اقرار خواست، پشت ملائکه لرزید و اولین کسی که سرعت نمود و به آن [پیمان ها] اقرار آورد، همان فرشته [حجر] بود و از او محبّتر نسبت به محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) هیچ فرشته ای نبود؛ از این رو، خداوند او را از بین آنها اختیار کرد و میثاق را در او نهاد و او روز قیامت در حالی حاضر خواهد شد که زبانی گویا و چشمی بینا دارد و برای تمام آنان که با او در آن مکان، تجدید عهد کرده و امانت را حفظ نموده اند،

شهادات خواهد داد»<sup>١</sup>

١. لَأَيُّ عِلَّةٍ وَضَعَ اللَّهُ الْحَجَرَ فِي الرُّكْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِ وَ لَمْ يُوضِعْ فِي غَيْرِهِ وَ لَأَيُّ عِلَّةٍ يُقْبَلُ وَ لَأَيُّ عِلَّةٍ أُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّةِ وَ لَأَيُّ عِلَّةٍ يُوضِعُ فِيهِ مِيثَاقَ الْعِبَادِ وَ الْعَهْدُ وَ لَمْ يُوضِعْ فِي غَيْرِهِ وَ كَيْفَ السَّبَبُ فِي ذَلِكَ تُخْبِرُنِي جَعَلْتُمْ فِدَاكَ فَإِنْ تَفَكَّرِي فِيهِ لَعَجَبٌ قَالَ فَقَالَ: «سَأَلْتُ وَ أَعْضَلْتُ فِي الْمَسْأَلَةِ وَ اسْتَفْضَيْتُمْ فَافْتَهُمُ وَ فَرَّغَ قَلْبِكَ وَ أَضْعَ سَمْعَكَ أَخْبِرْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَضَعَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَ هُوَ جَوْهَرَةٌ أُخْرِجَتْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى آدَمَ فَوُضِعَتْ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ لَعَلَّةَ الْمِيثَاقِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا أَخَذَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ تَرَاءَى لَهُمْ رَبُّهُمْ وَ مِنْ ذَلِكَ الرُّكْنِ يَهْبِطُ الطَّيْرُ عَلَى الْقَائِمِ فَأُولَ مَنْ يُتَابِعُهُ ذَلِكَ الطَّيْرُ وَ هُوَ وَ اللَّهُ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِلَى ذَلِكَ الْمَقَامِ يُسْنَدُ ظَهْرُهُ وَ هُوَ الْحُجَّةُ وَ الدَّلِيلُ عَلَى الْقَائِمِ وَ هُوَ الشَّاهِدُ لِمَنْ وَافَى ذَلِكَ الْمَكَانَ وَ الشَّاهِدُ لِمَنْ أَدَّى إِلَيْهِ الْمِيثَاقَ وَ الْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ بِهِ عَلَى الْعِبَادِ وَ أَمَّا الْقِبْلَةُ وَ الْإِلْتِمَاسُ فَلَعَلَّةَ الْعَهْدِ تَجْدِيداً لِذَلِكَ الْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ وَ تَجْدِيداً لِلْبَيْعَةِ وَ لِيُؤَدُّوا إِلَيْهِ فِي ذَلِكَ الْعَهْدِ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ فَيَأْتُونَهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ لِيُؤَدُّوا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْعَهْدَ أَلَا تَرَى أَنَّكَ تَقُولُ أَمَانَتِي أَدَيْتَهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتَهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ وَ اللَّهُ مَا يُؤَدِّي ذَلِكَ أَحَدٌ غَيْرُ شَيْعَتِنَا وَ لَا حَفِظَ ذَلِكَ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ أَحَدٌ غَيْرُ شَيْعَتِنَا وَ إِنَّهُمْ لَيَأْتُونَهُ فَيَعْرِفُهُمْ وَ يَصَدِّقُهُمْ وَ يَأْتِيهِمْ غَيْرُهُمْ فَيُنْكِرُهُمْ وَ يُكذِّبُهُمْ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَحْفَظْ ذَلِكَ غَيْرُكُمْ فَلَكُمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ وَ عَلَيْهِمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ بِالْخَفَرِ وَ الْجُحُودِ وَ الْكُفْرِ وَ هُوَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَجِيءُ وَ لَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَ عَيْنَانِ فِي صُورَتِهِ الْأُولَى يَعْرِفُهُ الْخَلْقُ وَ لَا يُنْكِرُونَهُ يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ وَ جَدَّدَ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ عِنْدَهُ بِحَفِظِ الْمِيثَاقِ وَ الْعَهْدِ وَ آدَاءِ الْإِمَانَةِ وَ يَشْهَدُ عَلَى كُلِّ مَنْ أَنْكَرَ وَ جَحَدَ وَ نَسَى الْمِيثَاقَ بِالْكَفْرِ وَ الْإِنْكَارِ وَ أَمَّا عِلَّةُ مَا أُخْرِجَهُ اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَهَلْ تَدْرِي مَا كَانَ الْحَجَرُ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ كَانَ مَلَكًا عَظِيمًا مِنْ عَظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى فَلَمَّا أَخَذَ اللَّهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمِيثَاقَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ أَقَرَّ ذَلِكَ الْمَلِكُ فَاتَّخَذَهُ اللَّهُ أَمِينًا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فَالْقَمَّةُ الْمِيثَاقِ وَ أودَعَهُ عِنْدَهُ وَ اسْتَعْبَدَ الْخَلْقَ أَنْ يُجَدِّدُوا عِنْدَهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ الْإِقْرَارَ بِالْمِيثَاقِ وَ الْعَهْدِ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْهِمْ ثُمَّ جَعَلَهُ اللَّهُ مَعَ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ يُذَكِّرُهُ الْمِيثَاقَ وَ يُجَدِّدُ عِنْدَهُ الْإِقْرَارَ فِي كُلِّ سَنَةٍ فَلَمَّا عَصَى آدَمَ فَأَخْرَجَ مِنَ الْجَنَّةِ أَنْسَاءَ اللَّهِ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى وَلَدِهِ لِمُحَمَّدٍ وَ وَصِيهِ وَ جَعَلَهُ بَاهِتًا حَيْرَانًا فَلَمَّا تَابَ عَلَى آدَمَ حَوْلَ ذَلِكَ الْمَلِكِ فِي صُورَةِ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ فَرَمَاهُ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى آدَمَ وَ هُوَ بَارِضٌ الْهِنْدَ فَلَمَّا رَأَاهُ أَنْسَ إِلَيْهِ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُهُ بِأَكْثَرٍ مِنْ أَنَّهُ جَوْهَرَةٌ فَأَنْطَقَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ يَا آدَمَ أَتَعْرِفُنِي قَالَ لَا قَالَ أَجَلُ اسْتِخْوَذَ عَلَيْكَ الشَّيْطَانُ فَانْسَاكَ ذَكَرَ رَبِّكَ وَ تَحَوَّلَ إِلَى الصُّورَةِ الَّتِي كَانَ فِيهَا فِي الْجَنَّةِ مَعَ آدَمَ فَقَالَ لآدَمَ أَيْنَ الْعَهْدُ وَ الْمِيثَاقُ فَوَثَبَ إِلَيْهِ آدَمُ وَ ذَكَرَ الْمِيثَاقَ وَ بَكَى وَ خَضَعَ لَهُ وَ قَبَّلَهُ وَ جَدَّدَ الْإِقْرَارَ بِالْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ ثُمَّ حَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى جَوْهَرِ الْحَجَرِ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ صَافِيَةٍ تُضِيءُ فِحْمَلَهُ آدَمُ عَلَى عَاتِقِهِ إِجْلَالًا لَهُ وَ تَعْظِيمًا فَكَانَ إِذَا أَعْيَا حَمَلَهُ عَنْهُ جِبْرَائِيلُ حَتَّى وَافَى بِهِ مَكَّةَ فَمَا زَالَ يَأْتِسُ بِهِ بِمَكَّةَ وَ يُجَدِّدُ الْإِقْرَارَ لَهُ كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا أَهْبَطَ جِبْرَائِيلَ إِلَى أَرْضِهِ وَ بَنَى الْكَعْبَةَ هَبَطَ إِلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْبَابِ وَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ تَرَاءَى لآدَمَ حِينَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ وَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ الْقَمَّةَ الْمَلِكِ الْمِيثَاقِ فَلَتَلِكِ الْعِلَّةَ وَضَعَ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ وَ نَحَى آدَمَ مِنْ مَكَانِ الْبَيْتِ إِلَى الصَّفَا وَ حَوَّاءَ إِلَى الْمَرْوَةِ فَأَخَذَ اللَّهُ الْحَجَرَ فَوَضَعَهُ بِيَدِهِ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ فَلَمَّا أَنْ نَظَرَ آدَمُ مِنَ الصَّفَا وَ قَدْ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي الرُّكْنِ كَبَّرَ اللَّهُ وَ هَلَّلَهُ وَ مَجَّدَهُ فَلِذَلِكَ جَرَتْ السُّنَّةُ بِالتَّكْبِيرِ فِي اسْتِقْبَالِ الرُّكْنِ الَّذِي فِيهِ الْحَجَرُ مِنَ الصَّفَا وَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أودَعَهُ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ وَ الْقَمَّةَ إِيَّاهُ دُونَ غَيْرِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ وَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوَصِيَّةِ اضْطَرَّتْ فَرَائِصُ الْمَلَائِكَةِ وَ أَوَّلَ مَنْ أَسْرَعَ إِلَى الْإِقْرَارِ بِذَلِكَ الْمَلِكِ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ

این روایت شیرین را مقدمه‌ای برای گفت‌وگو از موضوع مغفول، اما بسیار مهم «عهد امام و عهد با امام» قرار دادم. «عهد» همان میثاق، پیمان، قول و وعده است که شخصی درباره‌ی شخص دیگر، آن را اقرار و اعلام می‌نماید و خود را در برابر مفاد آن، متعهد می‌شناسد.

---

أَشَدُّ حُبًّا لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْهُ فَلِذَلِكَ اخْتَارَهُ اللهُ تَعَالَى مِنْ بَيْنِهِمْ وَ أَلْقَمَهُ الْمِيثَاقَ فَهُوَ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَ عَيْنٌ نَاطِرَةٌ لِيَشْهَدَ لِكُلِّ مَنْ وَافَاهُ إِلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ وَ حَفِظَ الْمِيثَاقَ. (ابن بابویه، محمد بن علی، «علل الشرائع»، قم، کتاب‌فروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۲۹-۴۳۱).



### عهد چیست؟

اهل لغت، عهد را در معانی دیگری، همچون: روزگار، زمانه، عصر، موسم و قسم نیز ذکر کرده‌اند.

در وجهی، عهد و پیمان به صورت متعارف بین عموم مردم مرسوم است و در وجهی دیگر، عهد وجهه شرعی پیدا می‌کند که از آن، با عنوان «عهد شرعی» یاد می‌شود و آن وقتی است که شخصی با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد، کاری را انجام دهد؛ لذا بعد از آنکه، حاجتش برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد و نیز اگر بدون آنکه حاجتی داشته باشد، عهد کند که عمل خیر یا کاری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می‌شود.

عموم رساله‌های عملیه مراجع عالی مقام، بابتی در این باره دارند و البته عمل کردن به «عهد» نزد فقها، مانند «نذر» واجب است؛ به شرط آنکه «صیغه عهد» خوانده شده باشد.

خواندن صیغه در عهد و نذر لازم آمده است و چنانچه صیغه خوانده نشود و فقط در ذهن تصور شود، عهد صحیح منعقد نشده است. البته این صیغه به هر زبانی غیر از عربی نیز قرائت می‌شود؛ مانند اینکه، مثلاً شخصی

بگوید: با خداوند عهد کردم که چنین کنم؛ عاهدتُ الله ان افعل کذا او اترک کذا. در این صورت، چنان که شخصی به عهد و پیمان خود عمل نکند، باید کفاره بدهد؛ یعنی به حکم فقها، شصت فقیر را سیر کند یا دو ماه روزه بگیرد یا یک بنده آزاد کند.<sup>۱</sup>

### عهد، لفظی بی معنا نیست

هر عهد و پیمانی، با هر کس، چه رحمانی و چه شیطانی، واجد حقیقتی است که ظهور عینی و خارجی پیدا می کند. این امر خلاف گمان کسانی است که عهد و پیمان را تنها الفاظی بی معنا و فاقد حقیقتی در عالم خارجی می شناسند و از این رو، از آن مراقبت و حراست نمی کنند. به عبارت دیگر، هر قول و فعلی که منعقد شود، در سه ساحت «دنیوی»، «برزخی» و «قیامتی» ظهور یافته و ما به ازای خارجی پیدا می کند و اثرات وضعی خود را بر فاعل آشکار می کند، حتی اگر فاعل درباره آن آگاهی نداشته باشد. مگر جز این است که در عالم ظاهری و دنیایی، وقتی میان مردی و زنی صیغه عقد جاری می شود، بلافاصله در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، مسئولیت‌هایی را متوجه هر یک از زوجین می سازد و از نظر حقوق فردی و اجتماعی، مجاز به شانه خالی کردن از آن نیستند؟

صیغه عقد و ازدواج، هر یک از زوجین را مسئول در مقابل خداوند، مردم و همسر می سازد؛ چنان که مرد را متکفل امر نفقه و مهریه و زن متکفل امر تمکین و... می سازد و هر یک از طرفین، چنان که از ادای تکلیف خود، کوتاهی کنند، از نظر شرع و قوانین مصوب شده در جامعه مدنی، محکوم و

۱. تفصیل این بحث در رساله عملیه عموم مراجع تقلید وارد شده است. مراجعه شود.

ضامن است. این همه از آثار وضعی دنیوی صیغه عقد جاری شده است و در ادامه، آثار برزخی و قیامتی ماندگاری را نیز در پی دارد.

امام حسن (علیه السلام) می فرمایند:

«الْمَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يَعِدَّ وَ مُسْتَرْقٌ الْمَسْئُولُ حَتَّى يُنْجِزَ؛<sup>۱</sup>

انسان تا وعده نداده، آزاد است؛ اما وقتی وعده می دهد، زیر بار مسئولیت می رود و تا به وعده اش عمل نکند، رها نخواهد شد.»

پس از انعقاد عهد و پیمان، آن حقیقت ظهور یافته در عالم بالاست که تأثیرات وضعی خود را در عالم دنیوی ظاهر می کند؛ چنان که در عالم قیامتی ملکوت، همه اعمال و اقوال و معاهدات ظاهر شده و خود را می نماید.

#### اعمال دنیوی شاهدان اخروی اند

آیات و روایات بسیاری به ما رسیده که گواهی می دهد در صحنه فراخ قیامتی، شاهدان بسیاری حاضر شده و له یا علیه آدمی، گواهی می دهند. در حوزه قرآنی و عترت، از چند شاهد حاضر و گواهی دهنده در پای میزان، یاد شده است:

• اولین شاهد خداوند متعال است؛ چنان که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.»<sup>۲</sup>

خداوندی که مراقب دائمی بندگان است (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا)<sup>۳</sup> و محیط بر همه اعمال و اقوال و افکار آفریده هایش است (كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ

۱. مجلسی، محمد باقر، «بحار الأنوار»، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه.ق.، ج ۷۵، ص ۱۱۳.

۲. سوره حج، آیه ۱۷.

۳. سوره نساء، آیه ۱.

شَئٍ مُّحِيطًا<sup>۱</sup> ضرورتاً در مقام شهید و شاهد، گواه دهنده صادقی برای آفریده‌هایش در وقت سنجش و ارزیابی اعمال نیز هست.

• انبیای الهی دومین شاهدان عرصه قیامتند. خداوند تعالی خطاب به پیامبر گرامی‌اش، می‌فرماید:

«جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً<sup>۲</sup>»

ما در قیامت، تو را در حالی که گواه آنانی، حاضر می‌کنیم.»

در آیه دیگری می‌فرماید:

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ<sup>۳</sup>»

روزی که از میان هر قومی و امتی، شاهدی از خودشان برمی‌انگیزیم.»

• امامان معصوم علیهم‌السلام سومین شاهدان مردمند.

امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه مبارکه

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يُكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً<sup>۴</sup>»

بدین‌گونه، ما شما را امتی میانه و معتدل قرار دادیم تا شاهد بر مردم باشید و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم بر شما شاهد باشد.» فرمودند:

«نَزَلَتْ فِي أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خَاصَّةً فِي كُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِنَّا شَهِيدٌ عَلَيْهِمْ وَ مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شَهِيدٌ عَلَيْنَا<sup>۵</sup>»

۱. سوره نساء، آیه ۱۲۶.

۲. سوره نساء، آیه ۴۱.

۳. سوره نحل، آیه ۸۹.

۴. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۵. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ.ق.

ج ۱، ص ۱۹۰.



آن امت وسط (که شاهدانند) تنها ما هستیم. در هر دوره و قرنی، امامی هست که گواه و شاهد بر مردمند.»

به جز اینها، از فرشتگان، زمین، شهدا، اعضای بدن، وجدان آدمی، زمان و سرانجام «اعمال»، به عنوان شاهدان قیامتی یاد شده است. اعمال و کردار انسان، در پای میزان عدل خداوندی، تجسم عینی یافته و به عنوان شاهی درباره اعمال مردم، گواهی می‌دهند.

«فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>

امروز بر کسی، هیچ ستمی نمی‌رود و جز در برابر آنچه کرده‌اید، پاداشی نخواهید یافت.»

و در آیه دیگری می‌فرماید:

«وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا»<sup>۲</sup>

[در قیامت] انسان رفتار و عمل خود را در برابر خود، حاضر می‌یابد.» خداوند در آیات اول «سوره بروج» از زمان و آسمان و شاهان روز قیامت یاد کرده و می‌فرماید:

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ»<sup>۳</sup>

سوگند به آسمان که دارای برج‌های بسیار است! به روز موعود سوگند! به شاهد و مشهود سوگند!

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

«مراد از شاهد، پیامبر است و مراد از مشهود قیامت.»<sup>۴</sup>

در هنگامه‌ای که گوش‌ها و چشم‌ها و حتی پوست بدن، به عنوان

۱. سوره یس، آیه ۵۴.

۲. سوره کهف، آیه ۴۹.

۳. سوره بروج، آیات ۱-۳.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۴۲۵.

شاهدان اعمال زبان گشوده و دربارهٔ صاحب خود، یعنی انسان گواهی می‌دهند، سرانجام آدمی معلوم است.

«حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup>

تا آن هنگام که همه بر در دوزخ رسند، آن هنگام، گوش‌ها و چشم‌ها و پوست بدن‌هایشان بر آنچه انجام داده‌اند، گواهی دهند.»

بدین ترتیب، همهٔ عهد‌ها و پیمان‌های منعقد شده نیز صورت باطنی خود را نمودار ساخته و در برابر چشمان مردم، ظاهر می‌شوند و در پی آن، سرانجام آدمی را چه نیک‌بخت و چه نگون‌بخت معلوم می‌سازند.

### اثر پروانه‌ای

لحظهٔ انعقاد عهد، به سان لحظهٔ رها شدن گلولهٔ برفی کوچکی از بلندای قلّه است. رهایی گلولهٔ کوچک برفی همان و ظهور پیامدهای مرحله‌ای‌اش تا به دامنهٔ کوه، همان. هرچه پائین‌تر می‌لغزد، بزرگ و بزرگ‌تر شده و به ناگهان، بهمنی دهشتناک را از بلندا بر دامنه می‌ریزد.

«اثر پروانه‌ای» یا «نظریهٔ آشوب»، اصطلاحی است که نشان می‌دهد چگونه عملی کوچک می‌تواند بر سیستم‌های عظیم و پیچیده‌ای، همچون بروز سیلابی دهشتناک مؤثر باشد.

این اصطلاح به ادوارد نورتون لورنز،<sup>۲</sup> ریاضی‌دان و هواشناس، منتسب است. او یکی از نخستین مطرح‌کنندگان نظریهٔ آشوب بود. وی در یکی از سخنرانی‌هایش مطرح کرده‌بود:

۱. سورهٔ فصلت، آیهٔ ۲۰.

2. Edward Norton Lorenz..

آیا بال زدن یک پروانه در «برزیل»، می‌تواند طوفانی در «تگزاس»، ایجاد کند؟

این نظریه در فیزیک کوانتم به اثبات رسیده و در میان مناسبات انسانی نیز قابل تأمل است. بدون تردید، در پیرامون خود مصادیق فراوانی می‌توان جست‌وجو کرد که نشان می‌دهد عملی انسانی و تغییری هرچند کوچک می‌تواند آثار هولناک و غیرمنتظره‌ای را در پی داشته باشد.

در میان مناسبات و معاملات فردی و جمعی خودمان، این نظریه را تجربه کرده‌ایم. چه بس که سخن‌چینی و نمایی شخصی یا تهمت‌ی و افترا، سبب بروز دعوا میان خانواده‌ای شده و ضرب و جرح و قتلی را در پی داشته است.

هر دو جنگ بزرگ جهانی اول و دوم، در پی به قتل رسیدن شخصی اتفاق افتاده و در ادامه، سبب ویرانی و کشتار بی‌شمار در قاره «اروپا» و «آسیا» شده است.

### همه فرهنگ‌ها و تمدن‌ها فرزندان عهد هستند

تنها خداوند می‌داند از ابتدای خلقت جنّ و انس و هبوط آدم (علیه السلام) بر فرش زمین تا به امروز، چه تعداد حوزه فرهنگی در گستره زمین تولّد یافته، بارور شده و روی به انحطاط و اضمحلال گذاشته است تا به امروز که همه ساکنان زمین در سایه حوزه فرهنگی و تمدنی غربی زیست می‌کنند و حتی بسیاری، صدای زنگ مرگ و پایان تاریخ این حوزه سیصد، چهارصدساله را هم شنیده‌اند.

آیا اگر اعلام شود، فرزندان، مولود عهد نوشته شده یا نوشته نشده پدران و مادران خودند، سخنی بیراه گفته‌ایم؟

چنان که در کتاب «سیر تحول تفکر، فرهنگ و تمدن» به تفصیل بیان داشته‌ام، صورت هر حوزه فرهنگی و تمدنی ابتدا و به اجمال در خانه جان «متفکران» (فیلسوفان، نظریه پردازان) نقش بسته است و با طی مراحل و مدارجی در صورت یک حوزه فرهنگی، نمود پیدا کرده و با متأثر ساختن جماعتی انسانی، در هیئت عناصر مادی شکل یافته و در گستره یک تمدن نمایان می‌شود. به عبارت دیگر، هر حوزه فرهنگی، صورت غیرمادی تمدنی است که از آن به ثمر رسیده و در مقابل، تمدن ایجاد شده نیز، صورت



مادی یافته و ما به ازای خارجی یک حوزه فرهنگی خاص است. به بیان دیگر، هر حوزه فرهنگی، صورتی برای ماده اولیه اندیشه‌ای و فکری اهل تفکر است که مجال ظهور عینی و خارجی یافته است و به همین نسبت، هر تمدن، صورت بیرونی و ما به ازای خارجی ماده فرهنگی خود است. در سیر تکوینی و طی مراتب، ماده اولیه هر حوزه فرهنگی و تمدنی، به فعلیت رسیده و قدکشیده است. از این‌روست که عرض کردم، فرهنگ‌ها و تمدن‌ها نسبت لاینفکی با ماده اولیه خود دارند و امکان ندارد از یک ماده الحادی و دریافت شرک‌آلود درباره عالم و آدم، فرهنگی و تمدنی الهی و دینی سربرآورد.

نقطه آغازین و نطفه مادر هر حوزه فرهنگی و تمدنی، همان عهد است. به عبارت دیگر:

آن زمان که در جان معلمان قومی، عهدی منعقد می‌شود، پایه‌های حوزه فرهنگی و تمدنی فردا برکشیده می‌شود.

اگرچه در مناسبات عمومی مردم و در امور جزئی، هزاران گونه عهد و میثاق و پیمان منعقد می‌شود، اما در صورت کلی، دو گونه عهد برای انسان، این موجود صاحب عقل و صاحب اختیار، بیشتر متصور نیست:

۱. عهد خداوند متعال و عهد انسان با خداوند متعال؛

۲. عهد شیطان و عهد انسان با شیطان.

خداوند در آیات کریمه از «سوره بقره» می‌فرماید:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ؛<sup>۱</sup>

خداوند سرپرست و ولی کسانی است که ایمان آوردند و آنان از تاریکی به

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

نور رهنمون می‌گردد.»

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ؛<sup>۱</sup>

و کسانی که کفر ورزیدند، سرپرست و ولیشان طاغوت است که آنان را از

نور، به سوی تاریکی خارج می‌کند.»

اثر وضعی و قطعی پذیرش ولایت الهی، خروج از ظلمات و ورود به عالم نورانی است و به عکس، پذیرش ولایت طاغوت (ابلیس)، خروج از نور و ورود به عوالم ظلمانی و تاریک را در پی دارد.

نطفه تجربه درکات سوزان جهنم، در زمین و در زمان حیات و هنگام انعقاد عهد با ابلیس بسته می‌شود. گردن نهادن و ولایت‌پذیری (با کسره)، در هر صورت و در برابر هر شخص که باشد، با مهرورزی و ولایت (با فتحه) آغاز می‌شود.

آدمی، ابتدا حلقه مهر و محبت و ولایت در گوش می‌کند و پس از آن، سرو جان در فرمان ولایت شخصی وارد می‌سازد.

### دو دولت جاری در زمین

ولایت‌ورزی و اظهار محبت صمیمانه، درباره هر شخص و هر حوزه فکری الهی یا شیطانی، همان انعقاد پیمان و عهد است و اعمال و سایر صورت‌های مادی، انعکاس و پرتو مهر و ولایت پنهانی‌اند. چنان‌که عرض شد، این دو جریان اصلی، از واپسین روز تولد انسان در عالم جاری بوده و همچنان نیز تداوم خواهند داشت.

حضرت امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند:

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

«از زمانی که خداوند حضرت آدم (علیه السلام) را خلق کرده، همیشه دو دولت در کار بوده است:

۱. دولت خداوند عزوجل که دولت انبیاء و اوصیاء باشد؛
  ۲. دولت ابلیس، موقعی که دولت برای انبیاء و اوصیاء باشد، خداوند علناً و موقعی که دولت برای ابلیس لعنة الله باشد، خداوند به نحو پنهانی پرستش می‌شود.»<sup>۱</sup>
- به قول جناب مولانا:

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور

در خلائق می‌رود تا نفخ صور

نیکوان را هست میراث از خوشاب

آن چه میراثست اورثنا الکتاب

شد نیاز طالبان ار بنگری

شعله‌ها از گوهر پیغمبری

شعله‌ها با گوهران گردان بود

شعله آن جانب رود هم کان بود

هر که را با اختری پیوستگی است

مر ورا با اختر خود هم‌تگی است

...جزوها را روی‌ها سوی گل است

بلبلان را عشق با روی گل ست

رنگ‌های نیک از خم صفاست

رنگ زشتان از سیاه آبه جفاست

---

۱. مسعودی، علی بن حسین، «اثبات الوصیه»، قم، انصاریان، چاپ سوم، ۱۳۸۴، ص ۱۹.

صبغة الله نام آن رنگ لطیف  
لعنة الله بوی این رنگ کثیف  
آنچ از دریا به دریا می‌رود  
از همانجا کامد آنجا می‌رود<sup>۱</sup>

---

۱. مولسوی، «مثنوی معنوی»، دفتر اول، بخش ۳۶ - حکایت پادشاه جهود دیگر کی در هلاک  
دین عیسی سعی نمود

### عهد ابلیس و عهد با ابلیس

استکبار ورزی ابلیس، در هنگام صدور فرمان سجده بر آدم (علیه السلام) و اخراج وی از بهشت قرب الهی، موجد شکل‌گیری و جریان یافتن آبی کثیف و تلخ و شور بر زمین شد. خداوند متعال ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ، قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَّكِبَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ»<sup>۱</sup>

ما شما را آفریدیم، سپس صورت‌بندی کردیم؛ بعد به فرشتگان گفتیم: «بر آدم سجده کنید!» آنها همه سجده کردند؛ جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود. خداوند به او فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!»

فرمود: «از آن [مقام و مرتبه‌ات] فرود آی! تو حق نداری در آن [مقام و

مرتبه [ تکبر کنی. بیرون رو که تو از افراد پست و کوچک هستی. »

ابلیس به دلیل غلبه تکبر، به جای توبه و انابه، بنا بر گردنکشی و عصیان گذارد و عهد نمود جمله فرزندان آدمی را اغوا کرده و از مسیر هدایت دور سازد؛ لذا سوگند یاد کرد و اعلام داشت:

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»<sup>۱</sup>

سوگند به عزت تو [ای خداوند!] همه آنها (انسان‌ها) را گمراه خواهم کرد؛ مگر آن دسته که [به دست تو] خالص شده‌اند.»

ابلیس، دربارهٔ آدم (علیه السلام) مبتلای حسد شد و با قیاس نابه جای خود، از اجرای فرمان خداوند سرباز زد تا آنکه از آستان رانده و مشمول لعنت ابدی شد و نگون‌بختی تمام را دربارهٔ خود، به تماشا نشست.

عهد و سوگند ابلیس، برای اغوای فرزندان آدمی منعقد شد و منتظر و مترصد فرصت ماند تا دیگران با او عهد نو کرده و در زمرهٔ جنود شیطانی‌اش در آیند.

از این زمان، دو دسته از شیاطین جَنّی و انسی به جمع حزب‌الشیطان پیوستند:

«اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»<sup>۲</sup>

شیطان بر آنان مسلط شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده است. آنان حزب شیطانند. آگاه باشید حزب شیطان زیان‌کارانند.»

گفتن «بلی» به خواست ابلیس، معبر ورود به خیل جنود او و همنوا شدن در خاستگاه اوست.

۱. سورهٔ ص، آیات ۸۲-۸۳.

۲. سورهٔ مجادله، آیهٔ ۱۹.



از آن پس، دو گروه بزرگ از موجودات صاحب عمل و اختیار، یعنی جن و انس، در اثر وسوسه و تحریک شیاطین، از صراط مستقیم خارج شده و به جمع محرومان از رحمت حضرت حق پیوستند.

هر عهد و رویکردی، ابتدا در خانه دل آدمی اتفاق می افتد و بعد از آن، آثار عهد در میان اعضا و جوارح ظاهر می شود. حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند:

«اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً، وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاً، فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ، وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَّالَ، وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ، فَعَلَ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ، وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ؛<sup>۱</sup>

پیروان شیطان کسانی اند که اول دل خود را به شیطان دادند و به تدریج، شیطان در خردهای آنان نفوذ کرد و با چشم‌هایشان نگریست و با زبانشان سخن گفت و آنها را گرفتار خطاها و لغزش‌ها نمود. شیطان نادرستی را در نظر پیروانش آرایش داده و در پیروانش قدرت باطل و زبان گویای باطل ایجاد می کند.»

به عبارتی، ابتدا دل آدمی است که در هوای شیطان به پرواز درمی آید، آنگاه است که شیطان در خرد او نفوذ کرده، رهزنی عقل می کند تا برای این سیر و سفر، دلیل و توجیه مهیاً سازد و سپس همه اعضا و جوارح در خدمت آن پیمان درمی آیند و وسیله و اسباب تحقق خواست شیطان می شود.

خداوند متعال ضمن حدیث قدسی می فرماید:

«قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرَّصَدَ لِمَحَارِبَتِي وَ مَا تَقَرَّبَ

۱. شریف الرضی، محمد بن حسین، «نهج البلاغه (للصبحی صالح)»، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق.، خطبه ۷، ص ۵۳.

إِلَى عَبْدٍ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبُّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ<sup>۱</sup>

کسی که به ولی من اهانت کند، خود را برای محاربه با من آماده کرده است. بنده من نمی تواند به من تقرب پیدا کند؛ مگر با انجام فرایضی که بر او واجب کرده ام. او به وسیله نماز نافله هم می تواند به من تقرب پیدا کند تا من او را بدارم. وقتی او را دوست داشتم، خودم گوش او می شوم که به وسیله آن می شنود، چشم او می شوم که به وسیله آن ببیند. زبان او می شوم که با آن سخن بگوید و دستش می شوم که با آن کار کند. این بنده وقتی مرا بخواند، به وی جواب می دهم و اگر از من چیزی خواست، به وی عطا می کنم. من در هیچ چیزی تردید نمی کنم؛ جز در مرگ بنده مؤمنم که او را سختی مرگ می ترساند و نمی خواهد بمیرد و من نمی خواهم او را ناراحت بینم.»

این همه، اعلام می دارد که حاصل دست و عمل انسان در هر حوزه فرهنگی و تمدنی و در میان همه مناسبات فردی و جمعی، در نسبت به پیوند و اتصال وی با حضرت رحمان یا شیطان قابل شناسایی و تعریف است.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، تهران، دارالکتب اسلامی، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق. ج ۲، ص ۳۵۲.

### فاستوس؛ روایتی از انسان و شیطان

«فاستوس»، عنوان نمایش‌نامه‌ای است که نویسندهٔ انگلیسی، کریستوفر مارلو، آن را بر اساس یک داستان قدیمی، به نام «فاوست»<sup>۱</sup> نوشته است. اگرچه کریستوفر مارلو در جوانی از دنیا رفت، اما یازده سال بعد از مرگش، (۱۶۰۴م.) این نمایش‌نامه منتشر شد.

موضوع این اثر، نوعی فراخوانی آگاهانهٔ شیطان از مسیر سحر و جادو و ممارست در اوراد و عزائم، به منظور در خدمت آوردن شیطان برای هواجس نفسانی و برخورداری‌های این جهانی شهوانی است.

یکی از زمینه‌ها و موضوعات اساسی این نمایش‌نامه، جدال نیروهای خیر و شر است و فاستوس، دانشمندی که با همهٔ علم و آگاهی از عواقب هم‌پیمانی با ابلیس، برای جلب لذات دنیوی، باشیطانی به نام مفیستوفیلیس<sup>۲</sup> وارد مذاکره شده، پیمان‌نامه‌ای خونین را امضا می‌کند تا در مهلتی بیست و چهارساله، به مدد شیطان، او به همهٔ خواسته‌هایش برسد و در مقابل، در پایان زمان مقرر شده، فاستوس روح خود را تقدیم شیطان نماید.

---

1. Christopher Marlowe.  
2. Faust  
3. Menhistonhilis

فاستوس، طی این مدت، با طبیعتی آکنده از گناه و برخورداری از لذات حیوی و شهوی، روزگار می‌گذراند و در پایان، پشیمان، آکنده از تیرگی و ناتوان از هرگونه ارتباط جسستن با امر قدسی، تسلیم شیطان می‌شود و شاگردانش او را مثله شده، در حالی که روحش به جهنم برده شده است، پیدا می‌کنند.

فاستوس روایتی است همیشگی از داستان انسان و شیطان که طی دو قرن گذشته، بارها الهام بخش نویسندگان و نمایش‌نامه‌نویسان بوده است. مهم‌ترین نسخه از داستان قدیمی فاوست، نمایش‌نامه «فاوست» اثر یوهان ولفگانگ فن گوته (۱۷۴۹-۱۸۳۲ م.)<sup>۱</sup> شاعر و درام‌نویس مشهور آلمانی است. گوته بیش از شصت سال از عمر خود را وقف نوشتن «فاوست» کرد. این اثر به عنوان یکی از بزرگ‌ترین آثار ادبی «آلمان» در تاریخ، به ثبت رسیده است.

ماجرای فاستوس، ماجرای رفته بر انسانی است که عزم خود را برای ارتباط‌گیری با شیطان و فراخوانی او جزم می‌کند.

مطالعه منابع و حیانی معلوم می‌سازد که شیاطین، به هیچ روی قادر به نفوذ در انسان و تأثیرگذاری بر او نیستند؛ مگر آنکه انسان خود زمینه‌ها و مقدمات لازم برای نفوذ را فراهم آورده و دست شیاطین را بر مملکت وجودی خودش، مفتوح دارد؛ چنان که خداوند متعال فرموده است:

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»<sup>۲</sup>

[ای شیطان!] در حقیقت تو را بر بندگان من، تسلطی نیست؛ مگر کسانی از

گمراهان که تو را پیروی کنند.»

1. Hohann Wolfgang von Gowthe

۲. سوره حجر، آیه ۲۴.

خداوند متعال در «سوره زخرف»، آیه ۳۶ می‌فرماید:

«وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ؛

و هر کس از یاد خدا رویگردان شود، شیطان را به سراغ او می‌فرستیم.

پس همواره قرین اوست.»

به عبارتی، گناه و عصیان و غفلت از یاد خداوند، دروازه‌های مملکت وجودی انسان را بر دشمنان شیطانی می‌گشاید و در مقابل، ذکر خداوند و پیراستگی از آلودگی‌ها، همه روزنه‌های نفوذ را بر شیاطین می‌بندد.

از قول رسول مکرّم ﷺ آمده است که فرمودند:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ وَاضِعَ خَطْمَهُ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ فَإِذَا ذَكَرَ اللَّهُ خَنَسَ وَإِنْ نَسِيَ اللَّهَ اتَّقَمَ قَلْبَهُ!»

شیطان پوزه خود را بر قلب هر انسان خواهد گذاشت، اگر او به یاد خدای سبحان افتاد، می‌گریزد و دور می‌شود و اما اگر خدا را از یاد برد، دلش را می‌خورد.»

خداوند متعال نیز در «سوره نحل» می‌فرماید:

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ؛<sup>۱</sup>

تسلط او (شیطان) تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود

برگزیده‌اند؛ آنها که نسبت به او (خدا) شرک می‌ورزند.»

فاستوس، نماد و سمبل انسان متعارف است که با دست شستن از همه دانش‌های سنتی، حسب تمایلات سیری‌ناپذیر نفسانی و هواجسی که قرار و آرام را از او سلب کرده است، مهیای ارتباط‌گیری با شیطان می‌شود.

۱. مجلسی، محمدباقر، «بحار الانوار»، بیروت، دار احیاء التراث العربی، کتاب السماء و العالم، ج ۶۷، ص ۴۲.

۲. سوره نحل، آیه ۱۰۰.

در مطالعات فرهنگی، فاستوس و فاوست، نماد انسان غربی است که با سپری ساختن سال‌های دراز در حوزه فرهنگی و تمدنی دینی مسیحی، مهبیای «پروتستانتیزم» (نهضت اصلاح دینی)، پشت پا زدن به آموزه‌های دینی و قبول سکولاریسم و لیبرالیسم در نظر و عمل می‌شود؛ بدان امید و انگیزه که به سرچشمه قدرت و توانایی بلامنازعه برای تصرف و تملک دست یابد.

مشهور است که در میان بسیاری از روشنفکران قرون ۱۶ و ۱۷م، مطالعه منابع توراتی و غور در آموزه‌های کابالائی یهودیانه مرسوم بود. در مجموعه مفصل «قبیله لعنت» به تفصیل و به طور مستند، به این امر پرداخته شده و قابل مراجعه است.

در شرایط تاریخی قرون ۱۶ و ۱۷م. و با تجربه عصر «اومانیزم» و منورالفکری، انسان غربی به تمامی مهبیای ادبار به آسمان و اقبال به زمین شده بود.

فاستوس، در جست‌وجوی قدرت، با تقدس زدایی از کتب مقدس و اهانت به منابع دینی و مقدسات آسمانی، زمین دل خود را مهبیای فرود شیاطین می‌سازد و با تأسی به کتب سحر و جادو و به کارگیری اوراد و عزائم، آغوش بر شیطان گشوده و نماینده ابلیس را ملاقات می‌کند.

«قرآن کریم» همه آنانی را که از پیمان و عهد خداوند متعال سرباز زدند و همنوا با ابلیس، به ایجاد فساد و رخنه در باور دینی مردم مشغول آمدند، در زمره دورافتادگان از رحمت خداوند و در زمره لعنت شدگان معرفی می‌کند:

«وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ



يُوصَلْ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ؛<sup>۱</sup>

آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن، می‌شکنند و پیوندهایی را که خداوند دستور به برقراری آن داده است، قطع می‌کنند و در روی زمین فساد می‌نمایند، برای آنهاست لعنت (و دوری از رحمت الهی) و مجازات سرای آخرت.»

«عهد ابلیس» در اغواگری و گمراهی فرزندان آدمی، وقتی جامعه عمل می‌پوشد که جماعتی از مردم با خروج از حصن حصین ولایت الهی، مهبیای «بلی‌گفتن» به ابلیس شوند و با او، عهد و پیمان منعقد کنند.

### اراده معطوف به قدرت

«اراده معطوف به قدرت» تعریفی کامل از انسان فاضلی عصر ما است؛ او که با غفلت از اختصاص کبریایی به خداوند متعال، همه همت خود را مصروف نیل به قدرت کرده و چنان پیش رفته است که همه اجزای ظاهری و باطنی اش، «قدرت» و میل به قدرت را فریاد می‌زند.

این تعریف، نقطه مقابل تعریف از حضرت ولی الله الاعظم علیه السلام است که جمله وجود مبارکش در عبارت «اراده معطوف به حق» خلاصه می‌شود. «اراده معطوف به حق»، ترجمه مقام عبداللهی و اظهار عبودیت تام در محضر حضرت خداوندی است؛ چنان که فرمود:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۱</sup>

ما خلق نکردیم جن و انس را؛ مگر برای عبودیت.

سرنوشت جمله کسانی که چونان ابلیس، لباس عبداللهی از تن به در کرده و جامعه حزب الشیطان می‌پوشند، جز دوری از حضرت حق و خواری نخواهد بود.

---

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند:

«فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ [...] فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَ نَخَوَاتِهِ وَ نَزَعَاتِهِ وَ نَفَثَاتِهِ وَ اعْتَمِدُوا وَضَعَ التَّذَلُّلِ عَلَى رُءُوسِكُمْ وَ إِقَاءَ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَ خَلَعَ التَّكْبِيرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ وَ اتَّخَذُوا التَّوَاضِعَ مَسْلَحَةً بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِبْلِيسَ؛<sup>۱</sup>

از کاری که خداوند با ابلیس کرد، پند گیرید؛ آنگاه که لحظه ای تکبر، کار طولانی و کوشش طاقت فرسای (عبادی) او را بر باد داد!

پس بعد از ابلیس (با آن همه مقامی که داشت) کیست که با معصیتی چون معصیت او از خشم و کیفر خداوند، ایمن باشد؟ پس آتش های عصبیت و کینه های جاهلیت را که هر دل های خود دارید، خاموش کنید؛ زیرا که این نخوت و غرور در وجود شخص مسلمان، از تلقینات و نخوت ها و فسادها و وسوسه های شیطان است.

کلاه فروتنی بر سر کنید و گردن فرازی را زیر پایتان افکنید و گردن بند تکبر را از گردن خویش باز کنید و فروتنی و افتادگی را پاسگاه مرزی میان خود و دشمنان، شیطان قرار دهید.»

امام علی علیه السلام خطبه «قاصعه» را که در زمره بلندترین خطبه های حضرت است، با این عبارت آغاز می کنند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَبَسَ الْعِزَّ وَ الْكِبْرِيَاءَ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ وَ جَعَلَهُمَا حِمَى وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ وَ اضْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى

۱. شریف الرضی، محمد بن حسین، «نهج البلاغه (للصبحی صالح)»، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ.ق.، خطبه ۱۹۲، خطبه قاصعه، ص ۲۸۷.

مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ؛<sup>۱</sup>

حمد و ستایش خداوندی را که لباس عزت و کبریایی پوشید و آن دو را خاص خود گردانید و نه آفریدگانش و آن دو را بر دیگران ممنوع و حرام و برای خود، اختیار نمود و برگزید عزت و کبریایی را تنها برای جلالت شأن خویش و لعنت را نصیب کسی از بندگانش نمود که در عزت و کبریایی با او به منازعه برخاست.»

«قاصعه» به معنی «تحقیر و خوارکننده» است. امام در این خطبه، ابلیس را تحقیر و نکوهش شده و ملعون معرفی نموده‌اند؛ به سبب آنکه، پای از مرز عبودیت تمام فراتر نهاده و با گستاخی و از روی عنانیت، تکبر ورزید و لاجرم ملعون همیشگی اعلام شد.

امام در فرازی از همین خطبه، خطاب به همه صاحبان عقل و اختیار، از جن و انس می‌فرمایند:

«أَلَا [يَرُونَ] تَرُونَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرْفَعِهِ فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْهُورًا وَأَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا؛<sup>۲</sup>

آیا نمی‌بینید که خداوند چگونه او (شیطان) را به سبب تکبرش، حقیر ساخت و به سبب اعتلاجویی و بلندپروازی‌اش، پست و بی‌مقدار نمود و در دنیا، مطرودش ساخت و در آخرت هم به عذاب آتش گرفتارش خواهد نمود؟»

در هر کجا و در هر شخص که شعله آتش تکبر، کبریایی و قدرت‌طلبی زبانه کشد، تازیانه قهر و غضب خداوندی فرود می‌آید و مدعی کبریایی و

۱. شریف الرضی، محمد بن حسین، «نهج البلاغه (للصباحی صالح)»، خطبه ۱۹۲، خطبه قاصعه، ص ۲۸۷.

۲. همان، ص ۲۸۷.

۴۲ ■ عالم ذرّ، میعادگاه عهد امام و عهد با امام

قدرت طلب را به درکات جهنمی پرتاب می کند.

### میثاق فاستوس با شیطان

با فراهم آمدن شرایط لازم در فاستوس و آغوش گشودن او بر روی نماینده ابلیس، میان آن دو عهد نامه‌ای خونین به امضا می‌رسد. مفیستوفیلیس، نماینده ابلیس با دستوری به سوی فاستوس آمده و اعلام می‌دارد:

ابلیس به من دستور داده است که در مدت حیات تو در خدمت‌گزاری تو حاضر باشم؛ به شرطی که در مقابل این خدمت، روح خود را به او بفروشی.

فاستوس: من این معامله پرخطر را قبول کردم.

مفیستوفیلیس: اما تو باید این معامله را به شکل قانونی مسجل نمایی و مصالحه نامه‌ای با خون خودت بنویسی تا ابلیس به آن اطمینان پیدا کند. اگر جز این باشد، من به جهنم بازخواهم گشت.

فاستوس: اندکی صبر کن، بگو بدانم روح من برای خداوندگار تو ابلیس چه فایده‌ای خواهد داشت؟

مفیستوفیلیس: موجب وسعت قلمرو و ازدیاد بندگان او می‌شود.

فاستوس: آیا دلیل این اغوا همین است و بس؟



مفیستوفیلیس: بله! برای بدبختان، تسلیتی از این بالاتر نیست که بدبختی دیگر به جرگه آنها افزوده شود.<sup>۱</sup>

فاستوس عهدنامه خونین با ابلیس را برای مدت ۲۴ سال برخورداری از همه لذتها و برخورداریهای مادی و البته دستیابی به قدرت برای سلطه بر دیگران، امضا کرده و از شادی قهقهه سر می‌دهد.

مفیستوفیلیس، کتاب سحر را به او هدیه کرده و راههای دستیابی به خواسته‌ها را به او می‌نماید. در ازای مرحمتی‌ها، فاستوس خطاب به نماینده ابلیس شادمانه می‌گوید:

اگر چنین است، پس هزار جان هم می‌توان به بهای آن داد. بیا مفیستوفیلیس این نوشته را برگیر که به موجب آن، من تن و جانم را به ابلیس مصالحه نموده‌ام؛ ولی مشروط به آن کرده‌ام که تمام شرایط مندرج در آن را اطاعت کنی.<sup>۲</sup>

با گسست پیوند آسمانی با خداوند متعال، بندگان از مسیر رجس و پلیدی، آغوش بر شیطان گشوده و در خدمت او و در زمره رعایای او در می‌آیند.

در اولین ملاقات با مفیستوفیلیس، فاستوس از وی می‌پرسد:

آیا اوراد و عزائمی که خواندم، تو را به اینجا نیاوده است؟

مفیستوفیلیس در پاسخ می‌گوید:

بله! اوراد تو سبب آمدن من شده است؛ ولی سبب اصلی چیز دیگری

است؛ زیرا ما هر وقت بشنویم کسی اسم خداوند را به زشتی یاد می‌کند و

۱. مارلو، کریستوفر، «دکتر فاستوس»، ترجمه دکتر لطفعلی صورتگیر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹، صص ۴۴-۴۵.

۲. مارلو، کریستوفر، «دکتر فاستوس»، ص ۴۷.

به کتاب مقدس عیسی مسیح ناسزا می‌گویید، به سوی او پرواز می‌کنیم، به این امید که روح و وجدان او را قبضه کنیم و تحت اختیار خود در آوریم. ما وقتی پیدا می‌شویم که می‌بینیم کسی وسایلی را که مایه لعنت ابدی اوست، به کار می‌برد و خود را به خطر قهر و غضب خداوند می‌اندازد...

فاستوس: آیا ابلیس روزی خودش فرشته نبود؟

مفیستوفیلیس: چرا فرشته بود و خیلی هم در درگاه خداوند مقرب بود.<sup>۱</sup>

فاستوس: پس چه شد که فرمانروای شیاطین و ارواح خبیث شد؟

مفیستوفیلیس: هیچ، دلش از غرور و تکبر لبریز گشت و خداوند او را از درگاه خویش طرد کرد...<sup>۲</sup>

ابلیس هفت گناه کبیره<sup>۳</sup> را که موجب رانده شدن انسان از رحمت الهی می‌شود، در قالب مثالی، جلو دیدگان فاستوس می‌آورد.

---

۱. کریستوفر مارلو، تحلیل خود را از برداشت مسیحیان از ماجرای ابلیس و آدم ارائه کرده است.

۲. مارلو، کریستوفر، «دکتر فاستوس»، صص ۴۰-۴۱.

۳. هفت گناه کبیره (Seven Deadly Sins) که با نام مفاسد عظیم (Capital Vices) یا گناهان اصلی (Cardinal Sins) نیز شناخته می‌شوند، اعمال یا رفتارهایی هستند که در آموزه‌ها و الهیات مسیحی، مورد نکوهش بوده و ارتکاب آنها مجازات دوزخ را به دنبال خواهد داشت.

در آغاز عصر مسیحیت، راهبی یونانی به نام اوا گریوڈ پونتو، فهرستی از هشت گناه کبیره ارائه داد تا تمایلات منفی اصلی انسان را تعریف کند. ارتکاب هر کدام از این گناهان می‌توانست انسان را به جهنم محکوم کند؛ زیرا ارتکاب آنها موجب از بین رفتن رحمت و موجب لعن و نفرین الهی تا ابد می‌شد. این گناهان فقط در دو حالت بخشیده می‌شوند: یکی برگزاری مراسم مذهبی اقرار به گناه و دیگری توبه و ندامت از انجام گناه برای تمام عمر.

در قرن شانزدهم میلادی، پاپ گرگوری اولین تغییرات را در فهرست گناهان کبیره داد و فهرستی هفتگانه و رسمی از این گناهان منتشر کرد. این گناهان عبارتند از:

- تکبر (Pride)؛

- طمع (Greed)؛

- شهوت، در معنای تمایل بیش از حد یا نامشروع جنسی (Lust)؛

- حسد (Envy)؛

- خشم (Wrath)؛

- شکم‌پرستی که معمولاً مستی نیز در آن منظور می‌شود (Gluttony)؛

- تنبلی (Sloth).

غرور، حرص، خشم، حسد، شکم‌خوارگی، تنبلی و شهوت‌پرستی، هفت گناه بزرگند که آدمی را بر لغزشگاه دوزخ می‌کشند.

شاید کریستوفر مارلو، نویسنده این نمایش‌نامه، با به نمایش درآوردن قالب مثالی این گناهان، می‌خواهد صفات مندرج در این گناهان را متذکر شده و مصادیق خارجی آنها را در میان مردمان نشان دهد.

با مطالعه صفات بارز بر حوزه فرهنگی و تمدنی عصر حاضر و موجود در انسان معاصر است که عرض کردم میان این حوزه و انسان حاضر در آن و ابلیس، عهدی منعقد شده است.

این هفت صفت مذموم را نمی‌توان از این حوزه فرهنگی و مناسبات تمدنی‌اش (سیاست، اقتصاد، آموزش، شهرسازی، معماری، پوشش و وسایل ارتباطی) اخذ کرد؛ زیرا این صفات، ذاتی این حوزه فرهنگی و تمدنی است. اگر می‌خواهید عهد جمعی ساکنان هر حوزه فرهنگی و تمدنی، از گذشته تا امروز را شناسایی کنید، به مناسبات و معاملات عمومی آنان بنگرید و صفات ممدوح یا مذموم مندرج در جان آن مناسبات را مطالعه کنید، حاصل جمع مراجعه و عهدهای مردم و جمع جبری آن پیمان‌ها، نمایانگر وضع و سرانجام آن خواهد بود. بدین سبب است که عرض می‌کنم: هر قوم و جمعیتی، درباره آنچه به تجربه نشسته است، تنها خود را سرزنش کند و نه دیگری را. آنان حاصل جمع عهد خود را مشاهده کرده و در آن، به سر می‌برند و سرانجام نیز جز آنچه با آن عهد (الهی یا شیطانی) نسبت پیدا می‌کند، نخواهند داشت.

خداوند متعال، در «سوره یس»، خطاب به گرفتار آمدگان در دوزخ می‌فرماید:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ  
وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ، وَلَقَدْ أَضَلُّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ

تَكُونُوا تَعْقِلُونَ، هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ؛<sup>۱</sup>

ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را نپرستید؛ زیرا وی دشمن آشکار شماست و اینکه مرا پرستید. این است راه راست و [او] گروهی انبوه از میان شما را سخت گمراه کرد، آیا تعقل نمی‌کردید؟ این است جهنمی که به شما وعده داده می‌شد!

گرچه فاستوس برای مدت کوتاه ۲۴ سال، به بخشی از آرزوهایش که برخاسته از تمامیت‌خواهی، غرور، حرص، شهوت، شکم‌بارگی و... است، می‌رسد؛ اما به تدریج، کدورت و تیرگی او را در خود فرو می‌برد و چنان از معنویت فاصله می‌گیرد که دیگر یاد خداوند و عیسی مسیح (علیه السلام) دردی جانکاه به جانش می‌اندازد.

او در آخرین ساعات حیات و پیش از آنکه جان و تن تسلیم کند، در گفت‌وگو با دانشجوستانی که به سراغ او آمده و حالش را جویا شده‌اند، می‌گوید:

ای دوست دیرین که روزگاری با من به سر می‌بردی! اگر همان زندگی با تو را دنبال می‌کردم، حالا زندگی آرامی داشتم؛ ولی حالا باید تا جهان، جهان است، فدا شوم.

مشاهده وضعیت اسفبار فاستوس، دانشجوستانی را وا می‌دارد تا در پی طبیبی برای معالجه‌اش باشند؛ اما فاستوس بدان‌ها اعلام می‌کند: این امتلاء روح از گناه است که جسم و جان مرا رنجور ساخته.

دانشجوی دوم: اما فاستوس! هنوز وقت باقی است. به خداوند توجه کن! می‌دانی رحم ایزدی پایانی ندارد.

فاستوس: اما گناه من قابل عفو نیست. ماری که حوا را فریفت، مشمول رحم خداوندی می تواند بشود؟ ولی من از او هم بدترم...

دانشجوی سوم: فاستوس باز خدا را بخوان!

فاستوس: خدا؟ خدایی که به او ناسزا گفتم و بر خود خشمگینش ساختم؟ ای کاش می توانستم گریه کنم؛ اما شیطان چشمه چشم مرا خشکانیده است. ای خون من فواره بزن و به جای اشک از دیدگانم سرازیر شوا بله. جان و روح من در دست اوست، آه زبانم را بند آورده! می خواهم دست ها را برای تضرع به سوی خداوند بلند کنم؛ اما ببینید آنها را گرفته، نمی گذارد بلند کنم. نمی گذارد....!

همه دانشجویان: کی؟ فاستوس!

فاستوس: ابلیس و مفیستوفیلیس. آقایان! من روح خود را در عوض اسرار سحر به آنها بخشیده ام.

همه دانشجویان: خدا نکند!

فاستوس: بله. خدا نمی خواست این طور بشود؛ اما فاستوس برخلاف میل خداوند رفتار کرد. برای بیست و چهار سال لذات ناپایدار دنیا، آسایش جاوید رحمت الهی را از دست داد. من مصالحه نامه ای با خون نوشتم و به آنها تسلیم کردم. مدت آن حالا منقضی شده و وقت آن رسیده است که بیایند و مرا ببرند!

دانشجوی اول: چرا زودتر به ما نگفتی تا از کسانی که به درگاه خدا راه دارند، خواهش کنیم برای تو طلب آمرزش و بخشایش کنند؟

فاستوس: چندین بار به این عزم بودم؛ ولی شیطان تهدیدم کرد که اگر اسم خدا را بر زبان بیاورم، قطعه قطعه ام بکند و اگر به فرمان خداوندی گوش دهم، فوراً تن و جانم را به دوزخ ببرد. حالا هم که دیر است. آقایان! خواهش می کنم از اینجا دور شوید. مبادا شما هم با من بسوزید!

دانشجوی سوم: چه کنیم فاستوس را نجات دهیم؟

فاستوس: در باب من فکر مکنید. بروید و خودتان را نجات بدهید.<sup>۱</sup>  
 سرنوشت عموم ساحران و جادوگران و جمله کسانی که با شیطان عهد  
 همراهی و اخوت می‌بندند، جز این نیست. امیر مؤمنان (علیه السلام) در فرازهایی از  
 خطبه «قاصعه» می‌فرمایند:

«فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَخْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ  
 الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَوْ  
 مِنْ سِنِي الآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى  
 اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ كَلَّا مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيَدْخُلَ الْجَنَّةَ بِشَرِّ أَمْرٍ  
 أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ  
 وَ مَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَةٌ فِي إِبَاحَةِ حِمِّي حَرَّمَهُ عَلَى  
 الْعَالَمِينَ؛<sup>۲</sup>

پس از آن معامله که خداوند با ابلیس کرد، عبرت گیرید. آن همه اعمال  
 نیکویش را باطل گردانید و آن همه سعی و کوشش او را بی‌ثمر ساخت.  
 ابلیس شش هزار سال خداوند را عبادت کرد، حال از سال‌های دنیا بود یا  
 سال‌های آخرت، کسی نداند؛ ولی یک ساعت تکبر ورزید. بعد از ابلیس  
 چه کسی ممکن است که از این‌گونه نافرمانی‌ها در برابر ذات احدیت در  
 امان باشد؟ هرگز خداوند انسانی را به بهشت نمی‌برد که مرتکب عملی  
 شده باشد که ملکی را به سبب آن، از بهشت رانده است.

حکم او بر اهل آسمان‌ها و مردم روی زمین یکسان است و میان خداوند  
 و هیچیک از بندگانش مصالحه‌ای نیست که چیزی را که بر همه جهانیان

۱. مارلو، کریستوفر، «دکتر فاستوس»، صص ۷۸-۸۰.

۲. شریف الرضی، محمد بن حسین، «نهج البلاغه (للصباحی صالح)»، خطبه ۱۹۲، خطبه قاصعه،  
 صص ۲۸۷.

حرام کرده است، بر آن بنده مباح نموده باشد.»

### همه سعی خود را بر دفع شیطان گمارید

امام علی (علیه السلام) پس از اظهار و اعلام ضعف و ناتوانی انسان در مقابله با دسیسه‌ها و لشکرآرایی‌های ابلیس می‌فرمایند:

«فَاجْعَلُوا عَلَيهِ حَدَّكُمْ وَ لَسَهُ جِدُّكُمْ فَلَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ فَخَرَ عَلَي أَوْلِيكُمْ وَ وَقَعَ فِي حَسْبِكُمْ وَ دَفَعَ فِي نَسَبِكُمْ وَ أَجْلَبَ بِخَيْلِهِ عَلَيكُمْ وَ قَصَدَ بِرَجْلِهِ سَبِيلَكُمْ يَقْتَنِصُونَكُمْ بِكُلِّ مَكَانٍ وَ يَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ لَا تَعْتَنِعُونَ بِحِيلَةٍ وَ لَا تَدْفَعُونَ بِعَزِيمَةٍ فِي حَوْمَةٍ ذُلٌّ وَ حَلَقَةٌ ضَيْقٌ وَ عَرْضَةٌ مَوْتٌ وَ جَوْلَةٌ بَلَاءٌ [...] فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأُمَّمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَ صَوْلَاتِهِ وَ وَقَائِعِهِ وَ مَثَلَاتِهِ وَ اتَّعْظُوا بِمَثَاوِي خُدُودِهِمْ وَ مَصَارِعِ جُنُوبِهِمْ وَ اسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ لَوَاقِحِ الْكِبْرِ كَمَا تَسْتَعِيدُونَ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ!»

پس همه سعی خود را بر دفع او گمارید. به خدا سوگند! که او بر پدر شما فخر کرد و بر حسب و نسب شما عیب گرفت و سوارانش را بر سر شما آورد و پیادگانش را بر سر راهتان بداشت؛ چنان‌که در هر جا شکارتان می‌کند و سر انگشتانتان را می‌برد. به هیچ حيله خود را در امان نتوانید داشت و به هیچ افسون دفع آن نتوانید کرد.

در لجه خواری گرفتار مانده‌اید؛ در چنبر تنگی افتاده‌اید و در عرصه مرگ و فنا و جولانگاه بلا اسیر شده‌اید.

۱. شریف الرضی، محمد بن حسین، «نهج البلاغه (للصباحی صالح)»، خطبه ۱۹۲، خطبه قاصعه، ص ۲۸۷-۲۸۸.



[...] پس عبرت گیرید از آنچه به مستکبران پیش از شما رسید، از عذاب و خشم خدا و سخت‌گیری‌ها و عقوبت‌های او و پند گیرید از چهره بر خاک نهاده آنها و از پهلوهای بر خاک خفته آنها و به خدا پناه ببرید از آنچه تکبر آورد؛ آن سان که از حوادث روزگار به او پناه می‌برید...»

سرانجام فاستوس، سرانجام انسان آخرالزمانی دورافتاده از رحمت و غلتیده در آلودگی‌هاست؛ چنان که در روایات رسیده از حضرت معصومان علیه السلام درباره پیروی کنندگان از دجال بیان شده است.

نکته جالب اینجاست که، از سال‌ها قبل، بسیاری از اندیشمندان، متفکران و شاعران غربی، در آینه دل و افکار خود، این آینده انحطاط و اضمحلال ناگزیر حیات فاستوسی انسان غربی را دیده و درباره‌اش متذکر بوده‌اند. هیئات که هیچ گوش شنوایی پیرامون خویش نیافتند. شیطان، چنان این سیر و سفر نامیمون فرهنگی و تمدنی را در چشم غربیان و پس از آن، ساکنان شرق مزین ساخت که همگی، بی‌سر و دستار، سر در پی آن نهاده و همه دارائی‌های مادی و فرهنگی خویش در طول هزاره‌ها را به پایش ریختند تا به امروز، که از هر روزنی صدای زنگ مرگ تاریخ غربی و پایان آن به گوش می‌رسد.

در کتاب «غرب و آخرالزمان» به طور مشروح از برخی شاعران و اندیشمندان غربی و آثارشان یاد کرده‌ام که از سال‌های دور، پیش از این، متذکر سرنوشت دردناک غرب و انسان غربی شده‌اند.<sup>۱</sup>

---

۱. این کتاب توسط انتشارات هلال به زیور طبع آراسته شده است و از مسیر فروشگاه اینترنتی یاران شاپ قابل اکتساب است:

فصل دوم:

عهد امام و عهد با امام

### سیر و سفر بر پهنه هستی با عهد آغاز شده است!

حیات عالم و آدم بر پهنه هستی، حیات جنّ و انس و ملک، در صبحگاه آفرینش، به دست خالق هستی و با عهد آغاز شد. سیر و سفر، جذبه و شوق، رویش و سرزندگی و سرانجام جدّ و جهد برای وصال و کمال در جمیع موجودات نیز فرزند عهد است.

از روز ازل، پرتو حسن و جمال ربوبی، در چشم هر که جلوه کرد، در بی خودی تمام، دل از دست داد تا عشق حضرت محبوب بر تخت مملکت وجودی اش تکیه زند و عهد و عزم، توانی به اعضا و جوارحش دهد تا شاید وصال، روزی همه روزان و شبانش شود؛ به قول جناب حافظ:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

\*\*\*

جشن تولد آدم علیه السلام و تعلیم اسماء و سجده ملائک به امر خداوند به او به پایان نرسیده، بود که بساط مجلس عهد و پیمان احضار همه فرزندان آدمی تا به روز قیامت پهن شد تا از گل سرسبد آفرینش، یعنی آدم علیه السلام و ذریه اش عهد گرفته شود و سیر و سفر دراز او و نسل اندر نسل فرزندان ادامه یابد.

تا شاید این عهد و پیمان، ایشان را در حلقهٔ امنیت آسمانی، از گزند آشکارترین دشمن، یعنی ابلیس در امان نگه داشته و موجب سعادت‌مندی جاویدش شود.

این صحنهٔ شگفت را خواجهٔ شیراز، با زیباترین زبان شاعرانه بیان فرموده است:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند

گلِ آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت

با من راه نشین بادهٔ مستانه زدند

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعهٔ کار به نام من دیوانه زدند

شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد

صوفیان رقص کنان ساغر شکرانه زدند

بار امانت نهاده شده بر دوش انسان، عهد و پیمان گرفته شده از آدم (علیه السلام) و ذریه‌اش در روز السبت بود. این عهد پیمان، به عنوان «میثاق السبت» و «عهد السبت» نیز خوانده شده است.

این عبارت، اصطلاحی برگرفته شده از تعبیر «قرآن کریم»، «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؛ آیا من پروردگار شما نیستم؟» است و به قول بسیاری از مفسران و محدثان، به عهد و پیمانی اشاره دارد که خداوند متعال، در عالمی موسوم به «عالم ذر» از همهٔ آدمیان گرفته است. اهل معرفت این عهد و پیمان را عهد و پیمان حقیقی اخذ شده می‌شناسند.

از عبدالرحمن بن کثیر، از امام صادق (علیه السلام) دربارهٔ قول خداوند که فرمود:

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ؛

به یاد آور هنگامی که پروردگارت از بنی آدم که به صورت ذره‌هایی بودند، عهد گرفت»

فرمودند:

«أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَفَهُمْ نَفْسَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ ثُمَّ قَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى وَ إِنَّ هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ خَلِيفَتِي وَ أَمِينِي؛<sup>۱</sup>

خداوند ذریه حضرت آدم (علیه السلام) را تا روز قیامت از پشت او به صورت ذره‌هایی بیرون آورد؛ آنگاه خود را به آنان شناساند و اگر چنین نمی‌کرد هیچ کس پروردگار را نمی‌شناخت. آنگاه فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: بلی. [و فرمود:] «و این همانا محمد فرستاده من و علی امیرالمؤمنین خلیفه و امین من است.»

عالم ذره، عالم روحی و نوری است. به قول رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله که فرمودند: «خداوند ارواح عالمان را هزاران سال (یا دو یا چهار هزار سال) پیش از اجسادشان بیافرید.» این گردهمایی و فراخوانی، گردهمایی ملکوت و حقیقت انسانیت انسان و فرزندان آدم (علیه السلام) بوده است.

بی‌تردید! ارواح احضار شده در پیشگاه خداوند، دارای عقل و ادراک بوده و پس از شناخت خداوند متعال، در عالم ذره، اقرار به ربوبیت خداوند متعال، رسالت رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و ولایت حضرت ولی الله (علیه السلام) کرده‌اند. مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید:

در روایتی که ذریه به ذره تشبیه شده، تشبیه به سبب کثرت ذریه است و نه خردی و کوچکی حجم آنان و وجه تسمیه عالم ذره هم به سبب کثرت

۱. صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (علیهم السلام) قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه. ق.، ج ۱، ص ۷۱.

این تعبیر در روایات است.<sup>۱</sup>

خداوند متعال، در آیه دیگری درباره این پیمان اخذ شده می‌فرماید:  
 «وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ  
 مِيثَاقَكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>۲</sup>

و شما را چه شده که به خدا و رسول ایمان نمی‌آورید؟ با اینکه رسول، شما را دعوت می‌کند به اینکه به پروردگارتان ایمان بیاورید و با اینکه او از شما پیمان گرفته بود، اگر به پیمان خود ایمان دارید.»

خداوند متعال در واقع، در جوهره و فطرت خداجوی، انسان را مخاطب قرار داده و آنان را متذکر «عهد فطرت» یا همان «عهد الست» می‌شود. به اتکای حجت‌های عقلی و نقلی، انسانیت انسان، به نفس اوست که امری ماورای ماده است.

آیه اشاره دارد که پیمان اخذ شده درباره حضرت خداوندی و رسول مکرم صلی الله علیه و آله بوده است. جناب آدم علیه السلام قبل از آنکه، همراه با ذریه خویش پای بر بساط میثاق بگذارد، واجد عالی‌ترین مرتبه از تعالیم خداوندی و آراسته به معرفت ربوبی شده بود و همین درجه از معرفت، او را تا مقام معلم فرشتگان برکشیده بود. در این باره، در «سوره بقره» آمده است:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ، قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»<sup>۳</sup>

و [خداوند] همه [معانی] نام‌ها را به آدم علیه السلام آموخت و سپس آنها را

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۸، ص ۳۲۴.

۲. سوره حدید، آیه ۸.

۳. سوره بقره، آیات ۳۱-۳۲.

بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبر دهید و فرشتگان گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته ای، هیچ دانشی نیست؛ تویی دانای حکیم.»

در توضیح میزان توانایی و آمادگی آدمی در کسب معرفت و انعقاد عهد در عالم ذر، علامه طباطبایی در این باره می‌گوید:

انسان دو رویکرد ملکی و ملکوتی دارد؛ عالم ملکی او تدریجی است و به تدریج، به فعلیت می‌رسد و عالم ملکوتی‌اش فعلی است و او در عالم ملکوتی، عهدی با خدا بسته است.<sup>۱</sup>

به عبارت دیگر در آن مقام، انسانیت انسان که در واقع، اصل و حقیقت اوست، حاضر بوده و از قوه درک و دریافت و اختیار برخوردار بوده است.

از قول زراره، از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که وقتی از تفسیر آیه «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ»<sup>۲</sup> سؤال کرد، امام (علیه السلام) در پاسخ فرمودند:

«ثَبَّتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِهِمْ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ سَيَذْكُرُونَهُ يَوْمًا مَا وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَذَرِ أَحَدٌ مِّنْ خَالِقِهِ وَ لَا مَن رَّازِقِهِ»<sup>۳</sup>

معرفت در دل‌های آنان ثبت شد؛ ولی موقف خویش را در برابر پروردگار فراموش کردند و روزی به خاطرشان خواهد آمد و اگر این نبود، که معرفت به طور فطری در قلب انسان‌ها ثبت شده، کسی نمی‌دانست خالق و رازق او کیست؟»

فراموشی، از تبعات عالم ملکی و خاکی است و چنانچه این حجاب مرتفع شود، آنچه متعلق به عالم ملکوتی (روح) است، جزء و کل همه چیز را به

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، «المیزان»، ج ۱۰، ص ۱۰۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۳. برقی، احمد بن محمد بن خالد، «المحاسن»، قم، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۷۱ هـ.ق.، ج ۱، ص ۲۴۱.

یاد آورد و در خود، حاضر بیند. به عبارتی، «معرفت حق تعالی»، سرشته شده در طینت و ثبت شده در دل و پیچیده شده در فطرت بنی آدم است که در همین دنیا نیز گاه به ناگهان در میان حوادث، آن زمان که آدمی هیچ تکیه‌گاهی برای خویش نمی‌یابد و بی‌آنکه مجالی برای درگیر شدن با حواس و حتی تعقل درباره موضوع داشته باشد، بدان مراجعه می‌کند. در هنگامه بی‌اختیاری، رجوع حیث تفکر آدمی به حضرت حق می‌شود؛ چنان که همه مبتلایان به تلاطم طوفان دریا و کشتی‌شکستگان به فطرت خویش بازگشت کرده و در بی‌پناهی تمام، خدای خویش را می‌خوانند. به قول آیه کریمه:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»<sup>۱</sup>

هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند؛ اما هنگامی که خدا آنها را به خشکی رسانید و نجات داد، باز مشرک می‌شوند.»



### وعد و وعید خداوند

«وعد» به معنی «وثیقه»، «عهد» و «پیمان» است.<sup>۱</sup> اهل لغت، وَعَد را در معنی «وَعَدَه کردن» و «نوید دادن» در امر خیر یا شرّ نیز آورده‌اند<sup>۲</sup> و واژه وَعید از «وعد» گرفته شده؛ ولی فقط در وَعَدَه شرّ و تهدید به کار می‌رود. «وَعید» در معنی وَعَدَه بد، تهدید و ترعیب نیز آمده است.<sup>۳</sup>

مهم‌ترین تفاوت که بین این دو کلمه وجود دارد، تفاوت از ناحیه استعمال است و آن این است که «وعد» هم در وَعَدَه خیر و هم در وَعَدَه شرّ به کار می‌رود؛ ولی «وَعید» و «ایعاد»، فقط در وَعَدَه شرّ استعمال می‌شود.<sup>۴</sup> آیات کریمه «قرآن»، آکنده از وعده‌های خداوند به صالحان و مؤمنان و وعید، درباره کافران و مشرکان و منافقان است. واژه «وعد» در «قرآن» ۱۵۱ بار استعمال شده که ۹۱ بار از این وعده‌ها، به وعده‌های خداوند مربوط است.

---

۱. دهخدا، علی‌اکبر، «لغت‌نامه».

۲. قرشی بنایی، علی‌اکبر، «قاموس قرآن»، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۴۱۲ق، ج ۷، صص ۲۲۶-۲۲۷.

۳. دهخدا، علی‌اکبر، «لغت‌نامه».

۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۶۳.

خداوند متعال از روی فضل می فرماید:

«أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ!»<sup>۱</sup>

آگاه باشید! همانا وعده خداوند حق است.»

اما این سخن به معنی استحقاق بشر نیست؛ بلکه نشان عظمت تفضل خداوند به آفریده‌اش است؛ زیرا بشر هرچه هم در امر و خیر و صلاح، گام بردارد، به خاطر فقر ذاتی‌اش، نمی‌تواند طلبکار خداوند باشد.

در «وعد و عهد» خداوند، هیچ تخلفی راه ندارد؛ چنان که فرمود:

«فَلَا تَخْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفًا وَعْدِهِ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ!»<sup>۲</sup>

پس گمان مبر که خدا وعده‌هایی را که به پیامبرانش داده، تخلف کند؛ چرا

که خداوند قادر و انتقام گیرنده است.»

در قرآن، حدود ۳۵ آیه درباره حتمی بودن وعده‌های خداوند آمده است:

۱. دسته‌ای از آیات، نشانگر «عهد و وعد مغفرت و اجر عظیم» خداوند به

مؤمنان است؛ چنان که فرموده:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ!»<sup>۳</sup>

خداوند به آنها که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، وعده آمرزش

و پاداش عظیم داده است.»

۲. دسته‌ای دیگر از آیات، «عهد و وعد بهشت و نعمت‌های بهشتی»

خداوند به مؤمنان است. در این وعد و عهد، بشارت و شادباش موج می‌زند.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

۱. سوره یونس، آیه ۵۵.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۴۷.

۳. سوره مائده، آیه ۹.

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا؛<sup>۱</sup>

و کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند، به زودی آنان را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کنیم... وعده خداوند حق است و کیست که در گفتار و وعده‌هایش، از خداوند صادق‌تر باشد.»

۳. یکی از زیباترین وعده‌های خداوند به صالحان و مؤمنان، وعده خلافتی و حکمرانی بر زمین است:

«وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ  
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؛<sup>۲</sup>

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد؛ همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید.»

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۲۲.

۲. سوره نور، آیه ۵۵.

### شرط وفای به عهد

چنان که قرآن فرمود: وعده و عهد خداوند حق است و صادق تر از ایشان در وفای به عهد و قول کسی یافت نمی‌شود، ادای این عهد و وعده داده شده، درباره هر یک از نعمت‌ها و داد و دهش‌ها، مشروط به شروطی است. شرط «ایمان»، «عمل صالح» و «عمل به اوامر و نواهی» انسان در این آیات مندرج و اعلام شده است و چنانچه بندگان از این شروط مراقبت نکنند، از نعمات اعلام شده، برخوردار نمی‌شوند؛ بلکه مستحق عذاب نیز خواهند شد. مخلوقات اگر چه در ذات واصل، در پیشگاه خداوند، واجد استحقاقی نیستند و چنان که عرض شد، هر چه دریافت می‌کنند، حاصل تفضل الهی است، در مقابل، در اثر لغزش هم استحقاق عذاب می‌یابند. خداوند متعال در آیات کریمه «قرآن»، وعیده‌های فراوانی خطاب به ظالمان و کفار و منافقان دارد.

«سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ؛<sup>۱</sup>

و به زودی، کسانی که ظلم کردند، خواهند دانست که به کدامین بازگشتگاه

۱. سوره شعرا، آیه ۲۲۷.

باز می‌گردند.»

خداوند در آیه‌ای، به نحو خاص بنی‌اسرائیل و به نحو عام، عموم بندگان را مخاطب قرار داده و می‌فرماید:

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ!»<sup>۱</sup>

ای بنی‌اسرائیل! یاد آور شوید نعمت‌هایی را که بر شما ارزانی داشتم و به پیمانی که با من بسته‌اید وفا کنید تا من نیز به پیمان شما وفا کنم و تنها از من بترسید.»

خداوند در وجهی، اشاره به عهد بنی‌اسرائیل و بلکه عموم مردم با خداوند متعال دارد و در وجهی دیگر، به عهدی که خود نموده و وعده‌ای که داده و ادای آن را مشروط به انجام تعهدات انسان‌ها کرده است.

«عهد و وعد» خداوند به صالحان و مؤمنان، معلوم است؛ اما عهد و وعد بندگان در پیشگاه خداوند چه؟ دوری از پرستش شیطان و تبری جستن از او و جنودش، پرستش خداوند متعال و اقرار و اذعان به وحدانیت او و سر فرود آوردن بر آستان ربوبیتش (عهد بندگی) گام برداشتن در مسیر مستقیم و صراط‌اعلام شده توسط رسولان و استقرار در جاده ولایت الهی اولیاءالله، در زمره مهم‌ترین وعده‌ها و تعهدات انسان است که روزی و روزگاری در عالم ذر، خود را بر پایبند بودن بر آن همه، متعهد دانسته و وعده وفاداری داده است.

۱. سوره بقره، آیه ۴۰.

### پیمان الست، سه پیمان بود

آیات قرآنی و روایات رسیده از حضرات معصومان (علیهم السلام) اشعار و اعلام می‌دارد که عهد و پیمان اخذ شده از ذریهٔ آدم (علیه السلام) در عالم ذر، یک پیمان نبود، بلکه سه پیمان بود:

«عهد بندگی»، «عهد رسالت» و «عهد امامت و ولایت» از سوی فرزندان آدمی و «عهد مغفرت»، «پاداش بهشت» و «خلافت و حکمرانی صالحان بر زمین» از سوی خداوند منعقد شد و هر دو طرف، خود را ملزم به پاسداری از عهد دانستند؛ اگر چه به بیان قرآنی، از خداوند متعال پایبندتر به وعده، کسی یافت نشد.

فرزندان آدمی، در هنگامهٔ انعقاد عهد و سپردن پیمان، واقف به این امر بودند که یکی واسطهٔ دیگری، از زمان انعقاد «پیمان الست» تا به برپایی قیامت، پای به این دنیا و فرش خاک خواهند نهاد؛ به عبارتی، تعهدات سپرده شده در آن عهد، در ظرف زمانی و مکانی این جهانی محقق شده و صورت می‌پذیرد؛ و گرنه در آن عالم و به وقت انعقاد عهد، مجال برای ارسال رسل و انزال کتب و امتحان بندگان فراهم نیامده بود.

پس «عهد الهی» همگانی بر بندگی (وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ<sup>۱</sup>؛ مرا اطاعت کنید؛ همانا راه مستقیم همین است) خداوند و «عهد رسالت» رسول ختمی مرتبت ﷺ (وَ مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرُّسُولِ... قَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ؛ و شما را چه شده است که به خدا و رسول ایمان نمی‌آورید... با اینکه از شما پیمان گرفته بود)<sup>۲</sup> و «عهد امامت»، سه عهدی بود که در آن عالم، از فرزندان آدمی اخذ شد و آنان بر حفاظت از آن، پیمان بستند.

۱. سورهٔ یس، آیهٔ ۶۱

۲. سورهٔ حدید، آیهٔ ۸

### امامت، عهد معهود است!

معاویة بن عمار از قول امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند:

«إِنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْهُودٌ لِرِجَالٍ مُّسَمَّيْنَ لَيْسَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَزُولَهَا عَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ؛<sup>۱</sup>

امامت، عهد معهودی است از طرف خدای عز و جل برای مردانی به نام معین، امام حق ندارد آن را دریغ دارد و پنهان کند از آنکه بعد از او معین شده است.»

کلام امام صادق (علیه السلام) ناظر بر خاص بودن «عهد امامت» برای افراد معین شده و امانتی است که ضرورتاً باید هر امام به امام بعد از خود، رد کند.

خداوند متعال، در «آیه ۱۲۴ سوره بقره»، خطاب به حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) متذکر این عهد الهی شده و می‌فرماید:

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ؛<sup>۲</sup>

و چون خداوند ابراهیم را با کلماتی بیاموخت و وی آن‌همه را به انجام رسانید. به او فرمود:

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»<sup>۱</sup>

همانا من تو را امام مردم قرار دادم.»

حضرت ابراهیم علیه السلام پرسید:

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِي؟»<sup>۲</sup>

از دودمانم چطور؟»

خداوند تعالی فرمود:

«لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»<sup>۳</sup>

عهد من (امامت) به ظالمان نمی‌رسد و مشمول آنان نمی‌شود.»

مراد از آزمون حضرت ابراهیم علیه السلام به «کلمات»، امتحانات سنگینی است که ابراهیم علیه السلام از همه آنها بیرون آمد و نه عمو، نه همسر و نه فرزند هیچ کدام نتوانستند مانع او در راه انجام وظیفه [در قبال پروردگار] شوند.<sup>۴</sup> بعد از آن بود که به وی فرمود: تو را برای مردم، به مقام امامت منصوب کردم.

از سماعه، از قول امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

«فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلٌّ وَعِزٌّ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي قَالَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام  
أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ أَوْفٍ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ»<sup>۵</sup>

در قول خداوند عز و جل «به عهد خود وفا کنید»؛ یعنی به ولایت امیرالمؤمنین «تا به عهدم وفا کنید» یعنی درباره به بهشت بردن شما [به عهدم وفا کنید].»

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲. همان.

۳. همان.

۴. قرائتی، محسن، «تفسیر نور»، ذیل آیه.

۵. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۴۳۱.



در جای دیگر، امام صادق علیه السلام ولایت اهل بیت علیهم السلام را به ولایت خداوند معطوف داشته و می‌فرمایند:

«وَلَا يَتُّنَا وَلَا يَتُّنَا اللَّهُ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا؛<sup>۱</sup>

ولایت ما، ولایت خداوند است؛ آن ولایتی که نبی‌ای مبعوث نشده است؛ مگر به خاطر آن.»

امام صادق علیه السلام در روایت زیبایی، همانا اهل بیت علیهم السلام را مصداق تام «عهدالله» معرفی کرده اند و می‌فرمایند:

«نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ بَيْتُ الرَّحْمَةِ وَ مَفَاتِيحُ الْحِكْمَةِ وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ مَوْضِعُ الرُّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَوْضِعُ سِرِّ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَدِيعةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَ نَحْنُ حَرَمُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ وَ نَحْنُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ عَهْدُ اللَّهِ فَمَنْ وَفَى بِعَهْدِنَا فَقَدْ وَفَى بِعَهْدِ اللَّهِ وَ مَنْ خَفَرَهَا فَقَدْ خَفَرَ ذِمَّةَ اللَّهِ وَ عَهْدَهُ؛<sup>۲</sup>

ما شجره نبوت و خانه رحمت و کلیدهای حکمت و معدن علم و موضع رساله و مختلف ملائکه و محل سرّ خدایم؛ ما عهد و پیمان خدایم در میان بندگانش؛ ما حرم اکبر خدایم؛ ما پناه خدا و پیمان خدایم. هر که به عهد ما بیاید، به عهد خدا پاییده است و هر که آن را بشکند، پناه و عهد خدا را شکسته است.»

این عهد و پیمان، درباره امامت و ولایت ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم ذر، اخذ شده و جزو سه پیمان معروف «عهد الست» شناخته می‌شود. در «اصول کافی»، از قول امام باقر علیه السلام روایتی است که در این باره صراحت دارد. بکیر بن اعین می‌گوید، امام باقر علیه السلام بارها فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقَ شِيَعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ لَنَا وَ هُمْ ذُرِّيَّةُ يَوْمٍ أَخَذَ

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۴۳۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۲۱.

المِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ بِالْإِقْرَارِ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِمَحَمَّدٍ ﷺ بِالنُّبُوَّةِ وَ عَرَضَ  
عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ أُمَّتَهُ فِي الطُّيْنِ وَ هُمْ أَظْلَسَةٌ وَ خَلَقَهُمْ مِنَ الطُّيْنَةِ الَّتِي  
خُلِقَ مِنْهَا آدَمُ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا قَبْلَ أَبْدَانِهِمْ بِالْفَنَى عَامٌ وَ عَرَضَهُمْ  
عَلَيْهِ وَ عَرَفَهُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَ نَحْنُ نَعْرِفُهُمْ  
فِي لَحْنِ الْقَوْلِ؛<sup>۱</sup>

به راستی، خدا پیمان شیعیان ما را به ولایت ما گرفته است؛ در حالی  
که ذره بودند، در روزی که در آن روز، پیمان بر ذره‌ها گرفت برای اقرار  
به ربوبیت خود و به نبوت محمد ﷺ و خدا امت محمد ﷺ را بر آن  
حضرت عرضه کرد در عالم طینت و آنان سایه‌ای بودند و آنها را از همان  
گل آفرید که آدم ﷺ را از آن آفرید و خدا ارواح شیعه‌های ما را دو هزار  
سال پیش از بدن‌های آنها آفرید و بر آن حضرت، عرضه کرد و رسول  
خدا ﷺ را به آنها شناسانید و علی ﷺ را به آنها شناسانید و ما هم آنها  
را از سیاق گفتار و گوشه و کنایه آن می‌شناسیم.»

### پیمان، پیش نیاز هدایت

پیمان و عهد عبودیت، پیمان تکوینی برای جمیع ساکنان عالم امکان،  
به نحو عام و پیمانی تشریحی از ذوالعقول، مانند ملک و جن و انس، به  
نحو خاص است و وفاداری در برابر آن، شرط بقا و دوام همه عوالم ملکی و  
ملکوتی و سیر و سفر آنها. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.»

به عبارت دیگر، این پیمان چونان رشته‌ای، جمله ماسوی‌الله را به هم  
پیوند داده و در عهدی تکوینی، هماهنگ و هم‌نوا ساخته است تا در مسیر

۱. برقی، احمد بن محمد بن خالد، «المحاسن»، ج ۱، ص ۱۳۵.

هدایت تعریف شده، پیش بروند. اگر جز این بود، هر موجودی سر خود، روی به دیاری می‌کرد و انتظام همهٔ امور از دست می‌رفت.

در واقع، خداوند این پیمان را پیش‌نیاز هدایت قرار داده است.

«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى؛<sup>۱</sup>

[موسی (علیه السلام) فرمود] پروردگار ما کسی است که به هر چیزی، آفرینش

خاص آن را اعطا کرده و آنگاه (آن را به راه کمال) هدایت فرموده است.»

هدایت چه در صورت تکوینی، که جملهٔ موجودات را به نحو عام شامل می‌شود و چه در صورت تشریحی که از مسیر ارسال انبیاء و انزال کتب، در میان جنّ و انس اتفاق می‌افتد، در طریقی ثابت، تعریف شده (صراط‌الله، صراط مستقیم) و تحت اوامر و ارادهٔ متولّیانی خاص که از سوی خداوند، عهده‌دار این امر مهمند، صورت می‌پذیرد.

تحت امر حضرت ربّ العالمین، جمیع موجودات مکلف و موظف به حراست از این عهدند و در غیر آن، روی به نابودی خواهند گذارد؛ چنان که فرمودند:

«وَلَمْ يَنْقُضُوا عَهْدَ اللَّهِ وَ عَهْدَ رَسُولِهِ إِلَّا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ وَ أَخَذُوا بَعْضَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ وَ لَمْ يَحْكُمُوا بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ؛<sup>۲</sup>

و عهد و پیمان خدا و رسولش را نشکنند؛ جز آنکه خدا دشمن آنها را بر آنها مسلط کند و برخی از آنچه را دارند، از آنها بگیرد.»

در آیهٔ کریمه، خداوند به صراحت می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقَطْعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ

۱. سوره طه، آیه ۵۰.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۲، ص ۳۷۴.

يُوصَلْ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛<sup>۱</sup>

هم آنانی که عهد و پیمان خداوند را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را خداوند به پیوستش امر فرموده، می‌گسلند و در زمین، به فساد می‌پردازند، آنان زیانکارانند.»

«نقض» به معنای گسستن، شکستن، نکث و فسخ چیزی است که محکم شده است.

فساد، درهم‌ریختگی، آشفتگی و زمینه‌فروپاشی است، وقتی که انتظام امور از دست می‌رود، خداوند متعال فاسقان را دورافتاده از رحمت، مشمول لعنت و گمراه معرفی کرده و باعث این واقعه را نقض عهد می‌داند؛ زیرا کسی که عهد خداوند را نقض کند، به هر میزان که باشد، به همان میزان از مسیر حق و صراط مستقیم منحرف شده است. خداوند متعال، از دین خود که با منبع عقل، فطرت، کتاب و سنت ثابت می‌شود، با عناوینی، چون عهد و میثاق و گاه حبل‌الله و صراط‌الله یاد می‌کند و می‌فرماید:

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ؛<sup>۲</sup>

به یاد آورید هنگامی که خداوند از (یکایک) پیامبران و (امت‌های آنان) پیمان گرفت که البته هرگاه به شما، کتاب و حکمت دادم، سپس فرستاده‌ای برای شما آمد که آنچه را در نزد شماست، تصدیق نمود. حتماً باید به او ایمان آورید و او را یاری دهید. (آنگاه خدا) فرمود: آیا اقرار کردید و بر این [امر] پیمان مؤکد، مرا دریافتید؟ گفتند: اقرار کردیم. فرمود: [به همین

۱. سوره بقره، آیه ۲۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۱.

مبادلهٔ پیمان [گواه باشید و من هم با شما از گواهانم.]»

به عبارت دیگر، همهٔ حیات، دوام حیات، رشد و کمال، هدایت و ضلالت، صلاح و فساد، عبودیت و بندگی، نعمت و نعمت و سرانجام، عاقبت به خیری و سوء عاقبت، در گرو پیمان الهی و حراست و محافظت جمیع ما سوی الله از این پیمان و مراقبت از آن است و همگان نیز در برابرش مسئولند.

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا؛<sup>۱</sup>

انسان مسئول است و از او دربارهٔ آن خواهند پرسید.»

### واسط هدایت، صراط هدایت و باب هدایت؛ اهل بیت (علیهم السلام)

فرمان «فَذَكِّرْ» چونان صاعقه‌ای بر تاریکی‌ها روشنائی می‌افکند و چونان تازیانه‌ای هر خفته‌ای را بیدار می‌سازد.

حسب حکمت خداوندی و به اقتضای زندگی در عالم مادی، همه دانش ذاتی و معرفت ازلی انسان در حجاب می‌رود. تا دیگر بار، فرزندان آدمی در پی تعلیمات اختیاری، عمل به اوامر و نواهی الهی و سرانجام تزکیه نفسانی، با اختیار تمام، متذکر آن دانش ذاتی و متصل به منبع ازلی شده و عهد فراموش شده را به یاد آورند.

«ذکر»، به معنی یاد است و ذاکر، یادآوری کننده‌ای که پرده نسیان و فراموشی را می‌برد. خداوند در میان همه ایام و آنات، رخدادهای تلخ و شیرین، هم‌نشینی با روشن ضمیران و سرانجام کلام آسمانی «قرآن» و روایات اهل بیت (علیهم السلام)، زمینه‌ها و بهانه‌های فراوانی را برای متذکر شدن آدمی و رفع نسیان به یادگار نهاده است.

ماه‌ها و ایامی که می‌آیند و می‌روند، همچون محرم، رمضان و ربیع و آناتی قابل تجربه، همچون طلوع و غروب خورشید و پیری و جوانی، همگی در خود و با خود، ذکری دارند؛ به عبارت دیگر، جملگی در هیئت

«ذاکران» نمودار می‌شوند و با خود، اذکار بسیاری دارند؛ لذا همگی به نحوی غفلت‌شکن و پرده براندازند؛ به شرط آنکه، کثافات و حجب به حدی نباشد که این‌همه را بی‌اثر کند. به قول جناب مولانا:

آینت دانی چرا غماز نیست

ز آنک زنگار از رخس ممتاز نیست

در میان همهٔ آنات و ایام و در میان همهٔ اماکن، اشخاص و حتی اشیاء، خداوند مواردی را مقدّس و نشان‌دار کرده است؛ به عبارت دیگر، تقدّس یافته‌هایی را خداوند نشانه‌گذاری کرده و فرا روی صاحبان خرد قرار داده است تا به واسطهٔ این نشان‌شده‌ها، متذکّر شده و به خود آیند.

یکی از صفات تقدّس یافته‌ها، غفلت‌شکنی و هوشیارسازی است؛ به نحوی که وقتی موجودات معقول و مختار (جنّ و انس) تحت تشعّشات آنها قرار می‌گیرند، متوجّه و متذکّر عالم جان، فطرت و عهد معهود می‌شوند؛ ولو به اندازهٔ لحظه‌ای و چشم بر هم زدنی.

یکی از کارکردهای ایام، اشخاص و اماکن تقدّس یافته و نشان‌شده این است که مجال ارتباط و نسبت یافتن انسان با ساحت قدسی را فراهم می‌آورند. این در حالی است که طلب جان آدمی و نیاز حقیقی او، برای کنده شدن از جسم و جسمانیت و سایر ساحات (جمادی، نباتی و حیوانی) همین ارتباط یافتن و نسبت گرفتن به حقیقت قدسی است.

شایان ذکر است که در سایر ایام و آنات و سایر اماکن و در هم‌نشینی با اشخاص متعارف و متکثر، این مجال یعنی نسبت یافتن و ارتباط گرفتن حاصل نمی‌آید؛ چنان‌که در سرتاسر سال و در سرتاسر زمین و در میان جملهٔ خلایق، این ویژگی و استعداد برای مدد‌رسانی به انسان و متذکّر ساختن او دربارهٔ امر قدسی و حقیقت آسمانی وجود ندارد؛ جز این، همواره

نیروهای شیطانی نامقدس، در گوشه گوشه زمین و در میان عموم مردم، در کمین نشسته و مانع از ارتباط‌گیری و متذکر شدن آدمی می‌شوند. این موجودات، با دسیسه، بسیاری از مجال‌ها را از بین می‌برند، این در حالی است که تقدس یافته‌ها، به دلیل نسبتی که با امر قدسی یافته‌اند؛ به نحوی، مصون از تعرض نیروهای شیطانی‌اند و به امر خداوند، از توانایی لازم برای متذکر شدن جنّ و انس طالب، برخوردارند. از اینجاست که ایام و لیالی خاص؛ همچون «شبه‌های قدر و عاشورا و...» باعث گشوده شدن درهای آسمانی می‌شوند؛ بلکه ارتباط‌گیری انسان را با امر قدسی تسهیل می‌کنند. همه مؤمنان و شیعیان می‌دانند که دعا، در اماکنی خاص و ایام و آناتی خاص، سریع به آسمان رفته و به اجابت می‌نشیند یا اعمال مؤمنان و حتی دارایی‌های مادی و غیرمادی مؤمنان برکت یافته، متبرک شده و فزونی می‌یابد و از پلیدی و نجاست، مبرا و پاک می‌گردد.

این ذاکران، تکویناً ساکنان پیرامون خود را متذکر دانش ذاتی و عهد معهود می‌کنند؛ اما دو دسته از ذاکران، یعنی «کتاب مقدس» و «رسولان» به نحو مستقیم و به همراه تعالیم و تزکیه مخاطبان، خود را مهبای یادآوری پیمان‌ها و عمل به مفاد آن می‌سازند.



### هدایت به امر، از شئون امام (علیه السلام) است

امام معصوم و منصوب از سوی خداوند متعال، دارای شئون بسیاری است؛ از جمله آنها، «هدایت» است. در آیه مبارکه

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»<sup>۱</sup>

و ایشان را پیشوایانی قرار داریم تا به فرمان ما هدایت کنند و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را به آنها وحی کردیم و همه پرستندگان ما بودند.»

اشاره به این دارد که هدایت از شئون امامت قرار داده شده است.

علامه طباطبایی ذیل این آیه، می‌فرماید:

... و اما آنچه در خصوص این مقام، خاطر نشان می‌کنیم، این است که این هدایت که خدا آن را از شئون امامت قرار داده، هدایت به معنای راهنمایی نیست؛ چون می‌دانیم خدای تعالی ابراهیم (علیه السلام) را وقتی امام قرار داد که سال‌ها دارای منصب نبوت بود، همچنان‌که توضیحش ذیل آیه «إِنِّي

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» گذشت و معلوم است که نبوت منفک از منصب هدایت، به معنای راهنمایی نیست. پس هدایتی که منصب امام است، معنایی نمی‌تواند غیر از «رساندن به مقصد» داشته باشد و این معنا یک نوع تصرف تکوینی در نفوس است که با آن تصرف، راه را برای بردن دل‌ها به سوی کمال و انتقال دادن آنها از موقفی به موقفی بالاتر، هموار می‌سازد.<sup>۱</sup>

هدایت به امر یا هدایت تکوینی و باطنی امام معصوم (علیه السلام) از مقوله هدایت تشریحی نیست که با ابزار لفظی صورت می‌گیرد و محتاج تعلیم و تعلم و ریاضت علمی است؛ بلکه امام در وجه روحانی و ولایت تصرفی، اشخاصی را هدایت په امر می‌کند و راه تکامل و درک حقایق باطنی را برای آنان هموار می‌سازد.

یکی از مصادیق بارز این گونه هدایت و تصرف باطنی، ماجرای رفته بر کربلایی کاظم فراهانی است، پیرمرد ساده‌دل روستایی و بی‌سوادی که به رغم عدم آشنایی با درس و مدرسه و کتاب، به نحو معجزه‌آسایی، تمامی «قرآن» را به یک چشم برهم زدن، در سینه فراخ و ولایی خود، جای داد. چون این هدایت، براساس فیض معنوی و مقام‌های باطنی امام انجام می‌شود، هدایت به امر نامیده شده است.

حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) ذیل آیه «جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»<sup>۲</sup> فرمودند:

«خداوند متعال، وقتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) را پس از مقام نبوت، به مقام امامت، رفعت بخشید، این رتبه والا پس از وی، نسل به نسل در ذریه

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، «المیزان»، ج ۱۴، ص ۴۲۹.

۲. سوره سجده، آیه ۲۴.

ایشان تا زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ادامه یافت و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز طبق دستور خداوند، این مقام با عظمت را به امام علی علیه السلام و فرزندان آن حضرت، اختصاص داد.<sup>۱</sup>

در بیان «آیه ۴۳ سوره نحل» که می فرماید:  
«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛

پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می کردیم، نفرستادیم. اگر نمی دانید، پس از اهل ذکر بپرسید.»

عبدالرحمن بن کثیر می گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «فَسَأَلُوا أَهْلَ الذُّكْرِ» چه معنایی دارد؟ فرمودند:

«الذُّكْرُ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله وَ نَحْنُ أَهْلُهُ الْمَسْتَوْلُونَ؛

ذکر محمد است و ما خاندان او هم مسئولها هستیم.»

گفتم: قول خدا، «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ»<sup>۲</sup> یعنی چه؟ فرمودند:

«إِيَّانَا عَنَى وَ نَحْنُ أَهْلُ الذُّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْتَوْلُونَ؛<sup>۳</sup>

مقصود ما هستیم. ما اهل ذکریم و مسئول ماییم.»

در روایت متعددی از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که اهل ذکر، امامان معصوم علیهم السلام هستند؛ از جمله در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، «عیون أخبار الرضا علیه السلام»، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ق، ج ۱، صص ۲۱۶-۲۱۷.

۲. سوره زخرف، آیه ۴۴.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۲۱۰.

می‌خوانیم که در پاسخ سؤال از آیه فوق پرسیدند، فرمودند:

«نَحْنُ أَهْلُ الذُّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ»<sup>۱</sup>

ما اهل ذکریم و از ما باید سؤال شود.»

و در روایت دیگری از امام محمد باقر (علیه السلام) در تفسیر همین آیه آمده است:

«الذُّكْرُ الْقُرْآنُ وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَهْلُ الذُّكْرِ وَ هُمُ الْمَسْئُولُونَ»<sup>۲</sup>

ذکر قرآن است و اهل بیت پیامبر ﷺ اهل ذکرند و از آنها باید سؤال

کرد.»

قرآن مکتوب و لفظی، «قرآن صامت» و ذاکر خاموش است و «قرآن

ناطق»، ذاکر ناطق، رسول مکرم ﷺ است و معصومان (علیهم السلام) اهل آن، حافظ

آن و متذکر کننده‌ای که همه مردم را در صورت هدایت تشریحی و هدایت

تکوینی، به سوی مقصد عالی هدایت می‌کنند.

خداوند متعال در «سوره طلاق»، رسول خدا را «ذکر» ارسال شده

معرفی کرده است که آیات خداوند را بر مردم می‌خوانند.

«قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا، رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»<sup>۳</sup>

خداوند چیزی را که مایه تذکر است، بر شما نازل کرده. رسولی به سوی

شما فرستاده که آیات خدا را بر شما تلاوت می‌کند تا کسانی را که ایمان

آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، از تاریکی‌ها به سوی نور خارج

سازد.»

به عبارت دیگر، امامان (علیهم السلام) واسط هدایت، باب هدایت و صراط هدایتند و

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲. صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (علیهم السلام)»، ج ۱، ص ۴۲.

۳. سوره طلاق، آیات ۱۰-۱۱.

خداوند از جمیع موجودات، اعم از جن و انس و ملک، عهد و پیمان گرفته و آنان را در برابر آن عهد، مسئول شناخته است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَخْتَمِلُهُ إِلَّا صُدُورٌ مُنِيرَةٌ أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ أَوْ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِنْ شَيْعَتِنَا الْمِيثَاقَ كَمَا أَخَذَ عَلَى بَنِي آدَمَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ فَمَنْ وَفَى لَنَا وَفَى اللَّهُ لَهُ بِالْجَنَّةِ وَمَنْ أَبْغَضَنَا وَ لَمْ يُؤَدِّ إِلَيْنَا حَقَّنَا فِي النَّارِ خَالِدًا مُخَلَّدًا؛

حدیث ما سخت و بسیار دشوار است (صعب مستصعب) که تاب برداشتن آن را ندارند؛ مگر سینه‌های نورانی یا دل‌های خالی از کفر و معصیت، یا خلق‌ها و خواهی‌های نیکو، به درستی که خداوند از شیعیان ما پیمان گرفته است؛ چنان‌که بر فرزندان آدم گرفته در روز الست که فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟

پس هر که برای ما به پیمان خویش وفا کند، خداوند برای او به بهشت وفا خواهد کرد و هر که ما را دشمن دارد و حق ما را به ما نرساند، در آتش جهنم، همیشه مخلد خواهد بود.»

در حدیث دیگری از این پیمان صعب و سخت، به عنوان پیمانی یاد شده که جز «فرشتگان مقرب»، «پیامبران مرسل» و «قلب مؤمنان ممتحن» آن را تاب نمی‌آورند.<sup>۱</sup>

در میان ملکوتیان و در هنگام اخذ پیمان از آسمانیان، حجر اولین ملکی بود که به میثاق عهد ازل اقرار و بدان ایمان آورد و لذا خداوند متعال، او را شاهد، امین و حافظ عهد و پیمان سایر خلایق قرار داد.

۱. «حَدِيثُنَا لَا يَخْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ.» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۴۰۱).

درباره ماجرای رفته بر حجر، هبوط آدم (علیه السلام) و تجدید عهد ایشان، از قول حضرت امام صادق (علیه السلام) روایت بلندی نقل است.<sup>۱</sup>

حجر، اولین منعقد کننده پیمان در جمع ملائک و شاهد اخذ پیمان بود و لاجرم عهد سایرین در نزدش به ودیعه گذارده شد تا مؤید پیمان و شاهد پیمان، بر رکن کعبه و گواه بر تجدید عهد جن و انس و ملک باشد. حسب آنچه امام معصوم (علیه السلام) فرمودند، از آن روز به بعد، آغاز طواف زائر خانه خدا از رکن حجر، استلام و بوسیدن آن، سنتی شد تا دیگر بار و دیگر بار، مجال تجدید پیمان و ادای امانت برای همگان فراهم باشد. اگر جز این بود، هیچ گاه مجال تطهیر و توبه و ورود دیگر بار به جمع و انس با جمع محرمان فراهم نمی شد.

در وجهی دیگر، از این پیمان، به عنوان «عهد امامت» یاد شده است؛ به قول جناب سعدی شیرازی:

برخیز تا به عهد امانت وفا کنیم

تقصیرهای رفته به خدمت قضا کنیم

دارالشفای توبه نبستست در هنوز

تا درد معصیت به تدارک دوا کنیم

روی از خدا به هر چه کنی شرک خالص است

توحید محض کز همه رو در خدا کنیم<sup>۲</sup>

واژه امانت در «آیه ۷۲ سوره احزاب» با «عهد بندگی و پیمان است» مرتبط است.

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا

۱. رجوع کنید به صفحات ۱۱-۱۶ همین کتاب.

۲. سعدی، محمد مشرف الدین، «مواعظ»، غزلیات، غزل شماره ۵۰.

وَأَشْفَقْنَا مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا؛

همانا ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم. پس، از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند؛ [ولی] انسان آن را برداشت. به راستی که او ستمگری نادان بود.»

اهل معرفت، برداشتن «عهد امانت» را امتیاز منحصر به فردی برای انسان به شمار می‌آورند. باری که به قول «قرآن کریم» آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از برداشتنش ناتوان بودند و سرباز زدند. به قول جناب حافظ:

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه کار به نام من دیوانه زدند

جناب جامی، «بار امانت» را «بار عشق» می‌خواند و به پشت خمیده خود در تحمل این بار سنگین می‌نازد و می‌فرماید:

پشت من گر ز غم عشق تو خم شد چه عجب

بار عشق است کزو قامت افلاک خم است<sup>۱</sup>

«بار امانت» یا «عهد امانت»، چنان به آدمی شرافت بخشید که مسجود ملائک شد... اگرچه تعابیر و تفاسیر فراوانی درباره این امانت، از سوی اهل ذوق و معنا ارائه شده است، علاءالدوله سمنانی در مقایسه مقام فرشتگان و آدمی، هریک را از جهتی، نسبت به دیگری، برتر می‌داند و برخی دلایل و عوامل برتری هریک بر دیگری را ذکر می‌کند. او حامل امانت بودن را یکی از عوامل فضل و تفوق آدمی بر فرشتگان می‌داند و با بیان مثلی، انسان را به شتر و ملائکه را به اسب، مانند می‌کند. شتر در حمل کردن بار گران از اسب برتر است و اسب نیز در مواردی، چون صید و حرب و غیر آن از

۱. جامی، «دیوان».

شتر فاضل‌تر.<sup>۱</sup>

اما این بار چنان گران و مهیب است که شتر در حالت متعارف نمی‌تواند حملش کند. چاره کار و لازمه حمل آن بار گران برای شتر، مستی است. شتر در حالت مستی و بیخودی می‌تواند بار سنگین را حمل کند که در حالت هوشیاری، از حمل آن ناتوان است؛ چنان که گفته‌اند:

در مستی، بار خلاف معهود توان کشید؛

از درد کم آگاه بود مردم مست.<sup>۲</sup>

با توجه به چنین الگویی است که در ادبیات عرفانی و عاشقانه، مستی شرط و لازمه حمل بار گران امانت برای انسان معرفی می‌شود و انسان در حمل بار امانت، به شتری مست تشبیه می‌شود که در اثر مستی و بیخودی به سنگینی بار خود و صعوبت حمل آن توجهی ندارد و اتفاقاً به سبب همان مستی است که می‌تواند امانت را حمل کند؛ در این باره، بابا طاهر عریان می‌گوید:

غم عالم همه کردی به بارم

مگو مولوک مست سر قطارم

مهارم کردی و دادی با ناکس

فزودی هر زمان باری به بارم<sup>۳</sup>

سعدی شیرازی هم می‌گوید:

تا مست نباشی نبری بار غم یار

آری شتر مست کشد بار گران را<sup>۴</sup>

۱. سمنانی، علاءالدوله، «العروة لأهل الخلوة و الجلوة»، صص ۲۰۶-۲۰۷.

۲. همدانی، عین القضاة، «لوايح»، ص ۶۱.

۳. باباطاهر، «دوبیتی‌ها»، دوبیتی شماره ۱۱۳.

۴. سعدی، «دیوان اشعار»، غزلیات، غزل شماره ۱۸.



این مستی، تعبیر دیگری از همان «صفات ظلومی و جهولی» است که در آیه امانت، علت و لازمه حمل امانت معرفی شده و از نظر عرفا، بسیار ممدوح و مطلوب است؛ همان گونه که شتر تنها به مدد مستی می‌تواند بار گران را حمل کند، انسان نیز تنها از آن رو که به قول سعدی «مست و بی‌خویستن از خمر ظلوم و جهول است» قادر به حمل امانت الهی شده است

دل سرمست اگر بار امانت نکشد

کیست آید دگر از عهده این کار برون؟<sup>۱۰۱</sup>

---

۱. صائب تبریزی، «دیوان»، غزلیات، غزل شماره ۶۲۹۲.

۲. علمی، قربان و تسلیمی‌پاک، یونس، «زمینه‌های شکل‌گیری دو اصطلاح بار امانت و عهد امانت در ادبیات عرفانی»، مجله علمی، پژوهشی مطالعات عرفانی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان، شماره ۲، پائیز و زمستان ۱۳۸۹، صص ۱۲۴-۱۲۶.

### امامت، عهد معهود

ارکان توحید، نبوت و امامت وابسته و پیوسته به هم، منظومه بی نظیر و کهکشان بی بدیل الهی را به نمایش می گذارد که به هیچ وجه نمی توان رکنی را حذف یا جایگزینی را به مابه ازای آن قرار داد. بنیادهای نظری، فرهنگی بی بدیلی که مجال برآورده شدن جمیع نیازهای روحی و روانی و جسمانی فردی و جمیع آفریده‌ها را در عوالم مادی و معنوی فراهم می آورند و همین پیوستگی تام موجب است تا نه تنها به دلیل مستندات نقلی، به مدد مستندات عقلی نیز پذیرفت که خداوند درباره این سه رکن، از جمیع مخلوقات خویش، اعم از ملک و جن و انس، عهد و پیمان اخذ کرده باشد.

در وجهی دیگر، اهمیت والای نقش «امامت»، به منظور به اجرا درآوردن و به سامان رساندن مجموعه احکام و اوامر و نواهی خداوند هستی که از مسیر رسولان عالی مقام نازل شده، ایجاب می کند که این مقام، یعنی امامت، مخصوص به جمع معینی از برگزیدگان خاص باشد؛ در غیر این صورت، همه مراد و حکمت خداوندگار هستی و نقشه کلی حضرتش در عرصه زمین و در میان سایر عوالم، محقق نخواهد شد.

بدین سبب است که امام صادق (علیه السلام) فرموده‌اند:

«إِنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعَهُودٌ لِرِجَالٍ مُّسَمَّيْنَ لَيْسَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَزْوِيَهَا عَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ؛<sup>۱</sup>

امامت عهد معهودی است از طرف خداوند عز و جل برای مردانی به نام معین، امام حق ندارد آن را دریغ دارد و پنهان کند از آنکه بعد او، معین شده است.»

از اینجا، اظهار آرای مفسران، متکلمان و سایر اشخاصی که با غفلت از موقعیت و موضع امر «امامت» در منظومه بی‌بدیل معتقدات و آموزه‌های دینی توحیدی، از «امانت» و «عهد امامت» برداشت‌های سطحی کرده‌اند، قابل نقد و بررسی می‌نماید.

---

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۲۷۸.

### عهد با امام

بعد از گفت‌وگو درباره «عهد امام»، موضوع «عهد با امام»، به عنوان حق تعریف شده و خواسته شده از سوی خداوند بر جن و انس، خود را می‌نماید؛ همان که اگر اعاده نشود، ظلم بزرگی اتفاق افتاده و احکام و اوامر و نواهی، مجال صورت عمل پیدا کردن نمی‌یابند؛ بلکه به تبع این واقعه، همه سیاهی، در هم‌ریختگی، اغتشاش، بحران و فساد، حیات فرهنگی و مادی ساکنان زمین و آسمان را در خود فرو خواهد برد.

آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ» از متشابهات قرآن است و بدین سبب، هر کس بر اساس مذهب و مشرب خود، مصداقی برای آن ذکر کرده است. در تفسیر روایی شیعی، امانت را به معنا و مصداق «امامت» و «ولایت» گرفته و بر آن تأکید دارند؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمودند:

«هِيَ وَوَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام؛<sup>۱</sup>

آن [امانت] همان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.»

حسین بن خالد می‌گوید، از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره این آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ» سؤال کردم، حضرت فرمودند:

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۴۱۳.

«الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ مَنْ ادَّعَاهَا بِغَيْرِ حَقٍّ فَقَدْ كَفَرَ»<sup>۱</sup>

امانت، ولایت است. هر کس به ناحق مدعی آن شود، کافر است.»  
جناب شیخ صدوق به اسنادش از مفضل بن عمر، از امام صادق (علیه السلام) روایت مفصّلی در این باب آورده است:  
مفضل بن عمر می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«پروردگار هستی آفرین، روان‌ها را دو هزار سال قبل از کالبدها خلق کرد و عالی‌ترین و شریف‌ترین آنها را روح محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان بعد از ایشان (علیهم السلام) قرار داد. آنگاه ارواح آنان را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه نمود و نور آنان همه را فراگرفت. پس خداوند تبارک و تعالی، به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها فرمود:

«اینان دوستان و اولیاء و حجت‌های من بر آفریدگانم و پیشوایان مخلوقات من هستند. هیچ مخلوقی را نیافریده‌ام که بیشتر از ایشان دوستش بدارم. بهشت خود را برای آنان و دوستانشان آفریده‌ام و زیانه‌های سوزان آتش دوزخ را برای هر کس که با آنان دشمنی ورزد، پدید آورده‌ام. هر کس منزلت و مقامی را که ایشان نزد من دارند، به خود نسبت دهد و جایگاه بلندی را که آنان در آستان عظمت من دارند، برای خود وانمود کند، او را با چنان شدتی شکنجه نمایم که احدی از جهانیان را آن‌چنان کیفر ننموده باشم و با آنان که به من شرک ورزیده‌اند، در پائین‌ترین طبقه‌های جهنم جایش دهم و هر فردی که به ولایت و امامت ایشان اقرار نماید و مقام و جایگاه رفیع ایشان را در دربار عظمت من به خود منسوب نسازد، او را در باغ و بوستان‌های بهشت خود، با ایشان مأوا دهم و در آنجا،

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، «عیون أخبار الرضا (علیه السلام)»، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ ق، ج ۱، ص ۳۰۶.

هر چه بخواهند بر ایشان فراهم سازم و در جوار خود جای دهم و در میان معصیت‌کاران از بندگان و کنیزان خود، آنان را شفیع گردانم و ولایت ایشان امانتی خواهد بود که نزد مخلوقم می‌سپارم. پس کدامیک از شما می‌تواند بار این امانت را با سنگینی‌های آن به دوش کشیده و بگوید: چنان مرتبه و مقامی از آن اوست، نه از آن برگزیدگان من؟!»

همه آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از حمل آن سرباز زدند و روشن است که ایبای آنها از جهت سرکشی و استکبار نبود؛ بلکه به دلیل ترس و هراس توأم با توجه و فروتنی، از عظمت خدای خود بود که به ناحق، ادعای چنین منزلتی بنمایند و چنان جایگاه والائی را برای خود آرزو کنند، (ولی انسان، این زبده عالم کون و مکان، آن را حمل نمود) و خداوند عز و جلّ چون آدم (علیه السلام) و همسرش را در بهشت جای داد، به آنان گفت: «از هر کجای بهشت هر نعمتی که می‌خواهید بی‌هیچ زحمت بخورید که بر شما گوارا باد؛ ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستم‌کیشان خواهید گشت.»<sup>۱</sup>

(آن دو که در بهشت به گشت و گذار پرداخته بودند) درجه و منزلت حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین، و امامان بعد از ایشان (علیهم السلام) را دیدند که عالی‌ترین مقام‌های بهشتیان است. پس گفتند:

«پروردگارا، این جاه و مقام از آن کیست؟»

خداوند جلّ جلاله فرمود: «سرتان را به سوی ساق عرش من بلند کنید»، چون آدم و حوا سر برداشتند، مشاهده نمودند که نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و بقیه امامان بعد از ایشان (علیهم السلام) به وسیله نوری

از انوار خداوند جبار بر ساق عرش نگاشته شده است.

عرض کردند: «بار الها! صاحبان این منزلت چه بسیار گرامی‌اند در درگاهت! و چقدر محبوبند نزد تو! و چه بزرگ و شرافتمندند در آستان تو!»

خداوند جلّ جلاله فرمود:

«آری چنین است، و اگر بخاطر ایشان نبود، شما را خلق نمی‌کردم. آنان خزانه‌دار دانش‌مند و مورد اعتماد من جهت سپردن رازهایم هستند. مبادا با دیده رشک و حسد به آنان بنگرید و آرزوی منزلت و جایگاه رفیع آنان در پیشگاه مرا در سر بپرورانید که با سرگرم شدن به چنین تمنّایی غافل خواهید گشت و با گام نهادن در حریم منع من، دچار عصیان شده و از ستمکاران (به نفس خود) خواهید بود.»

گفتند: «پروردگارا ستم‌کیشان کیستند؟»

فرمود: «آنان که به ناحق مدعی مقام ایشان شوند.»

عرض کردند: «خداوندا چنان که درجه آن بزرگواران را در بهشت دیدیم، جایگاه ستم‌کاران به آنان را در جهنم نیز به ما نشان ده.»

پس، ایزد متعال به آتش دوزخ دستور داد تا انواع سختی و شکنجه را که در آن است، در معرض دید ایشان قرار دهد.

سپس فرمود: «جایگاه ستم‌کاران به آنان که به دروغ، منزلت ایشان را به خود نسبت می‌دهند، در پائین‌ترین طبقات این جهنم است و هر چه پوست تن آنها پخته و سوخته شود، به پوست دیگرش مبدل سازیم تا سختی عذاب را بچشند.<sup>۱</sup> ای آدم و ای حوا! با دیده رشک به نورها و

حجّت‌های من نگرید که شما را از جوار خویش فرود می‌آورم و خواری را بر شما روا خواهم داشت؛ ولی با این همه، شیطان با وسوسه، آدم و حوا را فریب داد تا زشتی‌های پوشیده (عورت) آنان (که حتی از دید خودشان هم مخفی بود) پدیدار شود، و (به دروغ) گفت: «خداوند شما را از خوردن محصول این درخت نهی نکرده؛ برای آنکه مبادا شما دو ملک (فرشته) شوید یا عمر جاودان یابید و سوگند خورد که من این سخن را از روی خیرخواهی به شما می‌گویم و شما را به خیر و صلاح دعوت می‌کنم.» و با این سوگند دروغ، ایشان را فریب داد و از مقامشان فرود آورد<sup>۱</sup> و آن دو را وادار ساخت تا آرزوی منزلت و مقام ایشان را بنمایند و به دیده حسد به ایشان نگریستند. خداوند هم هر دو را به خودشان واگذاشت و یاری و توفیق خود را از آنان برداشت تا از درخت گندم خوردند<sup>۲</sup> و به اندازه‌ای که خورده بودند، جو روید.

پس تمامی گندم‌ها از آن گندمی است که آدم و حوا نخورده بودند و اصل همه جوها نیز همان جوی است که به جای گندم روئیده است و سرانجام چون از آن درخت خوردند (بادی وزید) حله‌ها و لباس‌ها و زیورها به هوا بلند شد و آنان لخت مانده و ناچار از برگ (درخت) بهشت بر روی عورت خود نهادند و خدا به ایشان خطاب فرمود: «آیا شما را از نزدیک شدن به این درخت منع نکردم و نگفتم شیطان برای شما دشمنی است آشکار؟»

عرض کردند: «پروردگارا! ما به خود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و به ما رحم نکنی، حتماً از زیان کاران گشته‌ایم!»

۱. سوره اعراف، آیه ۲۱.

۲. سوره اعراف، همان.



فرمود: «فرود شوید از پناه من! آن کس که فرمان مرا نبرد، شایسته نیست که در بهشت مجاور من باشد.»

آنگاه (به زمین) فرود آمدند، و آنان را به حال خود رها کرد تا بروند و روزی خود را به دست آوردند.

و چون خدا اراده نمود که توبه‌اشان را بپذیرد، جبرئیل نزد ایشان آمده و گفت: «بی‌تردید شما بر نفس خویش ستم نمودید و مقام کسانی را طلب کردید که خدا آنان را بر شما برتری داده است و کیفرتان همان بود که از جوار خدا بر زمین فرود آید. حالا به حق آن نام‌هایی که بر گوشهٔ عرش مشاهده نمودید، از پروردگار خود بخواهید تا توبهٔ شما را بپذیرد.»

پس آنان چنین گفتند: خداوند! از تو می‌خواهیم به حق آنان که ارجمندترین آفریدگان در نزد تویند، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه (علیهم‌السلام) توبهٔ ما را قبول فرما و ما را مشمول رحمت خود گردان.»

آنگاه خداوند توبهٔ ایشان را پذیرفت؛ زیرا که او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است و بعد از آن، همواره پیامبران این امانت را نگهداری می‌نمودند و اوصیای خود و مخلصان از امت‌های خویش را از این امانت، آگاه و با خبر می‌ساختند. پس ابا داشتند که امانت را به ناحق برداشته و می‌ترسیدند که برای خویش ادعای آن مقام را بنمایند و آن شخص شناخته شده، به ناحق آن را تصرف کرد و تا روز بازپسین، ریشهٔ هر ستمگری از اوست و این است تفسیر قول خدای عز و جل: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»<sup>۱</sup> ما، امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌های

عالم عرضه داشتیم، آنها از برداشتن آن ابا کردند و از آن، واهمه و ترس داشتند؛ اما بشر آن را حمل نمود. آری، او بسیار ستم‌کار و ناتوان بود.»<sup>۱</sup>

۱. «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَادِ بِالْفَنَى عَامَ فَجَعَلَ أَغْلَاهَا وَ أَشْرَفَهَا أَرْوَاحَ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأئِمَّةَ بَعْدَهُمْ عليه السلام فَعَرَضَهَا عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَغَشِيَهَا نُورُهُمْ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ هَؤُلَاءِ أَحِبَّائِي وَ أَوْلِيَائِي وَ حُجَجِي عَلَى خَلْقِي وَ أئِمَّةُ بَرِيَّتِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُمْ وَ لَمَنْ تَوَلَّاهُمْ خَلَقْتُ جَنَّتِي وَ لَمَنْ خَالَفَهُمْ وَ عَادَاهُمْ خَلَقْتُ نَارِي فَمَنْ ادَّعَى مِنْزِلَتَهُمْ مِنْسَى وَ مَحَلَّهُمْ مِنْ عَظْمَتِي عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أَعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ وَ جَعَلْتُهُ مَعَ الْمُشْرِكِينَ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنْ نَارِي وَ مَنْ أَقْرَبَ بَوْلًا يَتَهُمْ وَ لَمْ يَدَّعِ مِنْزِلَتَهُمْ مِنْسَى وَ مَكَانَتَهُمْ مِنْ عَظْمَتِي جَعَلْتُهُ مَعَهُمْ فِي رَوْضَاتِ جَنَّتِي وَ كَانَ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ عِنْدِي وَ أَبْجَحْتُهُمْ كَرَامَتِي وَ أَخَلَلْتُهُمْ جَوَارِي - وَ شَفَعْتُهُمْ فِي الْمُذْنِبِينَ مِنْ عِبَادِي وَ إِمَانِي فَوَلَّيْتُهُمْ أَمَانَةً عِنْدَ خَلْقِي فَأَيْكُمْ يَحْمِلُهَا بِأَثْقَالِهَا وَ يَدْعِيهَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَيْرَتِي فَأَبَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْ ادِّعَاءِ مَنْزِلَتِهَا وَ تَمَنَّى مَحَلَّهَا مِنْ عَظْمَةِ رَبِّهَا - فَلَمَّا أَسْكَنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ وَ زَوْجَتَهُ الْجَنَّةَ قَالَ لَهُمَا - كَلَا مِنْهَا رَغْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ يَعْنِي شَجَرَةَ الْحَنْظَلَةِ - فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَنَظَرَا إِلَى مَنْزِلَةِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأئِمَّةَ بَعْدَهُمْ عليه السلام فَوَجَدَاهَا أَشْرَفَ مَنَازِلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَالَا يَا رَبَّنَا لِمَنْ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ أَرْفَعَا رُؤُوسَكُمَا إِلَى سَاقِ عَرْشِي فَرَفَعَا رُؤُوسَهُمَا فَوَجَدَا اسْمَ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأئِمَّةَ بَعْدَهُمْ عليه السلام مَكْتُوبَةً عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِنُورٍ مِنْ نُورِ الْجِبَّارِ جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَا يَا رَبَّنَا مَا أَكْرَمَ أَهْلَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةِ عَلَيْكَ وَ مَا أَحَبَّهُمْ إِلَيْكَ وَ مَا أَشْرَفَهُمْ لَدَيْكَ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لَوْ لَا هُمْ مَا خَلَقْتُكُمْ هَؤُلَاءِ خَزَنَةُ عِلْمِي وَ أَمْنَانِي عَلَى سِرِّي إِيَّاكُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَيْهِمْ بَعَيْنِ الْحَسَدِ وَ تَتَمَنَّى مِنْزِلَتَهُمْ عِنْدِي وَ مَحَلَّهُمْ مِنْ كَرَامَتِي فَتَدْخُلَا بِذَلِكَ فِي نَهْيِي وَ عَضْيَانِي فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ قَالَا رَبَّنَا وَ مِنَ الظَّالِمُونَ قَالَ الْمُدَّعُونَ لِمَنْزِلَتِهِمْ بَغِيرَ حَقِّ قَالَا رَبَّنَا فَإِنَّا مَنَازِلَ ظَالِمِيهِمْ فِي بَارِكِ حَتَّى نَرَاهَا كَمَا رَأَيْنَا مِنْزِلَتَهُمْ فِي جَنَّتِكَ فَأَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى النَّارَ فَأَبْرَزَتْ جَمِيعَ مَا فِيهَا مِنَ الْوَانَ الْبِكَالِ وَ الْعَذَابِ وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ مَكَانَ الظَّالِمِينَ لَهُمُ الْمُدَّعِينَ لِمَنْزِلَتِهِمْ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنْهَا كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَ كُلَّمَا نَضَجَتْ جَلُودُهُمْ بُدِّلُوا سِوَاهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ - يَا آدَمُ وَ يَا حَوَاءَ لَا تَنْظُرَا إِلَى أَنْوَارِي وَ حُجَجِي بَعَيْنِ الْحَسَدِ فَأَهْبِطَكُمَا عَنِ جَوَارِي وَ أَحِلَّ بِكُمْ هَوَانِي - فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورَى عَنْهُمَا مِنْ سِوَاتِهِمَا وَ قَالَ مَا نَهَاكُمْ رَبُّكُمْ عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ. وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمْ لِمَنِ النَّاصِحِينَ. فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ وَ حَمَلَهُمَا عَلَى تَمَنِّي مَنْزِلَتَهُمْ فَنَظَرَا إِلَيْهِمْ بَعَيْنِ الْحَسَدِ فَخَذَلَا حَتَّى أَكَلَا مِنْ شَجَرَةِ الْحَنْظَلَةِ فَعَادَ مَكَانَ مَا أَكَلَا شَعِيرًا فَأَصْلَ الْحَنْظَلَةَ كُلَّهَا مِمَّا لَمْ يَأْكَلَاهُ وَ أَصْلَ الشَّعِيرِ كُلَّهُ مِمَّا عَادَ مَكَانَ مَا أَكَلَاهُ فَلَمَّا أَكَلَا مِنَ الشَّجَرَةِ طَارَ الْحُلِيُّ وَ الْحُلُّ عَنِ أَجْسَادِهِمَا وَ بَقِيََا عُرْيَانَيْنِ وَ طَفَقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَقَلَّ لَكُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ فَ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِن لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ قَالَ أَهْبِطَا مِنْ جَوَارِي فَلَا يَجَاوِرُنِي فِي جَنَّتِي مَنْ يَعْصِينِي فَهَبْطَا مُوَكَّلَيْنِ إِلَى أَنْفُسِهِمَا فِي طَلَبِ الْمَعَاشِ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمَا جَاءَهُمَا جَبْرَائِيلُ فَقَالَ لَهُمَا إِنَّكُمْ إِنَّمَا ظَلَمْتُمَا أَنْفُسَكُمْ بِتَمَنِّي مَنْزِلَةَ مَنْ فَضَّلَ عَلَيْكُمْ فَجَزَاؤُكُمْ مَا قَدْ عُوَقِبْتُمَا بِهِ مِنَ الْهَبُوطِ مِنْ جَوَارِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى أَرْضِهِ فَسَلَا رَبُّكُمْ بِحَقِّ الْأَسْمَاءِ الَّتِي رَأَيْتُمُوهَا عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ حَتَّى يَتُوبَ عَلَيْكُمْ فَقَالَا اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْأَكْرَمِينَ عَلَيْكَ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأئِمَّةِ عليه السلام إِلَّا تُبَّتْ عَلَيْنَا وَ رَحِمْتَنَا فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ فَلَمْ يَزَلْ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْنَا وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ؛<sup>۱</sup>

ای مردم! من بر شما حقی دارم و شما نیز بر من حقی دارید؛ اما حق شما بر من این است که خیر خواه شما باشم و غنیمت شما را به طور کامل، به شما بپردازم و شما را تعلیم دهم تا جاهل نمانید و مؤدب به آداب نمایم تا بیاموزید؛ اما حقی که من بر شما دارم، وفا به بیعتی است که با من نموده‌اید و خیر خواهی نسبت به من، در حضور و غیاب و اجابت دعوتم، به وقتی که شما را بخوانم و اطاعت از من، چون دستوری صادر کنم.»

این عبارات خطابیه، منحصر به زمان و مکان خاصی نیست. در هر عصر و زمان و در عهد هر امام حقی، این عبارت، خطاب به مردم، موضوعیت دارد؛ چنان که در عصر ما، حق امام غایب ما بر ما، همان است که امام علی (علیه السلام) در عصر خویش، از مردم مطالبه می‌کردند.

بَعْدَ ذَلِكَ يَحْفَظُونَ هَذِهِ الْأَمَانَةَ وَ يُخَيِّرُونَ بِهَا أَوْصِيَاءَهُمْ وَ الْمُخْلِصِينَ مِنْ أَمَمِهِمْ فَيَأْتُونَ حَمَلَهَا وَ يُشْفِقُونَ مِنْ أَدْعَائِهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ الَّذِي قَدْ عَرَفَ فَأَصْلُ كُلِّ ظَلَمٍ مِنْهُ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أشفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. (ابن بابویه، محمد بن علی، «معانی الأخبار»، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ. ق.، ص ۱۰۸-۱۱۱).

۱. شریف الرضی، محمد بن حسین، «نهج البلاغه للصبحی صالح»، قم، اول، ۱۴۱۴ هـ. ق.، خطبه

### حق امام بر رعایای هر عصر و زمان

«حق امام»، «حق الله»، همان حق خداوند متعال بر بندگانش است؛ چنان که «ولایت امام»، «ولایت الله» است و به حقیقت، کمتر کسی می‌تواند حق‌گزاری را چنان که شایسته و بایسته است، به‌جا آورد؛ به همان سان که شناخت ایشان، از عهده هیچ‌کس، الا خداوند و رسول او بر نمی‌آید.

هرگام امام، آن‌چنان که به حقیقت هست، شناخته شود و جایگاه و نقش او در میانه هستی، دریافته شود، حقیقت نیز بر مردمان شناسایی خواهد شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امام علی علیه السلام فرمودند:

«يَا عَلِيُّ! مَا عَرَفَ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَيْرِي وَ غَيْرِكَ وَ مَا عَرَفَكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ غَيْرُ اللَّهِ وَ غَيْرِي!»<sup>۱</sup>

ای علی! به حقیقت خدا را نشناخت، کسی جز من و تو و تو را نشناخت کسی آن‌گونه که حق شناخت توست، جز خدا و من.

و در جای دیگر فرمودند:

«يَا عَلِيُّ! لَا يَعْرِفُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا أَنَا وَ أَنْتَ وَ لَا يَعْرِفُنِي إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْتَ وَ

۱. ابن شهر آشوب مازندارنی، محمد، «مناقب آل ابی طالب علیهم السلام»، قم، علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ هـ ق، ج ۲، ص ۲۶۸.

لَا يَعْرِفُكَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَا<sup>۱</sup>

ای علی! خدا را شناخت جز من و تو و من را شناخت جز خدا و تو و تو را شناخت، مگر خدا و من.»

آیا حق نیست که اعلام کنیم: یا علی! ما عرفناک حق معرفتک! این کلام، دربارهٔ همهٔ ائمهٔ معصومان علیهم السلام صادق است؛ زیرا آنان جملگی، نوری واحدند (کُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ).

در حدیثی، رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله دربارهٔ حق امام علی علیه السلام بر مردم و تکلیف مردم در پیشگاه امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

«عَلَيْكُمْ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ مَوْلَاكُمْ فَأَحِبُّوهُ وَ كَبِّرُوهُ فَاتَّبِعُوهُ وَ عَالِمُكُمْ فَأَكْرِمُوهُ وَ قَائِدُكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ فَعَزِّرُوهُ وَ إِذَا دَعَاكُمْ فَأَجِيبُوهُ وَ إِذَا أَمَرَكُمْ فَأَطِيعُوهُ وَ أَحِبُّوهُ لِحُبِّي وَ أَكْرِمُوهُ لِكَرَامَتِي مَا قُلْتُ لَكُمْ فِي عَلِيٍّ إِلَّا مَا أَمَرَنِي بِهِ رَبِّي جَلَّتْ عَظْمَتُهُ<sup>۲</sup>»

بر شما باد (همراهی) علی بن ابی طالب علیه السلام! همانا او سرپرست شماست، پس او را دوست بدارید و بزرگ شماست، پس از او پیروی کنید و دانشمند و عالم شماست، پس او را اکرام کنید و پیشوای شماست به سوی جنت، پس او را عزیز بدارید؛ هرگاه شما را (به کاری) دعوت کرد، اجابت کنید و اگر دستور داد، اطاعت کنید. به خاطر دوستی من، او را دوست بدارید و به خاطر بزرگی من، او را بزرگ بدارید. من چیزی دربارهٔ علی علیه السلام به شما نگفتم، جز آنچه خدای بزرگ عظمت، به آن امر کرده است.

۱. مجلسی، محمدتقی، «روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه»، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۶ هـ. ق.، ج ۱۳، ص ۲۷۳.

۲. ابن شاذان، محمد بن احمد، «مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة»، قم، مدرسه الإمام المهدي علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ. ق.، ص ۶۳.

به استناد این کلام نورانی، امام هادی (علیه السلام) در زیارت «جامعه کبیره» است، که عرض می‌کنم، آنچه در شأن و فضیلت درباره یکی از ائمه معصومان (علیهم السلام) بیان می‌شود، درباره سایر ایشان نیز ثابت است؛ چنان که ولایت ایشان ثابت می‌شود.

«أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ وَ أَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةٌ؛<sup>۱</sup>

گواهی می‌دهم که این شأن و مقام (که ذکر شد) در گذشته برای شما، پیشی داشت و برایتان در آینده زمان، جاری است و همانا ارواح و نور و سرشت شما، یکی است...»

آنچه بر ساکنان عهد و عصر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرض بود، در به جا آوردن حق ولایت و امامت ایشان، بر ساکنان عهد و عصر سایر ائمه معصومان (علیهم السلام) فرض است و ضرورتاً باید پاسدار آن باشند.

بدا به حال فرزندان آدمی! در روزی که امام (علیه السلام) آنان را مخاطب خویش ساخته و می‌پرسند:

تو را با من نه عهدی بود از اول؟

بیا بنشین، بگو آن را چه کردی؟<sup>۲</sup>

### ۱. معرفت امام، حق امام است!

حق امام، در معنی نیاز امام نیست. آنکه به مقام خلیفه‌اللهی رسیده، بر کرسی عزت و ناز تکیه زده و با داشتن ولایت کلیه الهی، قادر به تصرف

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، «من لا یحضره الفقیه»، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ه.ق.، ج ۲، ص ۶۱۳.  
۲. مولوی.

تکوینی دربارهٔ جمیع موجودات (ماسوی الله) است، نیازمند هیچیک از مخلوقات ساکن عالم امکان نیست.

از آنجا که جن و انس به دلیل ابتلا به فقر کلی، حیات و ممات و سعادت و شقاوت دنیوی و اخروی‌اشان در گرو کسب رضایت حضرت ولی الله و تقرب به ایشان است، جملگی محتاج ایشانند و موضوع حق امام و پاسداری از حق امام، ناظر به ضرورت نسبت یافتن با امام و شناخت جایگاه ایشان در میانهٔ هستی است.

نسبت یافتن با او، به معنی از او شدن و با او شدن است، به نحوی که بنده، مشمول نواخت امام، پذیرش امام و رحمت و اسعاهش شود و مجال کسب صفات کمالی و نیل به بهشت رضوان الهی بیابد. این همه، بسته به معرفتی است که بندگان دربارهٔ امام حاصل می‌آورند و از این مسیر، صفات مذموم عهد جاهلی را از خود دور می‌سازند.

به قول جناب حافظ:

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار

کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

حضرت ختمی مرتبت علیه السلام، معرفت امام را واجب دانسته و آن را سبب خروج و مصونیت از مرگ جاهلی معرفی می‌نمایند:

«مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛<sup>۱</sup>

هرکس بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی مرده

است.»

حضرت امام علی علیه السلام فقدان معرفت امام را باعث ورود بنده به جرگهٔ

---

۱. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، «بحار الأنوار»، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ. ق.، ج ۸، ص ۳۶۸.

کافران معرفی نموده و می‌فرمایند:

«أَدْنَىٰ مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ ضَالًّا أَنْ لَا يَعْرِفَ حُجَّةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ وَ شَاهِدَهُ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِطَاعَتِهِ وَفَرَضَ وِلَايَتَهُ»<sup>۱</sup>

کمترین چیزی که بنده به واسطه آن کافر می‌شود، این است که حجت خدای تبارک و تعالی و شاهد او را بر بنده‌هایش، که خدای عزوجل، امر به طاعت او کرده و ولایت او را فرض نموده است، نشناسد.

در اهمیت این معرفت و ضرورت آن، روایات زیادی نقل شده است؛ از جمله در دعایی که از ناحیه مقدسه امام عصر (علیه السلام) رسیده است، می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي؛

پروردگارا! حجتت را به من بشناسان؛ زیرا اگر حجتت را به من نشناسانی، از دین و آئینم گمراه خواهم شد.»<sup>۲</sup>

نتیجه اولیه این معرفت، چنان که به نحو کامل صورت پذیرد، این است که آدمی، حجت قول و فعل خود را بیابد و از مشی بر مسیر و مدار حجج غیرالهی و ائمه شرک و ضلالت، خودداری ورزد.

زیرا هیچ دیارالبشری، در سیر و سفر بر جاده تاریخ، بی حجت نیست. حجت، شاقول، میزان و به قول امروزیان، پروتکل و مرام‌نامه‌ای است که بندگان، براساس آن می‌اندیشند و مطابق آن عمل می‌کنند و از آنجا که جمیع حجت‌های تجربه شده و در حال تجربه، تنها به شرط استقرار بر مسیر و صراط مستقیم مورد تأیید خداوند متعال، رهنمای آدمی به سوی سرنوشت خیرند، شناخت حجت حضرت حق و منصوب از سوی حضرت حق، متضمن خلاصی از بحران تردید و ارتداد و نیل به سعادت است.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۲، ص ۴۱۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۳۷.



ابان بن تغلب، از قول امام صادق (علیه السلام) آورده است:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَنْ عَرَفَ الْأَئِمَّةَ وَ لَمْ يَعْرِفِ الْإِمَامَ الَّذِي فِي  
زَمَانِهِ أَمْ مُؤْمِنٌ هُوَ؟ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «لَا.» قُلْتُ: أَمْ مُسْلِمٌ هُوَ؟ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «نَعَمْ.»<sup>۱</sup>

به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: کسی که [سایر] ائمه را بشناسد؛ ولی امام

زمانش را نشناسد، آیا مؤمن است؟

فرمودند: «خیر.»

گفتم: آیا او مسلمان است؟

فرمودند: «آری.»

## ۲. ماندن در عهد امام، حق امام است

چنان که پیش از این ذکر شد، جمیع مخلوقات، اعم از جن و انس و ملک، تکویناً حسب عهد فطرت و میثاق، در عهد حجت و ولی خداوند متعال هستند و در عهد و عصر هر ولی نیز شرعاً عهد امام را بر گردن داشته و مکلف به پاسداری از آن هستند؛ ورنه از دین خارجند و به قول امام معصوم (علیه السلام) در زمره کافران به شمار می آیند.

موضوع «حق معرفت» درباره امام، متضمن ادای حق امام منصوب از سوی خداوند متعال است. مباد که انسانی از روی جهالت، طوق بندگی امامت شرک و کفر و نفاق را بر گردن آویخته باشد! از دیگر سو، وفاداری بر این عهد موجب می شود تا امام نیز حق رعایا را بپردازد.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

«إِنَّ لَنَا عَلَيْكُمْ حَقًّا بِرَسُولِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَلَيْنَا حَقًّا بِهِ فَإِذَا أَدَيْتُمْ إِلَيْنَا ذَلِكَ

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، ج ۲، ص ۴۱۰.

## وَجَبَ عَلَيْنَا الْحَقُّ لَكُمْ؛<sup>۱</sup>

ما به خاطر رسول اکرم ﷺ حقی بر گردن شما داریم و شما نیز حقی بر گردن ما دارید؛ هرگاه شما حق ما را دادید، ما نیز به وظیفه خویش عمل خواهیم کرد.»

آن زمان که مردم از «عهد امام» می گسلند و امام را یله و بی یاور می گذارند، ضرورتاً بساط امامت کفر و شرک و نفاق را می گسترند. باقی نماندن بر بیعت و عهد امام، امام حق را مغلول الید و امام کفر و شرک را مبسوط الید می سازد. از این مسیر است که دست ظالمان و طاغیان بر جان و مال و ناموس بندگان خدا گشاده می گردد و لاجرم، همه کسانی که باعث گشاده دستی ظالمان شوند، در عمل آنان شریک هستند.

### اقتدای امیر مؤمنان (علیه السلام) به هارون (علیه السلام)

حضرت علی (علیه السلام) از دلیل سکوتشان در دوران سه خلیفه فرمودند: رسول خدا ﷺ به من فرمودند:

«قَالَ: إِنْ وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ وَجَاهِدْهُمْ وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَاكْفُفْ يَدَكَ وَاحْقِنْ دَمَكَ حَتَّى تَجِدَ عَلَى إِقَامَةِ الدِّينِ وَكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّتِي أَعْوَانًا وَ أَخْبَرَنِي ﷺ أَنَّ الْأُمَّةَ سَتَخَذُنِي وَتُبَايِعُ غَيْرِي وَتَتَّبِعُ غَيْرِي وَ أَخْبَرَنِي ﷺ أَنِّي مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ أَنَّ الْأُمَّةَ سَيَصِيرُونَ مِنْ بَعْدِهِ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ وَ مَنْ تَبِعَهُ وَ الْعَجَلِ وَ مَنْ تَبِعَهُ إِذْ قَالَ لَهُ مُوسَى يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا. أَلَا تَتَّبِعُنِي أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي. قَالَ يَا بْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ

۱. مفید، محمد بن محمد، «الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد»، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ.ق، ج ۲، ص ۲۶۲.

بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي وَ قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي وَ إِنَّمَا يَعْنِي] أَنْ مُوسَى أَمَرَ هَارُونَ حِينَ اسْتَخْلَفَهُ عَلَيْهِمْ  
 إِنْ ضَلُّوا فَوَجِدْ أَعْوَانًا أَنْ يُجَاهِدَهُمْ وَ إِنْ لَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا أَنْ يَكْفَ يَدَهُ وَ  
 يَحْقَنَ دَمَهُ وَ لَا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمْ وَ إِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقُولَ لِي ذَلِكَ أَخِي رَسُولُ  
 اللَّهِ ﷺ [لَمْ] فَرَّقْتَ بَيْنَ الْأُمَّةِ وَ لَسْمَ تَرْقُبْ قَوْلِي وَ قَدْ عَهَدْتُ إِلَيْكَ إِنْ  
 لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا أَنْ تَكْفَ يَدَكَ وَ تَحْقَنَ دَمَكَ وَ دَمَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ شِيعَتِكَ  
 فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَالَ النَّاسُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعُوهُ وَ أَنَا مَشْغُولٌ  
 بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِغُسْلِهِ وَ دَفْنِهِ ثُمَّ شَغِلْتُ بِالْقُرْآنِ فَأَلَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ  
 لَا أُرْتَدِيَ إِلَّا لِلصَّلَاةِ حَتَّى أَجْمَعَهُ [فِي كِتَابٍ] فَفَعَلْتُ ثُمَّ حَمَلْتُ فَاطِمَةَ  
 وَ أَخَذْتُ بِيَدِ ابْنِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَلَمْ أَدْعُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَ أَهْلِ  
 السَّابِقَةِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ إِلَّا نَاشَدْتُهُمْ اللَّهُ فِي حَقِّي وَ دَعَوْتُهُمْ  
 إِلَى نُصْرَتِي فَلَمْ يَسْتَجِبْ لِي مِنْ جَمِيعِ النَّاسِ إِلَّا أَرْبَعَةٌ رَهْطُ سَلْمَانَ وَ  
 أَبُو ذَرٍّ وَ الْمَقْدَادُ وَ الزُّبَيْرُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَصُولٌ بِهِ وَ  
 لَا أَقْوَى بِهِ أَمَّا حَمْزَةُ فَقُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ وَ أَمَّا جَعْفَرٌ فَقُتِلَ يَوْمَ مُوتَةَ وَ بَقِيَتْ  
 بَيْنَ جِلْفَيْنِ جَافِيَيْنِ ذَلِيلَيْنِ حَقِيرَيْنِ [عَاجِزَيْنِ] الْعَبَّاسِ وَ عَقِيلٍ وَ كَانَا  
 قَرِيبِي الْعَهْدِ بِكُفْرٍ فَأَكْرَهُونِي وَ قَهَرُونِي فَقُلْتُ كَمَا قَالَ هَارُونُ لِأَخِيهِ -  
 ابْنِ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلِي بِهَارُونَ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ  
 وَ لِي بِعَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛<sup>۱</sup>

اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و اگر نیافتی، دست نگه دار و خون  
 خویش حفظ کن تا که برای برپایی دین و کتاب خدا و سنت من یارانی

۱. هلالی، سلیم بن قیس، «کتاب سلیم بن قیس الهلالی»، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ. ق.، ج ۲، ص ۶۶۴

بیابی.»

رسول خدا ﷺ مرا خبر داد که به زودی، امت مرا رها خواهد کرد و با فردی جز من، بیعت خواهند نمود. رسول خدا ﷺ مرا خبر داد که من نسبت به او، مانند هارونم نسبت به موسی و اندکی پس از حضرتش، سرنوشت امت، همانند هارون و پیروانش و گوساله و گوساله پرستان خواهد شد. آنگاه که موسی به هارون گفت: «ای هارون! چرا هنگامی که دیدی گمراه شدند، از آنان جدا نشدی؟ آیا میخواستی مرا نافرمانی کنی؟!» گفت: «ای برادر! این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود، مرا بکشند.»<sup>۱</sup> و گفت: «ای برادر مرا سرزنش مکن! ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل جدایی انداختی و وصیتم را به کار نبستی!» یعنی هنگامی که موسی، هارون را به جای خود بر آنان گمارد، به وی فرمود که اگر گمراه شدند و یارانی یافت؛ با آنان جهاد کند و اگر نیافت، دست نگه دارد و خون خویش را حفظ کند و پراکنده‌اشان نسازد و من ترسیدم که برادرم، رسول خدا ﷺ به من چنین گوید که: «چرا میان امت پراکندگی افکندی و وصیتم را به کار نبستی، به تو گفتم که اگر یارانی نیافتی، دست نگه‌داری و خون خود و اهل بیت و پیروانت را حفظ کنی.»

پس از درگذشت رسول خدا ﷺ مردم به ابوبکر روی آوردند و با وی بیعت کردند؛ در حالی که من سرگرم غسل و دفن رسول خدا ﷺ بودم. سپس به قرآن پرداختم و با خود عهد بستم که جز برای انجام نماز ردایی برنگیرم و پای بیرون نهم تا آنکه قرآن را در کتابی گرد آورم و چنین کردم. سپس فاطمه را برداشتم و دست پسرانم، حسن و حسین را گرفتم و

به خانه یکایک مجاهدان بدر و پیشگامان در اسلام، از مهاجران و انصار رفتم و آنان را در مورد حَقِّم، به خدا سوگند دادم و آنان را به یاری خویش فراخواندم. از همه آنان، تنها چهار نفر به دعوتم پاسخ دادند؛ سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر.

از خاندانم نیز کسی نبود تا از من پشتیبانی کند، حمزه در نبرد احد کشته شده بود و جعفر در نبرد موده، من بودم و دو عامی تندخوی بدبخت ناتوان خوار، عباس و عقیل که تازه از کفر به اسلام روی آورده بودند. مردم مرا ناخوش داشتند و رها کردند؛ آن‌گونه که هارون به برادرش گفت، گفتم: «ای برادر! همانا که این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند و هارون الگوی نیکویی است و عهد و پیمان رسول خدا ﷺ برایم حجت نیرومندی!»

مؤمنان هر صبح جمعه، با ندبه و زاری، روی به خداوند کرده و از آن قادر متعال، توانایی ویژه‌ای برای ادای حقوق حضرت صاحب الزمان ﷺ طلب می‌کنند. این استغاثه ما را به یاد حدیث صعب و مستصعب ولایت امام معصوم (علیه السلام) می‌اندازد:

«وَأَعِنَّا عَلَى تَأْدِيَةِ حُقُوقِهِ إِلَيْهِ، وَاجْتِهَادِ فِي طَاعَتِهِ، وَاجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ، وَامْتِنِ عَلَيْنَا بِرِضَا، وَهَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ، وَدُعَاءَهُ وَخَيْرَهُ، مَا نَنَالُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ، وَفَوْزاً عِنْدَكَ، وَاجْعَلْ صَلَاتَنَا بِهِ مَقْبُولَةً، وَذُنُوبَنَا بِهِ مَغْفُورَةً، وَدُعَاءَنَا بِهِ مُسْتَجَاباً. وَاجْعَلْ أَرْزَاقَنَا بِهِ مَبْسُوطَةً، وَهُمُومَنَا بِهِ مَكْفِيَةً؛<sup>۱</sup>

خداوندا! ما را در ادای حقوق آن حضرت و در جد و کوشش در طاعتش

و دوری از معصیتش، یاری فرما و بر ما، به رضا و خشنودی آن حضرت، منت گذار و رأفت و مهربانی و دعای خیر و برکت وجود مقدّسش را به ما، موهبت فرما تا بدین واسطه، ما به رحمت واسعه و فوق سعادت، نزد تو نایل شویم و به واسطه (توسّل) به آن حضرت، نماز (و طاعات) ما را مقبول و گناهان ما را آمرزیده و دعای ما را مستجاب ساز و هم و غم ما را به واسطه او برطرف و کفایت فرما!»

### راز غیبت امام

توقیعات صادر شده از ناحیه مقدّسه، به کربّات، مردم را به تجدید عهد با امام و حراست آن فرامی خواند و گاه چون تازیانه‌ای برگرده‌ها فرود می‌آید یا چون صاعقه‌ای آسمان تاریک شب را پاره می‌کند.

ضمن اولین نامه‌ای که از ناحیه مقدّسه برای مرحوم شیخ مفید رحمته الله صادر شده، حضرت می‌فرمایند:

«فإِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ وَ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ - وَ مَعْرِفَتِنَا بِالذُّلِّ الَّذِي أَصَابَكُمْ مُذْ جَنَحَ كَثِيرٌ مِنْكُمْ إِلَى مَا كَانَ السَّلْفُ الصَّالِحُ عَنْهُ شَاسِعًا وَ نَبَذُوا الْعَهْدَ الْمَأْخُودَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمَرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَ ظَاهِرُونَ عَلَيَّ انْتِيَاشِكُمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَدْ أَنْفَتَ عَلَيْكُمْ يَهْلِكُ فِيهَا مَنْ حُمَّ أَجَلُهُ وَ يُحْمَى عَنْهَا مَنْ أَدْرَكَ أَمَلُهُ وَ هِيَ أَمَارَةٌ لِأُزُوفِ حَرَكَتِنَا وَ مِبَاطِنِكُمْ بِأَمْرِنَا وَ نَهْيِنَا وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»<sup>۱</sup>

۱. طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج علی أهل اللجاج»، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳

ما از لغزش‌هایی که از برخی شیعیان سر می‌زند و از وقتی که بسیاری از آنان، میل به بعضی از کارهای ناشایسته می‌نمایند و پیمانی که از آنان برای توجّه به خداوند و دوری از زشتی‌ها گرفته شده و آن را پشت سر انداخته‌اند، اطلاع داریم. گویا آنان نمی‌دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم و اگر جز این بود، از هر سو گرفتاری به شما روی می‌آورد و دشمنانتان شما را از میان می‌بردند. تقوا پیشه سازید و به ما اعتماد کنید و چاره این فتنه و امتحان را که به شما رو آورده، از ما بخواهید. امتحانی که هر کس مرگش رسیده باشد، در آن نابود می‌گردد و آن کس که به آرزوی خود رسیده باشد، از ورطه آن به سلامت می‌رود. آن فتنه و امتحان، علامت حرکت و امتیاز شما در برابر اطاعت و نافرمانی ماست. خداوند هم نور خود را کامل می‌گرداند؛ هر چند مشرکان نخواهند...»

آنچه در کلام امام و توقیع شریف مستور است، «راز غیبت» امام و محروم ماندن مردم از برکات حضور امام در میانشان است؛ امری که همواره مغفول مانده و درباره‌اش چاره‌ای اندیشیده نمی‌شود. گوئیا، شیعیان، نادانسته، امر غیبت و راز آن را به امام علیه السلام برگردانده و برای خود، سهمی و تقصیری قایل نیستند. از این‌رو، در بی‌عملی تمام، نشسته‌اند تا روزی که امام تشریف‌فرما شوند.

در توقیع شریف رسیده به جناب شیخ مفید رحمته الله علیه امام به صراحت از این امر پرده برداشته و فرموده‌اند:

«وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي

الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلْتَ لَهُمُ السَّعَادَةَ  
بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا فَمَا يَخْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا  
يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَ لَا تُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَ هُوَ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ  
الْوَكِيلُ وَ صَلَاتُهُ عَلَى سَيِّدِنَا الْبَشِيرِ النَّذِيرِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ  
وَ كَتَبَ فِي غُرَّةِ شَوَّالٍ مِنْ سَنَةِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَ أَرْبَعِمِائَةَ نُسْخَةَ التَّوْقِيعِ  
بِالْيَدِ الْعُلْيَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى صَاحِبِهَا هَذَا كِتَابُنَا إِلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمَلَهُمُ  
لِلْحَقِّ الْعَلِيِّ بِإِمْلَانِنَا وَ خَطُّ ثَقَّتِنَا فَأَخْفِهِ عَنْ كُلِّ أَحَدٍ وَ اطْوِهِ وَ اجْعَلْ لَهُ  
نُسْخَةً تُطْلَعُ عَلَيْهَا مَنْ تَسْكُنُ إِلَى أَمَانَتِهِ مِنْ أَوْلِيَانِنَا شَمَلَهُمُ اللَّهُ بِبِرْكَتِنَا  
إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ؛<sup>۱</sup>

... و چنانچه شیعیان ما - که خداوند توفیق طاعتشان دهد - قلباً در وفای به  
عهدشان، مجتمع می شدند؛ سعادت دیدار ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد؛  
بلکه سعادت دیدار ما با شتاب بدیشان می رسید و اینها همه در پرتو  
شناخت کامل ما و صداقت محض نسبت به ما است. بنابراین، هیچ چیز  
ما را از ایشان، محبوس نمی دارد؛ جز اخباری که از ایشان به ما می رسد  
و ما را مکروه و ناراحت می سازد و از ایشان انتظار نداریم و تنها از خدا  
باید یاری خواست و او برای ما کافی و کارگزار و پشتیبانی نیکوست و  
صلوات و سلام خداوند بر آقا و سرورمان، بشیر و نذیر، محمد و خاندان  
پاکش باد.»

امام (علیه السلام)، «معرفت امام» و «صداقت محض» درباره امام را مقدمه لازم  
وفای به عهد، معرفی کرده و از گناه، به عنوان مانعی بزرگ فراروی دیدار  
خود، یاد می کنند.

۱. طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج علی أهل اللجاج»، ج ۲، ص ۴۹۹.



امام علیه السلام، چونان اجداد بزرگوارشان، به ظهور ناگهانی اشاره کرده و هشدار می‌دهند تا شاید محبان و شیعیان به خود آیند و راهی برای تقرب به ساحت قدس مهدوی جست‌وجو کنند؛

در ضمن توقیع دوم، امام به جناب شیخ مفید رحمته الله علیه می‌نویسند:

«فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ بِمَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا وَ يَتَجَنَّبُ مَا يُدْنِيهِ مِنْ كَرَاهَتِنَا وَ سَخَطِنَا فَإِنَّ أَمْرَنَا بَعْتَةٌ فَجَاءَةٌ حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ وَ لَا يُنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدَمٌ عَلَى حَوْبَةٍ؛<sup>۱</sup>

... هر مردی از شما، باید به آنچه که به وسیله دوستی ما به آن تقرب می‌جست، عمل کند و از آنچه، مقام او را پست می‌گرداند و خوشایند ما نیست، اجتناب نماید؛ زیرا خداوند به طور ناگهانی، انسان را برانگیخته می‌کند، آن هم در وقتی که توبه سودی به حال او ندارد و پشیمانی او را از کيفر ما نجات نمی‌دهد...»

از همان سال‌های اولیه واقعه غیبت کبرا و حتی پیش از آن، در عهد و عصر امام محمدباقر و امام جعفر صادق علیهما السلام، برخی از شیعیان در التهاب حاصل از دوری و غیبت، در پی آگاهی از زمان ظهور بودند و گاه از امامان هم‌عصر خود، درباره زمان واقعه سؤال می‌کردند.

در عصر و عهد امامت، امام محمدباقر علیه السلام، یکی از یاران از زمان واقعه شریف ظهور سؤال می‌کند و امام علیه السلام با بیان تمثیلی، نه تنها از راز غیبت پرده برمی‌دارند، از شرط ضروری ظهور نیز رمزگشایی می‌کنند.

---

۱. طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج علی أهل اللجاج»، ج ۲، ص ۴۹۸.

عصر گرگی، عصر میش، عصر میزان

زراره می گوید: حمران از امام باقر علیه السلام پرسید:

خدا مرا به قربانت کند، چه خوب بود برای ما بیسان می فرمودی که این امر  
(حکومت حقّه) چه وقت خواهد بود تا بدان شاد و خرسند شویم؟  
حضرت در پاسخش فرمودند:

«ای حمران! تو دوستان و برادران و آشنایانی داری. در زمان های قدیم  
مرد دانشمندی بود و این مرد، پسری داشت که به دانش پدر شوق و رغبتی  
نداشت و از معلومات او چیزی نمی پرسید (تا آن را فراگیرد)؛ ولی در  
عوض، همسایه ای داشت که به نزد آن مرد عالم می آمد و از او می پرسید و  
علوم او را فرا می گرفت.

هنگامی که وقت مرگ این مرد عالم فرا رسید، پسر خود را طلبید و  
به او گفت: پسر جانم تو از فرا گرفتن دانش من کناره گیری می کردی و  
چندان رغبتی بدان نداشتی و از این رو چیزی از من نمی پرسیدی؛ ولی  
من همسایه ای دارم که او نزد من می آمد و از من می پرسید و دانش مرا فرا  
می گرفت و آنها را ثبت می کرد. پس هر گاه تو به چیزی نیازمند شدی، نزد  
او برو و همسایه مزبور را به پسرش معرفی کرد.

آن مرد عالم از دنیا رفت و پسرش به جا ماند تا اینکه پادشاه آن زمان  
خوابی دید (و برای کشف آن خواب) سراغ آن مرد عالم را گرفت. به او  
گفتند: از دنیا رفته است.

پرسید: آیا پسری به جای گذارده است؟

گفتند: آری. یک پسر دارد.

پادشاه گفت: او را پیش من بیاورید.

کسی را سراغ او فرستادند که نزد پادشاه بیاید. آن پسر با خود گفت: به

خدا! من نمی‌دانم پادشاه برای چه مرا خواسته و چیزی هم بلد نیستم و اگر از من چیزی بپرسد، حتماً رسوا خواهم شد.

در این وقت، به یاد سفارش پدرش افتاد، از این رو نزد آن همسایه‌ای که علوم پدرش را فرا گرفته بود، رفت و به او گفت:

پادشاه مرا خواسته و من نمی‌دانم برای چه مرا خواسته است و همانا پدرم به من دستور داده که هر گاه محتاج چیزی شدم، نزد تو بیایم.

آن مرد گفت: ولی من می‌دانم برای چه تو را خواسته است. آیا اگر به تو بگویم و آن وقت چیزی خدا روزی تو کرد (و پادشاه به تو جایزه و انعامی داد) مال هر دوی ما باشد؟

آن جوان گفت: آری.

مرد مزبور او را قسم داد و پیمان محکمی از او گرفت که به این قرارداد عمل کند و آن جوانک نیز پیمان محکمی در این باره بست و قول قطعی داد که به قرارداد عمل نماید.

مرد همسایه به او گفت: پادشاه خوابی دیده و می‌خواهد از تو بپرسد: اکنون چه زمانی است و تو در پاسخ او بگو: اکنون زمان گرگ است.

آن جوان نزد پادشاه آمد و شاه از او پرسید: می‌دانی من برای چه به سراغت فرستاده‌ام؟

گفت: تو نزد من فرستاده‌ای تا درباره خوابی که دیده‌ای، از من بپرسی که اکنون چه زمانی است؟

پادشاه گفت: آری. راست گفتی. اکنون بگو چه زمانی است؟

پسر پاسخ داد: زمانه گرگ است.

پادشاه دستور داد جایزه‌ای به او بدهند. جوان جایزه را گرفت و به خانه خود برگشت و به وعده‌ای که به آن مرد داده بود، وفا نکرد و سهم او را

نپرداخت و با خود گفت: شاید این مال برای من تا آخر عمر کافی باشد و از این به بعد هم محتاج درخواست از آن مرد نشوم و چنین مسئله‌ای که این بار از من پرسیدند، دیگر نپرسند.

این گذشت تا اینکه دوباره پادشاه خوابی دید و سراغ همان جوان فرستاد. جوان از کرده خود پشیمان شد و با خود گفت: من که چیزی بلد نیستم که نزد پادشاه بروم و از آن سو، نمی‌دانم با این پیمان شکنی و بی‌وفایی که با آن مرد دانشمند کرده‌ام، با چه رویی نزد او بروم؛ ولی دوباره گفت: به هر صورتی که هست نزد او می‌روم و از او عذر خواهی می‌کنم و برایش قسم می‌خورم؛ شاید (از تقصیر من درگذرد و) دوباره به من خبر دهد.

پس نزد آن مرد آمد و به او گفت: من آنچه نباید بکنم کردم و به پیمانی که میان من و تو بود، وفا نکردم و اکنون نیز چیزی از آن پولی که به دستم رسید، باقی نمانده است و دوباره محتاج تو شده‌ام. تو را به خدا سوگند که مرا شرمنده و خوار نکن! من این بار با تو قرار و عهد محکمی می‌بندم که چیزی نصیب من نشود؛ جز آنکه به طور مساوی مال من و تو هر دو باشد و پادشاه مرا خواسته و نمی‌دانم این بار چه سؤالی دارد.

آن مرد گفت: پادشاه دوباره خوابی دیده است. می‌خواهد از تو بپرسد این زمان چه زمانی است؟ و چون این سؤال را کرد، تو در جوابش بگو: زمان قوچ است.

جوانک نزد پادشاه آمد و بر او وارد شد. پادشاه از او پرسید: (می‌دانی) برای چه به سراغ تو فرستادم؟

گفت: (آری) خوابی دیده‌ای و می‌خواهی بپرسی چه زمانی است؟

پادشاه گفت: راست گفتی. اکنون بگو چه زمانی است؟

گفت: زمانه قوچ است.

پادشاه دستور داد جایزه‌ای به او دادند. جوانک جایزه را گرفت و به خانه‌اش بازگشت و در کار خود، به اندیشه فرو رفت که آیا این بار به وعده عمل کنم (و سهم او را بپردازم) یا وفا نکنم. گاهی تصمیم می‌گرفت به وعده وفا کند و گاهی منصرف می‌شد تا بالأخره با خود گفت: شاید بعد از این دیگر من هیچ وقت نیازمند این مرد نشوم و تصمیم به پیمان‌شکنی گرفت و به قولی که داده بود، وفا نکرد.

این جریان هم گذشت و باز (برای سومین بار) پادشاه خوابی دید و نزد آن جوان فرستاد.

جوانک از پیمان‌شکنی با آن مرد (به سختی) پشیمان شد و گفت: با اینکه دو بار پیمان‌شکنی کردم، اکنون چه کنم و چیزی هم بلد نیستم و بالأخره تصمیم گرفت نزد همان مرد دانشمند برود.

پس نزد آن مرد آمد و او را به خدای تبارک و تعالی سوگند داد و از او خواست که مطلب را به او یاد دهد و قول داد که این بار به وعده وفا کند و پیمان را محکم کرد و به او گفت: مرا به این حال وامگذار و من از این پس، پیمان‌شکنی نخواهم کرد و به وعده‌ای که داده‌ام، وفا می‌کنم.

آن مرد از او پیمان گرفت و به او گفت: او تو را خواسته تا از خوابی که دیده است، از تو بپرسد که این زمان چه زمانی است و چون چنین سؤالی از تو کرد، به او بگو: این زمان، زمانه ترازو و میزان است.

جوان نزد پادشاه آمد و بر او وارد شد.

پادشاه گفت: می‌دانی برای چه پیش تو فرستادم؟

جوان گفت: خوابی دیده‌ای و می‌خواهی بپرسی این چه زمانی است؟

پادشاه گفت: راست گفتی. بگو چه زمانی است؟

پاسخ داد: زمانه ترازو و میزان است.

پادشاه دستور داد جایزه‌ای به او دادند و این بار جوانک آن مال را برداشت و همه را پیش روی آن مرد دانشمند گذارد و گفت: آنچه این بار گرفتم (بی‌کم و کاست) همه را نزد تو آوردم تا تو سهم مرا بدهی.

مرد دانشمند گفت: زمان اول، زمان گرگ بود و تو هم از گرگان بودی و زمان دوم، زمان قوچ بود که تصمیم می‌گیرد؛ ولی انجام نمی‌دهد و تو هم تصمیم می‌گرفتی؛ ولی وفا نمی‌کردی و این زمان، زمان میزان و عدل است و تو به وعده خویش وفا کردی. اکنون همه این مال را بردار که مرا بدان نیازی نیست و همه مال را به او پس داد.»<sup>۱</sup>

۱. «يَا حُمْرَانُ! إِنَّ لَكَ أَصْدِقَاءَ وَ إِخْوَانًا وَ مَعَارِفَ إِنَّ رَجُلًا كَانَ فِيمَا مَضَى مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ كَانَ لَهُ ابْنٌ لَمْ يَكُنْ يَرْغَبُ فِي عِلْمٍ أَبِيهِ وَ لَا يَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ وَ كَانَ لَهُ جَارٌ يَأْتِيهِ وَ يَسْأَلُهُ وَ يَأْخُذُ عَنْهُ فَحَضَرَ الرَّجُلُ الْمَوْتَ فَدَعَا ابْنَهُ فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّكَ قَدْ كُنْتَ تَزْهَدُ فِيمَا عِنْدِي وَ تَقَلُّ رَغْبَتَكَ فِيهِ وَ لَمْ تَكُنْ تَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ وَ لِي جَارٌ قَدْ كَانَ يَأْتِينِي وَ يَسْأَلُنِي وَ يَأْخُذُ مِنِّي وَ يَحْفَظُ عَنِّي فَإِنِ اخْتَجَجْتَ إِلَى شَيْءٍ فَأْتَهُ وَ عَرَّفَهُ جَارَهُ فَهَلَكَ الرَّجُلُ وَ بَقِيَ ابْنُهُ فَرَأَى مَلِكٌ ذَلِكَ الزَّمَانَ رُؤْيَا فَسَأَلَ عَنِ الرَّجُلِ فَقِيلَ لَهُ قَدْ هَلَكَ فَقَالَ الْمَلِكُ هَلْ تَرَكَ وَ لَدَا فَقِيلَ لَهُ نَعَمْ تَرَكَ إِنَّمَا فَقَالَ إِنِّي نَبِيٌّ بِهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ لِيَأْتِيَ الْمَلِكَ فَقَالَ الْغُلَامُ وَ اللَّهُ مَا أُدْرِي لِمَا يَدْعُونِي الْمَلِكُ وَ مَا عِنْدِي عِلْمٌ وَ لَئِن سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ لَأَقْتَضِحَنَّ فذَكَرَ مَا كَانَ أَوْصَاهُ أَبُوهُ بِهِ فَأَتَى الرَّجُلَ الَّذِي كَانَ يَأْخُذُ الْعِلْمَ مِنْ أَبِيهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْمَلِكَ قَدْ بَعَثَ إِلَيَّ يَسْأَلُنِي وَ لَسْتُ أُدْرِي فِيمَ بَعَثَ إِلَيَّ وَ قَدْ كَانَ أَبِي أَمْرِي أَنْ أَتِيكَ إِنِ اخْتَجَجْتُ إِلَى شَيْءٍ فَقَالَ الرَّجُلُ وَ لَكِنِّي أُدْرِي فِيمَا بَعَثَ إِلَيْكَ فَإِنِ أَخْبَرْتُكَ فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ لَكَ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ فَقَالَ نَعَمْ فَاسْتَحْلَفَهُ وَ اسْتَوْثَقَ مِنْهُ أَنْ يَقِي لَهُ فَأَوْثَقَ لَهُ الْغُلَامُ فَقَالَ إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَا أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقُلْ لَهُ هَذَا زَمَانُ الذُّبِّ فَأْتَاهُ الْغُلَامُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ هَلْ تَدْرِي لِمَ أُرْسَلْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ أُرْسَلْتُ إِلَيَّ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي عَنْ رُؤْيَا رَأَيْتَهَا أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ صَدَقْتَ فَأَخْبَرْتَنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ زَمَانُ الذُّبِّ فَأَمَرَ لَهُ بِجَائِزَةٍ فَقَبِضَهَا الْغُلَامُ وَ انصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ أَبِي أَنْ يَقِي لِصَاحِبِهِ وَ قَالَ لَعَلِّي لَا أَنْفَعُ هَذَا الْمَالُ وَ لَا أَكُلُهُ حَتَّى أَهْلِكَ وَ لَعَلِّي لَا أحتَاجُ وَ لَا أَسْأَلُ عَنْ مِثْلِ هَذَا الَّذِي سَأَلْتُ عَنْهُ فَمَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَلِكَ رَأَى رُؤْيَا فَبَعَثَ إِلَيْهِ يَدْعُوهُ فَتَدَمَّ عَلَى مَا صَنَعَ وَ قَالَ وَ اللَّهُ مَا عِنْدِي عِلْمٌ آتِيهِ بِهِ وَ مَا أُدْرِي كَيْفَ أَصْنَعُ بِصَاحِبِي وَ قَدْ غَدَرْتُ بِهِ وَ لَمْ أَفْ لَهُ ثُمَّ قَالَ لَا تَيْتَنَّهُ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ وَ لَأَعْتَذِرَنَّ إِلَيْهِ وَ لَأَخْلِفَنَّ لَهُ فَلَعَلَّهُ يُخْبِرُنِي فَأْتَاهُ فَقَالَ لَهُ إِنِّي قَدْ صَنَعْتُ الَّذِي صَنَعْتَ وَ لَمْ أَفْ لَكَ بِمَا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ وَ تَفَرَّقَ مَا كَانَ فِي يَدِي وَ قَدْ اخْتَجَجْتُ إِلَيْكَ فَانْشُدْكَ اللَّهُ أَنْ لَا تَخْذُلَنِي وَ أَنَا أَوْثَقُ لَكَ أَنْ لَا يَخْرُجَ لِي شَيْءٌ إِلَّا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ وَ قَدْ بَعَثَ إِلَيَّ الْمَلِكُ وَ لَسْتُ أُدْرِي عَمَّا يَسْأَلُنِي فَقَالَ إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَا أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقُلْ لَهُ إِنَّ هَذَا زَمَانُ الْكَبِشِ فَأَتَى الْمَلِكَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لِمَا بَعَثْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ إِنَّكَ رَأَيْتَ رُؤْيَا وَ إِنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ فَأَخْبَرْتَنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ هَذَا زَمَانُ الْكَبِشِ فَأَمَرَ لَهُ بِصَلَةِ فَقَبِضَهَا وَ انصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ تَدَبَّرَ فِي رَأْيِهِ فِي أَنْ يَقِي لِصَاحِبِهِ أَوْ لَا يَقِي لَهُ فَهَمَّ مَرَّةً أَنْ يَفْعَلَ وَ مَرَّةً أَنْ لَا يَفْعَلَ ثُمَّ قَالَ لَعَلِّي أَنْ لَا أحتَاجُ إِلَيْهِ بَعْدَ هَذِهِ الْمَرَّةِ أَبَدًا وَ أَجْمَعَ رَأْيَهُ عَلَى الْغَدْرِ وَ تَرَكَ الْوَفَاءَ

به عبارت دیگر، فراهم آمدن شرایط تاریخی مناسب که منجر به انعقاد «عهد جمعی» برای نیل به منظور خاصی می‌شود، یکی از ضروریات واقعه شریف ظهور است.

پیش‌تر اشاره داشتیم که، همه فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، فرزندان بلافصل عهد جمعی مردمند و موقعیت و مناسبات و معاملات جاری هر عصر، صورت بیرونی عهدی جمعی‌اند که در سکوت، رسمیت یافته و همه به قواعدش، گردن نهاده‌اند.

در عصر و شرایط تاریخی خاصی که جمعیت حداکثری مردم با خوی گرگی عهد بسته‌اند، موقعیت برای پذیرش و استقبال از امام عدالت و میزان فراهم نیست؛ زیرا همه آنچه که با غیبت امام بوده، همچنان برجای خود باقی است.

امام محمدباقر علیه السلام، از این امر پرده برداشته و می‌فرمایند:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام قَالَ فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ - فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا  
وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ»<sup>۱</sup>

چون قائم علیه السلام، گوید: چون از شما [گرگ‌صفتان و گرگ‌خویان] ترسیدم

فَعَمَّكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَلِكَ رَأَى رُؤْيَا فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَتَدَمَّ عَلَيَّ مَا صَنَعَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ صَاحِبِهِ وَقَالَ بَعْدَ غَدْرٍ مَرَّتَيْنِ كَيْفَ أَصْنَعُ وَ لَيْسَ عِنْدِي عِلْمٌ ثُمَّ أَجْمَعَ رَأْيَهُ عَلَيَّ إِتْيَانِ الرَّجُلِ فَأَتَاهُ فَنَاشَدَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ سَأَلَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ وَ أَخْبِرَهُ أَنَّ هَذِهِ الْمَرْءَ يَفِي مِنْهُ وَ أَوْثَقَ لَهُ وَقَالَ لَا تَدْعُنِي عَلَيَّ هَذِهِ الْحَالُ فَإِنِّي لَا أَعُودُ إِلَى الْغَدْرِ وَ سَأَفِي لَكَ فَاسْتَوْتَقَ مِنْهُ فَقَالَ إِنَّهُ يَدْعُوكَ يَسْأَلُكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَا أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَإِذَا سَأَلْتُكَ فَأَخْبِرُهُ إِنَّهُ زَمَانُ الْمِيزَانِ قَالَ فَآتَى الْمَلِكَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ لِمَ بَعَثْتَ إِلَيْكَ فَقَالَ إِنَّكَ رَأَيْتَ رُؤْيَا وَ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ هَذَا زَمَانُ الْمِيزَانِ فَأَمَرَ لَهُ بِصَلَةِ فَتَبَضَّهَا وَ انْطَلَقَ بِهَا إِلَى الرَّجُلِ فَوَضَعَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَقَالَ قَدْ جِئْتُكَ بِمَا خَرَجَ لِي فَقَاسَمْنِيهِ فَقَالَ لَهُ الْعَالَمُ إِنَّ الزَّمَانَ الْأَوَّلَ كَانَ زَمَانَ الذُّئْبِ وَ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الذُّئَابِ وَ إِنَّ الزَّمَانَ الثَّانِي كَانَ زَمَانَ الْكَيْشِ يَهُمُّ وَ لَا يَفْعَلُ وَ كَذَلِكَ كُنْتَ أَنْتَ تَهُمُّ وَ لَا تَفِي وَ كَانَ هَذَا زَمَانَ الْمِيزَانِ وَ كُنْتَ فِيهِ عَلَى الْوَفَاءِ فَاقْبِضْ مَالَكَ لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ وَ رَدَّهُ عَلَيْهِ.» (كليني، محمد بن يعقوب، «الكافي»، ج ۸، كتاب روضه، ص ۳۶۲).

۱. ابن بابويه، محمد بن علي، «كمال الدين و تمام النعمه»، ج ۱، ص ۳۲۸.

از نزد شما گریختم و پروردگارم [اینک] مرا حکومت بخشید و مرا از رسولان و فرستادگان قرار داد.»

با سپری شدن این عصر و با تجربه تمام ابتلائات و امتلای زمین از ظلم و جور، رویکرد عمومی مردم، متوجه و متذکر منجی آسمانی شده و رجوع حیث تفکرش از خود گرگی‌اش، به خود حقیقی‌اش برمی‌گردد. به عبارتی، طلب عدالت مردم، به‌طور عمومی زمینه‌های تقاضا و طلب را فراهم می‌آورد. بی‌گمان، در آن شرایط هولناک، خلق عالم از روی اضطراب و اضطراب تمام، روی به آسمان کرده و از خداوند، منجی موعود را طلب می‌کنند.

### ۳. رفتن به سوی امام، حق امام است

راز این همه نگون‌بختی، انحراف و ظلم فراگیر فرهنگی و تمدنی که خشکی و دریا را از خود آکنده ساخته و زمین را تباه و انسان را ذلیل و زمین‌گیر ساخته است، به تنبلی، خانه‌نشینی و نپرداختن به این حق امام معصوم (علیه السلام) برگشت می‌کند.

در ادعیه و زیارات، ظاهر شدن فساد در خشکی و دریا، به عمل مردم برگشت داده می‌شود؛ چنان‌که در «دعای عهد»، با اشاره به آیه مبارکه

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»<sup>۱</sup> آمده است:

با دستاوردهای مردم، فساد در خشکی و دریا نمودار شده. پس خداوندگارا!

«فَاظْهَرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ

۱. سوره روم، آیه ۴۱.



## رَسُولِكَ...!

ظاهر کن برای ما ولی خودت را؛ همان که فرزند نبی تو و مسما به اسم رسول توست.»

رسول مکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، خطاب به امیرالمؤمنین، علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمودند:

«مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي؛<sup>۱</sup>

مثل امام، همانند کعبه است؛ مردم به سوی او می‌روند، نه او به سوی مردم.»

«يَا عَلِيُّ إِنَّمَا أَنْتَ بِمَنْزِلَةِ الْكَعْبَةِ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي فَإِنْ أَتَاكَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ فَسَلُّوْا لَكَ الْأَمْرَ فَاقْبَلْهُ مِنْهُمْ وَإِنْ لَمْ يَأْتُوكَ فَلَا تَأْتِهِمْ حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ؛<sup>۲</sup>

ای علی! تو به منزله کعبه هستی که نزد او می‌روند و او نزد کسی نمی‌رود. پس اگر این مردمان نزد تو آمدند و امر حکومت را بر تو عرضه داشتند، بپذیر و اگر نزد تو نیامدند، تو پیش آنها نرو تا زمانی که خداوند آنها را نزد تو بیاورد.»

به عکس انبیاء و رسل که رفتن به سوی مردم، در دایره تکلیف و وظیفه آنان وارد شده است، رفتن به سوی مردم، در تکلیف امام نیست.

صاحب «کفایة الأثر»، خزاز رازی، به نقل از محمد بن السید می‌گوید:

در جریان گفت‌وگویی که با فاطمه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا درباره امامت علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ داشتم: از ایشان پرسیدم: ای بانوی من! چرا او (علی) از گرفتن حقش دست کشید؟ حضرت فرمودند: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

۱. خزاز رازی، علی بن محمد، «کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر»، قم، بیدار، ۱۴۰۱ ه.ق. ص ۱۹۹.

۲. طبری آملی، عماد الدین محمد بن ابی القاسم، «بشارة المصطفى لشيعة المرتضى»، نجف، المكتبة الحيدرية، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ه.ق. ص ۲۷۷.

«مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي أَوْ قَالَتْ مَثَلُ عَلِيٍّ<sup>۱</sup>»

خداوند رحمت کند، آیت‌الله بهجت را که در توصیف حال و روز مردم در عصر غیبت فرموده بود:

ما مثل طایفه و گروهی هستیم که رئیس خود را حبس نموده است و در بلایا، خود تصمیم جنگ یا صلح اتخاذ می‌کند. خودمان کرده‌ایم و اجازه نمی‌دهیم بیاید قضایا را حل کند. ما با اینکه می‌دانیم اگر بیاید، می‌تواند مشکلات را حل کند، ولی باز او را محبوس کرده‌ایم.<sup>۲</sup>

وضع ما بی‌شبهت به وضع جمعیت و قومی نیست که در کویری هولناک و برهوتی ترسناک، گرفتار آمده و در اضطرار تمام، روزگار می‌گذرانند و به رغم تجربه بیغولهای لم‌بزرع و خوفناک و به جای تلاش و مجاهدت برای رهایی از کویر، تنبلی پیشه کرده، چشم به گندابی عفن و قوتی کثیف از مردار و سوسمار دوخته‌اند.

همت بی‌همتی این گرفتاران، مصروف مجادله‌ای بی‌پایان برای کاستن تلخی‌های گنداب و قوت لایموت کویری (أکل میتة) و تزیین سایبانی از خار و خاشاک با سنگریزه‌های رنگینی منتشر در کناره مرداب می‌شود؛ در حالی که در فاصله‌ای نه‌چندان دور، در کنج خلوت یا در گوشه غاری، بلد، راهنما و امیر آنان محبوس در بند مانده است.

جناب آیت‌الله بهجت ادامه می‌دهند:

بنابر این اگر میلیون‌ها نفر هم با او موافق باشند، او مثل شخص وحید و تنهاست که هیچ ناصر و معین و یار و یآوری ندارد. ما در بیداری درست

۱. شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن، «إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات»، بیروت، اعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۵ هـ.ق. ج ۳، ص ۱۱۸.

۲. رخشاد، محمدحسین، «در محضر بهجت»، مؤسسه فرهنگی سما، ج ۲، ص ۱۱۷.

به وظیفه خود عمل نمی‌کنیم با این حال منتظر هستیم که بیدار شویم و تهجد به جا آوریم.

اگر توفیق شامل حال انسان گردد، از خواب بیدار می‌شود و مشغول تهجد می‌گردد؛ ولی اگر توفیق نباشد، چنانچه بیدار هم بشود، از آنها بهره نمی‌برد.<sup>۱</sup>

ایشان در فراز دیگری می‌فرماید:

... چرا دستش را بسته‌ایم و خانه‌نشینش کرده‌ایم و اجازه نمی‌دهیم خود را نشان دهد؟

آن آقا گفت: چرا برای تعجیل فرج دعا می‌کنید؟ آیا می‌خواهید بیاید و او را هم بکشید؟ برای اینکه مزاحم حظ و مرام و حکومت و حاکمیت شما خواهد بود؟

آنان که سایر ائمه علیهم‌السلام را کشتند، دیوانه که نبودند؛ بلکه سبب آن، بی‌دینی بود، آیا دیگر آن‌طور نیست؟<sup>۲</sup>

۴. آمادگی برای انجام تکلیف و یاری امام، حق امام است (بیعت با امام) ماجرای رفته بر حضرت سیدالشهداء، اباعبدالله الحسین علیه‌السلام، از اقبال اولیه مردم با ارسال نامه به سوی امام آغاز شد و با ادبار و پشت کردن مردم و جان‌سوزترین واقعه در دشت «کربلا»، به پایان رسید؛ چنان که درباره پدر ایشان اتفاق افتاد. هجوم به در خانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام و دعوت به قبول خلافت، اقبال میمونی بود که به شهادت امام در «مسجد کوفه» ختم شد. بنابراین رفتن به سوی امام و اقبال به ایشان، چنانچه با آمادگی تام برای

۱. رخشاد، محمّدحسین، «در محضر بهجت»، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲. همان، ص ۲۰۵.

یاری امام همراه نشود، واقعه ماه رمضان و محرم تکرار می‌شود. شاید بدین سبب است که نزد اهل ایمان، «بیعت» پس از «عهد»، تضمین کننده اقبال به امام است؛ البته به شرط وجود تضمین قلبی و نه زبانی.

«بیعت»، از کلمه بیع و به معنی خرید و فروش آمده است و در اصطلاح، بستن پیمان وفاداری و اطاعت با پیامبر ﷺ، امام (علیه السلام)، حاکم یا خلیفه است. از آنجا که پیش از اسلام، در میان عرب رسم بود که هنگام خرید و فروش برای منجز و قطعی ساختن عقد بیع و تأکید بر التزام خود به مفاد آن، خریدار و فروشنده دست راست خود را با ضربه به دست راست طرف دیگر می‌زد، به این کار «بیعت» یا «صَفَقَه» می‌گفتند و با وقوع آن، معامله انجام یافته تلقی می‌شد. بر این اساس، بسیاری از محققان معنای اصطلاحی بیعت را در متون و منابع اسلامی، نهادن دست راست در دست راست کسی، به نشانه پذیرش اطاعت یا ریاست وی دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

معنای شایع و مصطلح بیعت در «قرآن»، سنت، تاریخ، کلام و فقه سیاسی اسلام، عقد و پیمانی است که فرد بیعت کننده با امام، حاکم یا شخصی دیگر می‌بندد تا در موضوعی خاص، مطیع و فرمانبردار وی بوده و به مفاد تعهد خود، ملتزم و وفادار بماند.<sup>۲</sup>

از لحن آیات و روایات استفاده می‌شود که «بیعت» عقد لازم از سوی بیعت کننده است که عمل طبق آن، واجب می‌باشد و بنابراین بیعت کننده، حق فسخ ندارد؛ ولی بیعت پذیر چنانچه صلاح بداند، می‌تواند بیعت خود را بردارد و آن را فسخ کند. در این صورت، بیعت کننده از التزام و عهد خود

۱. ویکی شیعه، دانشنامه مجازی مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، به نقل از شهرستانی، «مدخل الی علم الفقه»، ص ۱۵۵.

۲. ویکی شیعه، همان، به نقل از مکارم، ناصر، «انوار الفقاهه»، کتاب البیع، ج ۱، ص ۵۱۷.

آزاد می‌شود.

چنان که در ماجرای کربلا، امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا، پس از خواندن خطبه و قدردانی از یارانش، بیعت خود را از یاران برداشت تا هر جا که می‌خواهند بروند؛ اما آنان همچنان وفادار با امام باقی ماندند.

بیعت‌کننده، با جان و مال و دار و ندارش با امام بیعت کرده و آن‌همه را تقدیم امام می‌کند.

در عهد و عصر هر امام، آنکه عهد بسته و بیعت می‌کند، با شناخت جایگاه و مقام امام معصوم (علیه السلام) در منظومه هستی، می‌داند که گسست عهد و بیعت، بی‌اذن امام، به منزله غلتیدن در درکات دوزخ است. با توجه به اثرات وضعی و قطعی این گسست است که امام حسین (علیه السلام) با رحمت و اسعه‌اش، خود، بیعت را از یارانش برداشت، با این‌همه، آنان که در آن شب، در خیمه امام مانده بودند، پیمان‌نامه به خون خویش امضا کرده و سر و جان در راه امام فدا کردند. در فرازهایی از «دعای عهد»، مؤمنان با علم به مفاد عهد و بیعت با امام، نزد خداوند متعال عهد و بیعت خود را با امام اظهار داشته و عرض می‌کنند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَكَ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَكَ فِي عُنُقِي لَا أَحُولُ عَنْهَا وَ لَا أُزُولُ أَبَدًا؛

پروردگارا! من در صبح همین روزم و تمامی ایامی که در آن زندگانی کنم، عهد و عقد و بیعت او را که برگردن من است، تجدید می‌کنم و هرگز از این عهد و بیعت برنگردم و تا ابد، بر آن ثابت قدم باشم.»

«تجدید عهد» در وجهی، اقرار است درباره عهد و پیمان «روز الست» که در «عالم ذر» از فرزندان آدمی اخذ شده و مؤمن در این زمان و در حیات مادی و فیزیکی‌اش، با شناخت و کشف امام معصوم (علیه السلام) و منصوب از سوی

خداوند، با او تجدید عهد و پیمان می‌کند.

البته شیعیان و منتظران هر روز، عهد خود را با امام خویش تجدید می‌کنند؛ چنان‌که زائران خانه خدا، در سفر حج و در ابتدای طواف «بیت‌الله»، با بلند کردن دست به سوی «حجرالأسود» و استلام و بوسیدن آن، تجدید عهد کرده و خود را متعهد و ملزم به اجرای مفاد آن می‌کنند. جز این، در هنگامه ظهور کبرا و به وقت قیام امام زمان عجل الله فرجه، یاران امام در صحن «مسجدالحرام»، با امام بیعت کرده و مابین ایشان و امام، عهدنامه‌ای به امضا می‌رسد. مفاد این عهدنامه در منابع روایی مضبوط است.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمودند:

«يُبَايِعُ لَهُ النَّاسُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، يَرُدُّ اللَّهُ بِهِ الدِّينَ وَ يَفْتَحُ لَهُ فُتُوحًا،  
فَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛<sup>۱</sup>

مردم میان رکن و مقام با ایشان بیعت می‌کنند، خداوند به واسطه او دین را حاکم و پیروزی‌ها را نصیب او می‌کند. پس کسی روی زمین باقی نمی‌ماند؛ مگر اینکه می‌گوید: لا اله الا الله»

متن بیعت نامه امام زمان عجل الله فرجه با مردم

در یکی از خطبه‌های امیرالمؤمنین، علی علیه السلام آمده است: پس از آنکه حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه در ابتدای ظهور، یاران خاص خویش، یعنی همان ۳۱۳ نفر را مورد آزمایش قرار می‌دهد و آنان در طلب آن حضرت، از «مکه» به «مدینه»، سه بار رفت و آمد می‌کنند، آن بزرگوار بین «صفا» و «مروه» بر آنان ظاهر می‌شوند و خطاب به آنان می‌فرمایند:

۱. «عقد الدرر»، ص ۲۲۲، باب ۹؛ «فرائد الفکر»، ص ۹ باب ۴.

«إني لست قاطعا أمرا حتى تبايعوني على ثلاثين خصلة تلزمكم لا  
تغيرون منها شيئا و لكم على ثمانى خصال، فقالوا: سمعنا و أطعنا  
فاذكر لنا ما أنت ذاكره يا ابن رسول الله فيخرج إلى الصفا فيخرجون  
معه فيقول: أبايعكم على أن لا تولوا دبرا و لا تسرقوا و لا تزنوا و لا  
تفعلوا محرما و لا تأتوا فاحشة و لا تضربوا أحدا إلا بحق و لا تكنوا  
ذهبا و لا فضة و لا برا و لا شعيرا و لا تخربوا مسجدا و لا تشهدوا  
زورا و لا تقبحوا على مؤمن و لا تأكلوا ربا و أن تصبروا على الضراء و  
لا تلعنون موخدا و لا تشربون مسكرا و لا تلبسون الذهب و لا الحرير  
و لا الديباج و لا تتبعون هزيما و لا تسفكون دما حراما و لا تغدرون  
بمسلم و لا تبقون على كافر و لا منافق و لا تلبسون الخبز من الثياب و  
تتوسدون التراب و تكرهون الفاحشة و تأمرون بالمعروف و تنهون عن  
المنكر فإذا فعلتم ذلك فلكم على أن لا أتخذ صاحبا سواكم و لا ألبس  
إلا مثل ما تلبسون و لا آكل إلا مثل ما تأكلون و لا أركب إلا كما  
تركبون و لا أكون إلا حيث تكونون و أمشى حيث ما تمشون و أرضى  
بالقليل و أملا الأرض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا و نعبد الله  
حق عبادته و أوفى لكم اوفوا إلى فقالوا: رضينا و بايعناك على ذلك؛<sup>۱</sup>  
هیچ برنامه روشنی برای شما ارائه نمی‌دهم؛ مگر اینکه با من هم پیمان  
شوید که سی خصلت را همواره مراعات کنید و هرگز هیچیک از آنها  
را تغییر ندهید و رها نکنید، در برابر پیمانی که شما با من می‌بندید، من  
هم با شما پیمان می‌بندم، هشت خصلت را همواره مدنظر داشته باشم.»

۱. یزدی حایری، علی، «إلزام الناصب فی إثبات الحجّة الغائب عليه السلام»، بیروت، مؤسسه الأعلمی، چاپ  
اول، ۱۴۲۲ هـ.ق، ج ۲، ص ۱۶۸.

آنان عرض می کنند:

ما گوش به فرمان و مطیع هستیم، ای پسر پیامبر خدا! هر شرطی که می خواهی مطرح فرما.

امام زمان علیه السلام خطاب به آنان می فرمایند:

«اما آن سی نکته ای که باید منشور هم پیمانی شما با من باشد [عبارتند از]:

۱. هرگز از اطاعت من سرپیچی نکنید و از هیچیک از اصول توافقات، عقب نشینی نکنید؛

۲. هرگز دست به دزدی نزنید؛

۳. هرگز به زناکاری آلوده نگردید؛

۴. هرگز فعل حرام انجام ندهید؛

۵. هرگز به فحشا و فساد گرایش نداشته باشید؛

۶. به ناحق هیچ کس را نزنید؛

۷. به زراندوزی و جمع کردن طلا مبادرت نکنید؛

۸. به جمع کردن نقره مشغول نشوید؛

۹. گندم را احتکار نکنید؛

۱۰. هرگز جو را احتکار نکنید؛

۱۱. هیچ مسجدی را خراب نکنید؛

۱۲. هرگز شهادت باطل ندهید؛

۱۳. هرگز از مؤمنان بدگویی نکنید؛

۱۴. هرگز ربا نخورید؛

۱۵. در سختی ها بردبار باشید؛

۱۶. بر هیچ خداپرستی، لعنت نفرستید؛



۱۷. هرگز شراب نخورید؛
  ۱۸. هرگز لباس زربافت (بافته شده از تار و پود طلا) نپوشید؛
  ۱۹. هرگز پارچه ابریشمی را به روی خود نیندازید؛
  ۲۰. لباسی را که از دیباچ «پارچه ابریشمی رنگ شده» دوخته شده است نپوشید؛
  ۲۱. دشمن شکست خورده در حال فرار را تعقیب نکنید و نکشید؛
  ۲۲. هیچ خون ناحقی را نریزید؛
  ۲۳. با هیچ مسلمانی به حيله و نیرنگ برخورد نکنید؛
  ۲۴. حتی بر کفار هم تجاوز و ستم نکنید؛
  ۲۵. با منافقان به تجاوز و ستم برخورد نکنید؛
  ۲۶. هرگز لباس دوخته شده از ابریشم بر تن نکنید؛
  ۲۷. در زندگی ساده زیست باشید و خاک، فرش زندگی شما باشد؛
  ۲۸. از فساد و فحشا همواره بیزاری بجوید؛
  ۲۹. امر به معروف را سرلوحه زندگی خویش قرار دهید؛
  ۳۰. همواره نهی از منکر کنید.
- هرگاه شما نسبت به این ۳۰ مورد ذکر شده، با من پیمان بستید، این حق را خواهید داشت که من هم در مورد هشت چیز با شما پیمان بسپارم:
۱. متعهد می شوم، شما دوستان خاص من باشید و دیگران را بر شما ترجیح ندهم؛
  ۲. لباس‌هایی را که می پوشم، مانند لباس‌های شما باشد؛
  ۳. غذا و خوراکم، مانند غذای شما باشد؛
  ۴. مرکب سواری من، همتراز مرکب شما باشد؛
  ۵. در همه حال و هر زمان، با شما باشم؛

۶. همواره همراه با شما حرکت کنم؛

۷. در زندگی به مقدار کم راضی باشم؛

۸. زمین پر از ظلم و جور شده را پر از عدل و داد کنم.

پس همگان، خدا را آن‌گونه که شایسته است، عبادت می‌کنیم، من به عهدم

با شما وفا می‌کنم و شما هم به عهدتان با من وفادار بمانید.»

پس یاران می‌گویند:

راضی هستیم و با شما بر سر این مسئله، بیعت می‌کنیم.»

در زیارات خاص ائمه هدی (علیهم‌السلام)، از جمله زیارت «جامعه کبیره» و «زیارت اربعین»، زائر خطاب به امام، عبارت «و نَصْرَتِي لَكُمْ مَعْدَةٌ» را اعلام می‌دارد. به عبارتی، آمادگی خود را با جان و مال، برای یاری رساندن به امام اعلام می‌دارد.

یاری و نصرت امام حسین (علیه‌السلام) در حالی که چندین قرن از شهادت ایشان می‌گذرد، اعلام یاری و نصرت اوصیای ایشان، خونخواه ایشان، منتقم ایشان، ادامه دهنده راه ایشان و مؤسس دولت کریمه، یعنی امام عصر (علیه‌السلام) است و هر کس با توانایی و استعداد و دارائی‌اش در این باره قیام می‌کند و این، وظیفه جملة شیعیان در عصر هر امام است.

«يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي عَاجِزٌ بِيَدِنِي عَنْ نُصْرَتِكُمْ، وَ لَسْتُ أَمْلِكُ إِلَّا  
الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، وَاللَّعْنَ عَلَيْهِمْ، فَكَيْفَ حَالِي فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ (علیه‌السلام):  
حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ (علیه‌السلام)، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) [أَنَّهُ] قَالَ: مَنْ  
ضَعُفَ عَنْ نُصْرَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَلَعَنَ فِي خَلَوَاتِهِ أَعْدَاءَنَا، بَلَغَ اللَّهُ صَوْتَهُ  
جَمِيعَ الْأَمْلَاقِ مِنَ الثَّرَى إِلَى الْعَرْشِ؛<sup>۱</sup>

۱. حسن بن علی، امام یازدهم (علیه‌السلام)، «التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري (علیه‌السلام)»، قم، مدرسه الإمام المهدي (علیه‌السلام)، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.، ص ۴۷.

شخصی خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و عرض کرد:  
ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) من از نظر بدنی عاجزم که یاری شما نمایم و  
هیچ کاری نمی‌توانم در یاری شما انجام دهم؛ مگر اینکه برائت و بیزاری  
بجویم از دشمنان شما و بر آنها لعنت فرستم، پس حالم چگونه است؟  
امام فرمودند:

حدیث کرد مرا پدرم از پدرش، از جدش، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که فرمودند:  
هر که ضعیف باشد از یاری رسانی به ما اهل بیت (علیهم السلام)، پس لعنت فرستد در  
خلوتگاه‌های خود بر دشمنان ما، خداوند صدای او را از تمامی سرزمین‌ها  
به عرش خود می‌رساند.»

#### ۵. انتظار فرج، حق امام است!

انتظار ذاتی وجود آدمی است و انتظار فرج امام عصر و زمان (عجل الله فرجه) در زمره  
عالی‌ترین مصداق انتظار برای آدمی است. انتظار فرج، هم‌سویی با نقشه  
کلی الهی، نسبت یافتن با مصلح کل و عمل آگاهانه‌ای است برای گریز از  
همه آنچه که مذموم است و میل به همه آنچه که ممدوح است. انتظار  
«افضل العباده و افضل الأعمال» است.

امام (علیه السلام) نیز آخرین تیر ترکش و ذخیره قبیله ایمان و رستگاری است که  
به اذن الله، همه منظور خداوند را که همان برچیده شدن همه مظاهر کفر و  
شُرک و نفاق از همه عالم و نشر همه عدل و ایمان و یگانه‌پرستی در همه  
عالم است، برآورده می‌نماید.

منتظر موجودی است که همه باور و دریافتش، همه ادب و بودنش و  
همه عمل و کردارش، هم‌سویی و هماهنگی با منظور خداوندی و برآورده  
کننده آن منظور، یعنی امام عصر و زمان (عجل الله فرجه) است و سرانجام آنکه، این‌گونه

زیستن انسان در حالت انتظار، برای آن گونه ساختن هستی، حق امام منتظر است.

احادیث انتظار فراوانند. در هنگامه‌ای که خداوند متعال نیز خود را منتظر معرفی می‌کند و می‌فرماید:

«قُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ»<sup>۱</sup>

بگو همانا غیب از آن خداست؛ پس منتظر باشید که من با شما از منتظرانم.»

چه جای گفت‌وشنود؟ از اینجا است که عموم معصومان خاندان وحی، دعوت‌کننده مردم به سوی انتظار فرجند:

\* رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند:

«أَفْضَلُ جِهَادِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ»<sup>۲</sup>

برترین جهاد امت من، انتظار فرج است.»

\* امام علی علیه السلام نیز فرموده‌اند:

«أَوَّلُ الْعِبَادَةِ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ»<sup>۳</sup>

نخستین عبادت، انتظار فرج است به همراه شکیبایی.»

\* امام موسی کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ»<sup>۴</sup>

برترین عبادت‌ها بعد از معرفت، انتظار فرج است.»

۱. سوره یونس، آیه ۲۰.

۲. ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی، «تحف العقول»، قم، جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۳۷.

۳. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، «تصنیف غرر الحکم و درر الکلم»، قم، دفتر تبلیغات، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۲۸۰.

۴. ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی، «تحف العقول»، ص ۴۰۳.

\*از امام سجّاد علیه السلام نقل است که فرمودند:

«انتظارُ الفرجِ من أعظمِ الفرجِ؛<sup>۱</sup>

انتظار فرج، خود از بزرگترین گشایش‌هاست.»

\*امام سجّاد علیه السلام همچنین فرمودند:

«انتظار فرج، از بزرگترین اعمال است.»<sup>۲</sup>

\*امام صادق علیه السلام هم فرمودند:

«إِنَّ الْمَيِّتَ مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ بِمَنْزِلَةِ الضَّارِبِ بِسَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛

کسی از شما که در [مسیر] این امر بمیرد، به مغزله کسی است که در راه

خداوند با شمشیر جنگیده است.»<sup>۳</sup>

\*همچنین امام باقر علیه السلام فرمودند:

«اعلموا أَنَّ الْمُنتَظِرَ لِهَذَا الْأَمْرِ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ؛<sup>۴</sup>

بدانید همانا اجر انسان منتظر این امر، همچون اجر کسی است که روزه را

به پا داشته است.»

\*امام صادق علیه السلام در روایتی دیگر فرمودند:

«الْمُنْتَظِرُ لِلثَّانِي عَشَرَ الشَّاهِرِ سَيْفُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّ الشَّاهِرِ سَيْفُهُ بَيْنَ

يَدَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَذُبُّ عَنْهُ؛<sup>۵</sup>

کسی که در انتظار امام دوازدهم علیه السلام ماست، همانند کسی است که در

رکاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شمشیرش را برهنه کرده و از او دفاع می‌کند.»

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، تهران، اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ هـ.ق.، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، «منتخب الاثر»، ص ۲۴۴، ج ۱، به نقل از کمال الدین صدوق.

۳. برقی، احمد بن محمد بن خالد، «المحاسن»، قم، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۷۱ هـ.ق.، ج ۱، ص ۱۷۴.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۲، ص ۲۲۲.

۵. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبه»، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ هـ.ق.، ص ۹۱.

## فهرست منابع

## فهرست منابع

\* قرآن کریم.

\* ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبه»، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ هـ.ق.

\* ابن بابویه، محمد بن علی، «علل الشرائع»، قم، کتابفروشی دآوری، چاپ اول، ۱۳۸۵ هـ.ش.

\* ابن بابویه، محمد بن علی، «عیون أخبار الرضا علیه السلام»، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ هـ.ش.

\* ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، تهران، اسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۹۵ هـ.ق.

\* ابن بابویه، محمد بن علی، «معانی الأخبار»، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ.ق.

\* ابن بابویه، محمد بن علی، «من لا یحضره الفقیه»، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ هـ.ق.

\* ابن شاذان، محمد بن احمد، «مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة»، قم، مدرسة الإمام المهدي علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ.ق.

- \* ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی، «تحف العقول»، قم، جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ه. ش.
- \* ابن شهر آشوب مازندارنی، محمد، «مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)»، قم، علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ ه. ق.
- \* ابن منظور، محمد بن مکرم، «لسان العرب»، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ه. ق.
- \* برقی، احمد بن محمد بن خالد، «المحاسن»، قم، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ه. ق.
- \* تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، «تصنیف غرر الحکم و درر الکلم»، قم، دفتر تبلیغات، چاپ اول، ۱۳۶۶ ه. ش.
- \* حرّ عاملی، محمد بن حسن، «إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات»، بیروت، اعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۵ ه. ق.
- \* حسن بن علی، امام یازدهم (علیه السلام)، «التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری (علیه السلام)»، قم، مدرسه الإمام المهدي (علیه السلام)، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه. ق.
- \* خزاز رازی، علی بن محمد، «کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر (علیهم السلام)»، قم، بیدار، ۱۴۰۱ ه. ق.
- \* رخشاد، محمد حسین، «در محضر بهجت»، مؤسسه فرهنگی سما.
- \* سعدی، محمد مشرف الدین، «مواعظ».
- \* سمنانی، علاء الدوله، «العروة لأهل الخلوة و الجلوة».
- \* شریف الرضی، محمد بن حسین، «نهج البلاغه (للصبحی صالح)»، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه. ق.
- \* صافی گلپایگانی، لطف الله، «منتخب الاثر»، قم، کتابخانه آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی، ۱۳۸۰ ه. ش.



- \* صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (علیهم السلام)»، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه. ق.
- \* طباطبایی، سید محمد حسین، «المیزان فی تفسیر القرآن»، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۱ ه. ش.
- \* طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج علی أهل اللجاج»، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه. ق.
- \* طبری آملی، عماد الدین محمد بن ابی القاسم، «بشارة المصطفی لشیعة المرتضی»، نجف، المكتبة الحیدریة، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ه. ق.
- \* علمی، قربان و تسلیمی پاک، یونس، «زمینه‌های شکل‌گیری دو اصطلاح بار امانت و عهد امانت در ادبیات عرفانی»، مجله علمی، پژوهشی مطالعات عرفانی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان، شماره ۲، پائیز و زمستان ۱۳۸۹ ه. ش.
- \* عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد، «لوايح» تصحیح رحیم فرمنش، تهران، منوچهری، ۱۳۷۹ ه. ش.
- \* قرائتی، محسن، «تفسیر نور»، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۸ ه. ش.
- \* قرشی بنایی، علی اکبر، «قاموس قرآن»، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۴۱۲ ه. ق.
- \* کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، تهران، دارالکتب اسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ه. ق.
- \* مارلو، کریستوفر، «دکتر فاستوس»، ترجمه دکتر لطفعلی صورتگر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ ه. ش.
- \* مجلسی، محمد باقر، «بحار الأنوار»، بیروت، دار احیاء التراث العربی،

چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ.ق.

\* مجلسی، محمد تقی، «روضۃ المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه»، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ هـ.ق.  
\* مسعودی، علی بن حسین، «اثبات الوصیّه»، قم، انصاریان، چاپ سوم، ۱۳۸۴ هـ.ش.

\* مفید، محمد بن محمد، «الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد»، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ.ق.  
\* مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، «تفسیر نمونه»، تهران، دارالکتب الاسلامیه، هـ.ش.

\* هلالی، سلیم بن قیس، «کتاب سلیم بن قیس الهلالی»، قم، الهادی، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ.ق.

\* یزدی حایری، علی، «إلزام الناصب فی إثبات الحجّة الغائب علیه السلام»، بیروت، مؤسسه الأعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ.ق.